

زبان تخصصی
(زبان و ادبیات فارسی)

زبان تخصصی

فهرست مطالب

۱۱.....	INTELLECTUAL AND PHILOSOPHICAL SCHOOLS
۱۰.....	مکتب‌های فکری و فلسفی
11.....	1- SCHOOL OF PERIPATETIC PHILOSOPHY
11.....	1- مکتب فلسفی مشاء
15.....	Al-Farabi's Works
16.....	آثار فارابی
17.....	Muhammad ibn Zakariyya Al-Razi
17.....	محمد بن زکریای رازی
18.....	Avicenna (370/980-427/1037)
18.....	ابوعلی سینا (370-427 ق)
21.....	2- SCHOOL OF ILLUMINATIVE PHILOSOPHY
21.....	2- مکتب اشراقی – عرفانی (ILLUMINATIVE PHILOSOPHY)
22.....	School of Illumination
22.....	مکتب اشراقی (Illumination)
۳۱.....	LITERARY PERIODS: PERIODS OF PERSIAN LITERATURE.
۳۱.....	ادوار ادبی : دوره های ادبیات فارسی
1).....	FIRST PERIOD (DEBUT OF PERSIAN VERSE UP TO THE SECOND PART OF THE 11 TH AND THE FIRST PART OF THE 12 TH
32.....	CENTURY)
32.....	1- دوره اول « آغاز شعر فارسی تا اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم»
39.....	SECOND PERIOD (FROM THE BEGINNING OF THE 12 TH CENTURY THROUGH THE 14 TH CENTURY)
40.....	2- دوره دوم « اوایل قرن ششم تا قرن هشتم»
۵۱.....	POETIC STYLES IN PERSIAN LITERATURE
۵۱.....	سبک‌های شعر فارسی
1).....	KHORASSANIAN STYLE, FROM THE SECOND HALF OF THE 9 TH CENTURY THROUGH THE 11 TH CENTURY; SAFARID,
52.....	SAMANID AND GHAZNAVID PERIODS
54.....	سبک خراسانی: از نیمه دوم قرن سوم تا قرن پنجم؛ دوره صفاری، سامانی و غزنوی
55.....	THE MOST CELEBRATED POETS OF KHORASSANIAN STYLE
55.....	Rudaki (b. 329/940)
55.....	مهم‌ترین شاعران سبک خراسانی
55.....	رودکی (م 329 ق)
56.....	Shahid Balhi (b. 325/936)
56.....	شهید بلخی (م 325 ق)
56.....	Daqiqi (b.367/977)

57دقیقی (م 367 ق)
57Kasa'I Marvazi (b.391/1000)
57کسایبی مروزی (م 391 ق)
58Unsure (b.432/1040)
58عنصری (م 432 ق)
58Farokhi Sistani (b.429/1037)
59فرخی سیستانی (م 429 ق)
59Abu Saeed Abu Khayr (b.440/1048)
59ابوسعید ابی‌الخیر (م 440 ق)
59Fakhr od-din As'ad Gurgani (b.442/1050)
60فخرالدین اسعد گرگانی (م 442 ق)
60Baba Tahir of Hamadan (b.circa. 447/1055)
60بابا طاهر همدانی (م 447 ق)
60Asadi Tusi (b.465/1072)
61اسدی طوسی (م 465 ق)
61Nasir Khusrow (b. 481/1088)
61ناصرخسرو (م 481 ق)
622) THE MIDDLE STYLE IN THE SELJUQ ERA OR THE 12 TH CENTURY STYLE
622) سبک حد واسط در دوره سلجوقی یا سبک قرن ششم
62Mo'ezzi (b.521/1127)
62معزی (م 521 ق)
62Adib Sabir (b.547/1152)
62ادیب صابر (م 547 ق)
63Sanai (b.545/1150)
64سنایی (م 545 ق)
64Zahir Faryabi (b. 598/1201)
65ظهیر فاریابی (م 598 ق)
65Jamal od-din of Isfahan (b. 588/1192)
65جمال‌الدین اصفهانی (م 588 ق)
65Anvari (b.583/1187)
66انوری (م 583 ق)
67Mas'ud SA'd Salman (b. 515/1121)
67مسعود سعد سلمان (م 515 ق)
68Khaqani (b.595/1198)
69خاقانی (م 595 ق)
69Nizami Ganjavi (b. 599/1202)
70نظامی گنجوی (م 599 ق)

71.....	3) IRAQI STYLE (13 TH , 14 TH , AND 15 TH CENTURIES)
74.....	(3 سبک عراقی (قرن هفتم، هشتم و نهم)
76.....	Sa'di (b.691/1291)
77.....	سعدی (م 691 ق)
78.....	Mehlevi (b.672/1273)
79.....	مولوی (م 672 ق)
81.....	Hafiz (b.792/1389 or 793/1390)
82.....	حافظ (م 3 – 792 ق)
84..	4) HYPOTYPOSIS (VUQU') STYLE IN PERSIAN POETRY (THE 16 TH CENTURY); IRAQI AND INDIAN MIDDLE STYLE.
85.....	(4 سبک وقوع در شعر فارسی (قرن دهم)، حد واسط عراقی و هندی
86.....	بابافغانی (م 925 ق)
86.....	Wahshi Bafqi (b.911/1505)
86.....	وحشی بافقی (م 911 ق)
87.....	5. INDIAN STYLE (FROM THE 17 TH CENTURY THROUGH THE FIRST HALF OF THE 18 TH CENTURY)
88.....	(5 سبک هندی (قرن یازدهم و نیمه قرن دوازدهم)
89.....	Talib of Amoli (b. 1036/1626)
89.....	طالب آملی (م 1036 ق)
90.....	Ghani Kashmiri (b. 1079/1668)
90.....	غنی کشمیری (م 1079 ق)
90.....	Kalim of Kashan (b.1650)
91.....	کلیم کاشانی (م 1061 ق)
91.....	Sa'ib of Tabriz (b. 1080/1669)
92.....	صائب تبریزی (م 1080 ق)
93.....	Abdul Qadir Bedil Dehlavi (b.1133/1720)
93.....	عبدالقادر بیدل دهلوی (م 1133 ق)
6. RESTORATION PERIOD STYLE (FROM THE SECOND HALF OF THAT 18 TH CENTURY THROUGH THE SECOND HALF OF	
94.....	THE 19 TH CENTURY)
95.....	(6 سبک دوره بازگشت (اوایل قرن دوازدهم تا پایان قرن سیزدهم)
96.....	7. CONSTITUTIONAL PERIOD
96.....	(7 سبک شعر فارسی در دوره مشروطه
97.....	8. CONTEMPORARY PERIOD
98.....	(8 دوره معاصر
100.....	LITERARY GENRES IN PERSIAN LITERATURE
100.....	انواع ادبی در ادبیات فارسی
101.....	EPIC
102.....	حماسه
108.....	Firdausi

۱۲۳	FICTION IN IRAN
۱۲۴	داستان در ایران
125	1. LOVE AND LYRICAL TALES
125	1- داستان‌های عاشقانه و غنایی
125	2. SUFI AND MYSTICAL TALES
126	2- داستان‌های عرفانی و صوفیانه
126	3. EPIC AND HEROIC TALES
126	3- داستان‌های حماسی و پهلوانی
127	4. RELIGIOUS TALES
127	4- داستان‌های دینی و مذهبی
127	5. SARCASTIC TALES
127	5- داستان‌های طنز آمیز
127	6. SYMBOLIC AND PHILOSOPHICAL TALES
128	6- داستان‌های سمبلیک و فلسفی
128	7. FOLK TALES
128	7- داستان‌های عامیانه
128	8. REALISTIC TALES
129	8- داستان‌های واقع‌گرا
129	9. MAQAMEH TALES
129	9- داستان‌های مقامه
130	10. ALLEGORICAL TALES
130	10- داستان‌های تمثیلی

Intellectual and philosophical schools

A relatively exhaustive and comprehensive description of history of arts, and especially that of literature, without taking into account their theatrical, philosophical and theological parapets, does not seem quite appropriate. In this discussion we have tried to contemplate upon the schools of thought, philosophy and theology and literary styles pertaining to these schools: furthermore, we will discuss the literary genres pertaining to the specific style, so that, to describe in short words to what extent the Persian literary genres have undergone development and change in and out of Iran.

مکتب‌های فکری و فلسفی

تعریف نسبتاً جامع و کاملی از تاریخ هنرها، و به‌ویژه ادبیات، بدون در نظر گرفتن پشتوانه‌های فکری و فلسفی و کلامی، چندان درست به نظر نمی‌رسد. در این بحث کوشیده‌ایم بر مکتب‌های فکری، فلسفی، کلامی و سبک‌های ادبی وابسته به این مکاتب نظری افکنیم. به علاوه، در باب انواع ادبی مربوط به هر یک از سبک‌های معین خواهیم پرداخت تا به جمال نشان دهیم انواع ادب پارسی 3 چه رشد و تحولی در ایران و خارج از آن داشته است.

In intellectual, philosophical and theological changes, we are confronted with five streams of thought:

- ۱- School of peripatetic philosophy.
- ۲- School of Illuminative philosophy.
- ۳- Schools of theology.
- ۴- School of sadrian combinative philosophy.
- ۵- Contemporary schools of philosophy.

The schools above have influenced the literary and art styles and have been illustrated randomly in literary and art works and genres as well.

در تحولات فکری، فلسفی و کلامی به طور کلی با پنج جریان روبه رو هستیم:

1- مکتب فلسفی مشاء

2- مکتب اشراق و عرفان

3- مکاتب کلامی

4- مکتب فلسفی تلفیقی صدرایی

5- مکتب‌های فلسفی جدید- دوران معاصر

مکتب‌های یاد شده بر سبک‌های ادبی و هنری تأثیر داشته‌اند و نیز، در آثار و انواع ادبی هنری به گونه‌ای پراکنده، تجلی یافته‌اند.

1- school of peripatetic philosophy¹

After the onset of translation movement, during the Abbasid Era and in the early eight century, valuable books in Greek, Syriac, Pahlavi, Sanskrit and other languages were translated into Arabic and then into Persian. As a result of this process, intellectual and philosophical currents, especially the Greek, came in vogue among Muslims. Translation of these works in the Islamic world entailed various objectives, the evaluation of all which is impossible here. Most probably one of these objectives was to adjust Islamic principles and learnings with various sorts of learnings which were made available through translation. With the translation of the works of Aristotle, the Greek Philosopher, a new chapter in the Islamic and Iranian intellectual and philosophical system was opened, which became known as the School of Peripatetic (mashshayyi) Philosophy.

1- مکتب فلسفی مشاء

پس از آغاز " نهضت ترجمه " در دوره عباسیان. و اوایل قرن هشتم میلادی (دوم هجری قمری)، کتاب‌های ارزش‌مندی از زبان‌های یونانی، سریانی، پهلوی، سانسکریت و زبان‌های دیگر به عربی و سپس به فارسی ترجمه شد. این روند موجب رواج یافتن جریانات فکری و فلسفی به ویژه آثار فلسفی یونانی میان مسلمانان شد. ترجمه این آثار در عالم اسلام، با هدف‌های گوناگونی صورت گرفت که بررسی همه آنها در اینجا و امکان‌پذیر نیست. از محتمل‌ترین این اهداف، تطبیق معارف اسلامی با انواع گوناگون دانش‌هایی بود که به واسطه ترجمه در دسترس قرار می‌گرفت. با ترجمه آثار ارسطو، فیلسوف یونانی، فصل نوینی در نظام فکری، فلسفی اسلامی و ایرانی گشوده شد که به مکتب فلسفی " مشاء " یا " مشایی " شهرت یافت.

One ought not to think that the Islamic and Iranian school were sheer imitators and followed whatever was said by Aristotle. The Aristotelian thought was bent on sheer mental and argumentative discourses. The first scholar, who introduced this method of philosophy in the Islamic world, was Al-Kindi (C. ۱۸۵/۸۰۱-۲۵۲/۸۶۶). In his philosophical system, he has viewed the Aristotelian philosophy from the viewpoint and sight angle of Alexandrian interpreters, who were associated with Neoplatonic School, science and philosophy were regarded with high esteem. From among the followers of this school, Abu Sulayman Sijistani (b.۳۹۱/۱۰۰۰) and Abu Rayhan Al- Biruni (b.۴۴۰/۱۰۴۷) followed the above method. Thus in the works of Abu Sulayman philosophy and in the works of Abu ar-Rayhan science has the prominent place. The number of the works of Al-Kindi, which according to the author or Alfihrist, is ۲۴۰ had deep influence on the philosophers who came after him, especially on Avicenna. On the question of religion, Al-Kindi sympathized with Mutazilite theology to which he sought to give a philosophical structure and conceived of a relation between philosophy and religion, or faith and reason, that is not to be seen in the writings of Al-Farabi and Avicenna.

اشتباه است اگر بپنداریم دانشمندان اسلامی و ایرانی دنبال‌گر صرف بوده‌اند و هرچه را که توسط ارسطو بیان شده بود، پذیرفته بودند. تفکر ارسطویی به مباحث فکری و استدلالی صرف گرایش داشت. نخستین عالمی که این روش فلسفی را به جهان اسلامی معرفی کرد، کندی (م 252 ق) بود. او در نظام فلسفی‌اش فلسفه ارسطویی را از چشم انداز و زاویه دید مفسران اسکندری، که وابسته به مکتب نوافلاطونی بودند، ملاحظه کرده است. در این مکتب علم و فلسفه جایگاه خاصی داشته‌اند. از میان پیروان این مکتب، ابوسلیمان سجستانی (م/391ق) و ابوریحان بیرونی (م/440ق) از روش یاد شده پیروی کردند. که در آثار ابوسلیمان، فلسفه و در طریقه‌ابوریحان، علم برجستگی دارد. آثار کندی که مؤلف الفهرست تعداد آنها را 240 اثر معرفی کرده است، بر فیلسوفان پس از او به ویژه ابن سینا تأثیر ژرفی داشته است. در مسأله مذهب، کندی جانب‌دار متکلمان اعتزالی بود و می‌کوشید تا به عقاید آنان، سازمانی فلسفی دهد. لذا میان عقل و ایمان یا فلسفه و دین ارتباط زیادی قایل بود که این ارتباط در آثار فارابی و ابن سینا دیده نمی‌شود.

After Al-Kindi, there appeared faces in the realm of philosophy that were his direct students. Some of them are Ahmad ibn Tabib Sarakhsi (c. ۲۱۸/۸۳۳/۲۸۶/۸۹۹), who was Shi'ite teacher of Mu'tazid the Abbasid Caliph, Abu Ma'shar Baklhi (b.۲۷۲/۸۸۵). Well known in the West as Albumasar, and Abu Zayd Balkhi (b.۳۲۲/۹۳۳), etc. They are the ones who developed the scientific aspects of Al-Kindi's school in the Islamic civilization. Still the de facto successor of Al-Kindi in philosophy is Abu Nasr Al-Farabi (۲۵۹/۸۷۲-۳۳۹/۹۵۰), who is known in the West as Alfarabius. His original name is Abu Nasr Muhammad Ibn Tarkhan Ibn Uzalach Al-Farabi, born in ۲۵۹/۸۷۲ in Wasich, near Farab, in Transoxiana. Very little is known of his life. Due to this fact, scholars such as M.Steinschneider, Ibrahim Markur, F.Dieterici, F. Rosenthal and R.Walzer, who undertook research and investigation on his life and works, failed to unveil the murky corners of his life. Al-Farabi traveled to Baghdad in his youth, and set upon himself the task of learning sciences from Yuhanna ibn Haylan. Well versed in philosophy, Syntax, music and mathematics, he acted erudition in such a way as to be dubbed the second teacher (al-mu'allim al-thani), second, that is to Aristotle himself.

پس از کندی چهره‌هایی در فلسفه ظهور کردند که شاگردان مستقیم او بودند. تنی چند از آنان عبارتند از: احمد بن طیب سرخسی (حدود 218-286ق) که معلم شیعی معتزده، خلیفه عباسی، بود. ابومعشر بلخی (م272ق) که در غرب به البوماسار (Albumasar) معروف است، و ابوزید بلخی (م322ق) و غیره. اینان از جمله کسانی هستند که جنبه‌های علمی مکتب کندی را در تمدن اسلامی گسترش دادند. اما به عنوان جانشین واقعی کندی در فلسفه، باید از ابونصر فارابی (339-259ق) نام برد که در غرب به آلفارابیوس (Alfarabius) شهرت دارد. نام اصلی او ابونصر محمد بن طرخان بن اوزلغ فارابی است که در سال 259 در وسیچ نزدیک فاراب ماوراءالنهر، چشم به جهان گشود. از زندگانی او اطلاعی کمی در دست است و بر این اساس، محققانی چون اشتاین اشنیدر (M-Steinschneider) و ابراهیم مرکور و دیتریسی (F-Dieterici) و روزنتال (F-Rosenthal) و والتزر (R-Walzer) که درباره آثار و زندگی او تحقیق کرده‌اند، نتوانسته‌اند ابهامات زندگی او را برطرف سازند. فارابی در جوانی به بغداد رفت و نزد یوحنا ابن حیلان به تحصیل علوم پرداخت. در منطق، فلسفه، نحو، موسیقی و ریاضیات تبحر یافت و چنان در دانشوری پیش رفت که پس از ارسطو به معلم ثانی ملقب شد.

That he was favored by the Shi'ite religious government of Hamdanian leads us to think that he was Shi'ite. He also shares the beliefs of Shi'ite religious scholars in regard to Prophetic Wisdom. Eventually, Al-Farabi died in Damascus in ۳۳۹/۹۵۰ at the age of ۸۰. In addition to philosophical works, he has left a book entitled Al-Musiqi Al-Kabir (The Great Music). His studies are based upon Pythagorean theories. His ideas in philosophy generally consist of three main characteristics:

حمایت حکومت شیعی مذهب حمدانیان از او نشان می‌دهد که ظاهراً شیعی مذهب بوده است. او همچنین در حکمت نبوی نیز با عقاید متفکران شیعی مذهب اشتراکاتی دارد. فارابی سرانجام پس از 80 سال زندگی در 339 ق در دمشق وفات یافت. علاوه بر آثار فلسفی، کتابی با عنوان موسیقی کبیر از او، به جای مانده است. مطالعات او بیشتر بر اساس نظریات فیثاغورثی است. آرای او در فلسفه عموماً سه ویژگی برجسته دارد:

A: The logical and Philosophical distinction between quiddity and esse meticulously discussed in later centuries by other philosophers such as Suhrawardi, Avicenna and Sad rod-din of Shiraz. Principally, Al-Farabi is an adherent of the school of Primacy of esse and the distinction between necessary and possible and the discussion on contingent being is found in his works.

الف: تمایز منطقی و فلسفی میان ماهیت و وجود که فیلسوفانی چون سهروردی، ابن‌سینا و صدرالدین شیرازی در سده‌های پسین، بحث‌های کاملی در این باره آورده‌اند. اصولاً فارابی طرفدار مکتب اصالت وجود است و تمایز میان واجب و ممکن و بحث در ضرورت وجود آثار او آمده است.

B. The theory of the emanation of intellects from the Primordial intellect, which Al-Farabi conceived from this that an intellect becomes all things. Later on Al-Farabi elaborated on and developed his theory of the influx or emanation of intellects, but his proposition of agent intellect (aql-e fa'al) and potential intellect (aql-e bit qowwah) and the partition of human intellect into theoretical and practical, is a new phenomenon of his knowledge of epistemology.

ب: نظریه صدور عقول از عقل اول که نظریه فارابی با مضمون "الواحد لا یصدر منه الا الواحد" ناظر به آن است. بعدها نظریه تأثیر و صدور عقول را بسط و گسترش داده است، اما طرح عقل فعال و عقل بالقوه و تقسیم عقل انسانی به نظری و عملی، پدیده‌ای نوین در معرفت‌شناسی فارابی به شمار می‌رود.

C. The theory of prophethood constitutes the core of Al-Farabi's works. In this theory, he has been influenced by the Platonic republic. The policy of Al-Farabi relies on his psychology and his cosmology and may not be separated from that. As pointed out, his theory of prophethood is paralleled with some teachings of the shi'ite sect.

ج: نظریه نبوت هسته اصلی آثار فارابی را تشکیل می‌دهد. او در این نظریه، متأثر از جمهوری افلاطون بوده است. سیاست فارابی مبتنی بر روان‌شناسی و جهان‌شناسی او و از آن جدایی‌ناپذیر است. چنان‌که اشاره شد، نظریه نبوت او با آموزه‌های تعلیمات مذهب تشیع موازی است.

Al-Farabi's Works

Al-Farabi's main treatises include Al- Jam Ra'yay al-Hakimayn, a book entitled Fi Aghraz Arstatalis, a summary of parts of Plato's dialogues, the treatise Fi ma yanbaghi an vagdam qabl al Ta'lim al-Falsafa, a preface to the Philosophy of Aristotle, ihsa al-'ulum (Catalogue of the Sciences), the treatise Fil 'aql wal Ma'qul, Fusus al-Hikam (The Bezels of Wisdom), Ara' Ahl al Madinat al-Fazilah, al-Siyasat al-Madinah, Tahsil al-Sa'adat and an abridgement of Plato's principles. The last four treatises, in fact, are the illustrations of Al-Farabi's political philosophy. In addition to that, there were other works of Al-Farabi on different subjects, which are now extinct. For example, Akhlaq-e Nikmakhisi (Nichomachean Ethics), Sharhi bar Arastu, Athar al 'Alawiyyah wa ma ba'd al-Tabi'iyah.

Despite his great loyalty to Aristotelian demonstration, he sought to unify the wisdom of the two Greek Philosophers-Aristotle and Plato. To achieve this end, he tried to elucidate their views in Al-Jam' bayn Ray'yay al-Hakimayn by harmonizing the perspectives of the two philosophers. In addition to philosophy and politics, he appears to be an authority on mysticism.

آثار فارابی

از رساله‌های عمده فارابی، کتاب الجمع بین رأیی الحکیمین، کتاب فی اغراض ارسطاطالیس، تلخیص برخی محاورات افلاطون، رساله فی ما ینبغی ان یقدم قبل التعلیم الفلسفه، مقدمه‌ای بر فلسفه ارسطو، احصاء العلوم، رساله فی العقل و العقول، فصوص الحکم، آراء اهل المدینه الفاضله، السیاسة المدینه، تحصیل السعادة و تلخیص نوامیس افلاطون را می‌توان نام برد. چهار رساله اخیر فارابی، در واقع بیان‌گر فلسفه سیاسی فارابی اوست. علاوه بر اینها، آثار دیگری از فارابی در سایر رشته‌ها در دست بوده که اینک از میان رفته است، مانند اخلاق نیکوماخسی، شرحی بر ارسطو، آثار العلویه و مابعدالطبیعه با وجو وفاداری عمیق فارابی به استدلال ارسطویی، اما در صدد برآمده است تا آرای دو حکیم یونانی - ارسطو و افلاطون - را با هم جمع کند. بدین منظور کوشید در کتاب الجمع بین رأیی الحکیمین با ایجاد سازگاری میان دو فیلسوف، آرای آنان را نیز بیان کند، علاوه بر فلسفه و سیاست، فارابی در تصوف نیز صاحب نظر است.

The accounts about his simple way of life be token his predilection for mysticism. His book Fusus al-Hikam is, in fact, a course of speculative mysticism built upon the principles of peripatetic philosophy, which has been taught and read in the madrasas to the present day. Al- Farabi was well versed in philosophy, music, mathematics and politics, and had mastered all branches of formal learning. Therefore, in view of all these, he can undisputedly be called philosopher-cum-scholar.

Before reckoning with Avicenna and his theories as the greatest philosopher of the Peripatetic School, let us mention the name of Muhammad ibn Zakariyya Al-Razi, the great philosopher and physician of Rayy.

آنچه از زندگی ساده او نقل کرده‌اند، علاقه او را به تصوف نشان می‌دهد. کتاب فصوص الحکم او در واقع دوره‌ای از عرفان نظری است که بر اساس اصول فلسفه مشایی بنا شده است و اکنون نیز تدریس می‌شود. فارابی در فلسفه، موسیقی، ریاضیات و سیاست تبحر داشت و در همه علوم زمان خود تبحر یافته بود. بر این اساس، بی‌تردید می‌توان او را فیلسوف- دانشمند نامید.

پیش از آنکه به ابن‌سینا و نظریات او به عنوان بزرگ‌ترین فیلسوف مکتب مشا پردازیم، باید از محمد بن زکریای رازی فیلسوف و پزشک بزرگ اهل ری نام ببریم.

Muhammad ibn Zakariyya Al-Razi

Al-Razi was born in circa ۲۵۰/۸۶۴ in the city of Rayy And died in ۳۱۱/۹۲۳ or ۳۲۰/۹۳۲. He receives universal stardom, and came to be known Rhazes in the Western World. From his works, one may mention his magnum opus on medicine "Al-hawi" (Continens), and "Sirr Al-Astar" Secret of Secret) on chemistry. The latter book had an important role to play in the natural sciences of his period. ۱۱ The philosophical importance of Al-Razi becomes manifest in his polemics with the intellectual currents of Isla'illis. He had philosophical and written debates with the elders of this sect, such as Muhammad Sarakhs of Nishapur, and Hamid Kermani. Most of the controversial debates were in the field of chemistry. In such debates, the Isma'ilis would resort to interpretation (ta'vil) and Al-Razi was against interpretation and inner and esoteric explanation in the recognition of natural phenomena. ۱۲ Furthermore, the Isma'ilis turned against him in the spheres of space, nature, lower soul and prophethood. Al-Razi's argumentation on the concept of time conjures up the Zurvanite cosmology of ancient Iran. In his speculations on prophethood, he seeks aid from the Philosophy. By and large, his religious and mystical views bear the influence of Platonism and Manicheanism.

محمد بن زکریای رازی

رازی حدود سال 250 ق در شهر ری متولد گردید و در سال 311 یا 320 ق دیده از جهان فرو بست. او شهرت جهانی به دست آورد و در جهان غرب به Rhazes معروف شد. تألیفات او، نخست باید از شاهکار پزشکی اش الحاوی (Continens)، آنگاه از کتاب سرالاسرار وی در شیمی نام برد. کتاب اخیر نقش مهمی را در علوم طبیعی زمان وی ایفا می کرد. اهمیت فلسفی رازی در برخورد با جریانات فکری اسماعیلیان آشکار می شود. او با بزرگان این فرقه، همچون محمد سرخس نیشابوری و حمید کرمانی، مجادلات فلسفی و قلمی داشته است. از جمله مباحث مورد جدل آنان، در باب علم کیمیا بوده است. اسماعیلیان در این بحث به تأویل توسل می جستند در حالی که رازی در شناخت پدیده های طبیعت با تأویل و تبیین باطنی و رمزی مخالف بود. افزون بر این، اسماعیلیان در موضوعات زمان، طبیعت، نفس و نبوت با او مخالفت می ورزیدند. استدلال رازی در باب مفهوم زمان یادآور جهان شناسی زروانی ایران باستان است. او در بحث نبوت از فلسفه یاری می جوید. در حالی که اسماعیلیان این امر را خارج از قدرت فلاسفه می دانند. به هر صورت، نظریات دینی و عرفانی تأثیر دیدگاه های افلاطونی و مانوی را در خود دارد.

Avicenna (370/980-427/1037)

With the advent of the influential and celebrated Iranian sage, Avicenna, peripatetic thought reached its Climax. Abu Ali Al-Husayn ibn Abdullah ibn Sina was born in the month of February in Afshanah, a small village neighboring Bukhara. His father was a governor of the Samanid dynasty. After the death of his father, he began a period of wandering and turmoil. He sojourned for some time in Gurgan, Hamadan and Isfahan. A precocious genius, he is said to have cured the Samanid Emir Nuh Ibn Mansur at the age of ١٧, and by the time he was ١٨, he was accomplished in all branches of formal learning. ١٤ Avicenna, also known as Sheikh Al-Sheikh al- Ra'is (Master and Head) died near Hamdan and was buried there. His scientific work won him a number of epithets, such as Sheikh al-Ra'is, Hojjat al – Haq Sharaf al-Mulk and Imam Al-Hokama. In the West, he is known as Avicenna.

ابوعلى سينا (370-427 ق)

تفکر مشایی در ایران با ظهور ابن سینا حکیم بلند آوازه ایرانی، به اوج خود رسید. ابوعلى حسین بن عبدالله بن سینا در ماه صفر در افشنه بخارا متولد شد.

پدر وی از والیان دولت سامانی بود. پس از مرگ پدر دوره‌ای سفر و سرگردانی را آغاز کرد. چندی را در گرگان، همدان و اصفهان به سر برد. در باب نبوغ زودرس او آورده‌اند که در 17 سالگی امیر نوح سامانی را درمان کرد و در 18 سالگی به همه علوم زمان خود آگاهی یافت. شیخ الرئیس در نزدیکی شهر همدان وفات یافت و همان‌جا به خاک سپرده شد. مقام علمی او القاب چندی مانند شیخ الرئیس، حجة الحق، شرف الملک و امام الحکما را برایش ارمغان آورد. در جهان غرب او را با عنوان ابن سینا یا اویسینا (Avicenna) می‌شناسند.

A valuable book has been published on the works of Avicenna in ۱۹۵۲ and ۱۹۵۳ in Tehran by Sa'id Nafisi and Dr. Yahya Mahdavi.

The philosophical system of Avicenna is composed of basic elements such as peripatetic philosophy of Aristotle, and a portion of Neoplatonic specific cosmological elements in synthesis with Islamic world vision. With all that, he is more a follower of Aristotle than others. Yet, he does not follow Aristotle blindly and imitatively. With his own initiatives, he has brought to light the obscure and ambiguous corners of Aristotelian thought and has endeavored to establish a new philosophical system with the help of the elements of Platonic and Neoplatonic thinking. He calls his own philosophy "Oriental Wisdom" and has hinted at this type of wisdom in the preface to the book al-Shifa (The Book of Healing) which treats of logic. However, this type of oriental wisdom differs from illuminative wisdom of a later century or centuries. By and large, he remained a votary of peripatetic traditions, but in some of his works like Al- Isharat Wa-Tanbigat, and especially in his mystical treatises, he has assumed a new outlook on philosophy.

در باب آثار ابن سینا کتاب ارزشمندی به همت سعید نفیسی و دکتر یحیی مهدوی در سال‌های ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ شمسی در تهران چاپ شده است.

نظام فلسفی ابن سینا از عناصر بنیادی مانند فلسفه ی مشایی ارسطو، و برخی از عناصر مشخص جهان بینی نوافلاطونی در پیوند با جهان بینی دینی اسلامی تشکیل شده است. با این همه، او بیش از همه پیرو ارسطوست، اما پیروی او از ارسطو کورکورانه و مقلدانه نیست. او با نوآوری‌های خود نکات مبهم اندیشه ارسطویی را آشکار ساخته و کوشیده است به یاری عناصری از اندیشه‌های افلاطونی و نوافلاطونی، نظام فلسفی نوینی بنیان نهد. او فلسفه خود را «حکمت مشرقی» می‌خواند و در مقدمه کتاب شفا که از منطق بحث می‌کند، در یکی از مدخلها به این نوع حکمت اشاره کرده است. ولی این نو حکمت مشرقی با حکمت اشراقی قرن یا قرون بعدی تفاوت‌هایی دارد. به هر روی، او به سنت‌های مشایی وفادار ماند ولی در برخی از آثار خود مانند الاشارات و التنبیهاات و به ویژه رسایل عرفانی‌اش نگرش نوینی به فلسفه دارد.

The most important philosophical pivots of Avicenna are as follow:

- ۱) Ontology and theology
- ۲) Distinctions between quiddity and essa
- ۳) Stages of beings and deliberations on essence and accident
- ۴) Necessary and possible
- ۵) Knowledge of necessary being
- ۶) Theory of grace (Fayz) and emanation (sudur)
- ۷) Theory of gnosis (ma'rafah)
- ۸) Theory of Resurrection
- ۹) Theory of intellects

These theories tinged by Islamic thinking are generally derived from Greek philosophers. For example, this theory of Avicenna is a famous one that the reality of a thing depends upon its existence, and the knowledge of an object is ultimately the knowledge of its ontological status in the chain of universal existence which determines all of its attributes and qualities. Everything in the Universe, by the very fact that it exists, is plunged in Being: yet, God, or Pure Being, who is the Origin and Creator of all things is not the first term in a continuous chain and therefore does not have a substantial and horizontal continuity with the beings of the world. God is anterior to the Universe and transcendent with respect to it."

مهم‌ترین محورهای فلسفه ابن سینا عبارتند از:

- 1- هستی‌شناسی و خداشناسی
- 2- تمایز میان ماهیت و وجود
- 3- مراتب موجودات و مباحث جوهر و عرض
- 4 - واجب و ممکن
- 5- شناخت وجوه واجب
- 6- نظریه فیض و صدور
- 7- نظریه معرفت
- 8 - نظریه معاد
- 9- نظریه عقول

این نظریات عموماً برگرفته از حکمای یونانی است که به رنگ تفکرات اسلامی درآمده است. برای نمونه، این نظریه ابن سینا، بسیار معروف است که: «حقیقت هر شیء وابسته به وجود آن است و معرفت شیء در آخر کار، همان معرفت به وجود آن و مقام منزلت آن در مراتب کلی وجود است که همین منزلت تعیین کننده صفات و کیفیات آن است. هر چیز در عالم از آن جهت که هست، وجود دارد. ولی خدا یا وجود محض که مبدأ و خالق همه چیزهاست، نخستین حلقه در یک سلسله پیوسته نیست، بنابراین پیوستگی جوهری یا عرضی با موجودات جهان ندارد بلکه خدا بر عوالم مقدم است و نسبت به آنها جنبه تعالی دارد.»

2- School of Illuminative philosophy

In our discussion of the Peripatetic School, we have mentioned that some of the masters of this school had to some extent intuitive and esoteric proclivities. Among them, Al-Farabi had a mystical life. And Avicenna embarked on writing mystical books in later stages of his life. It seems that these sages, in their skepticism of the acquired and argumentative knowledge, leaned towards illumination and immediate knowledge. Therefore, this stream of thought resulted in the formation of two systems and schools:

۱. School of illuminative Philosophy
۲. School of Intuition, with the dominance of the school of intuition, unanimously called Sufism and mysticism. This school exerted such a profound impact on the works and thoughts of the later centuries that other schools of thought began to wane. Studying mystical literature without familiarity with school would be impossible.

2- مکتب اشراقی - عرفانی (Illuminative philosophy)

در بحث از مکتب مشاء گفتیم که بعضی از بزرگان این مکتب اندک گرایشات درونی و باطنی داشته‌اند. از آن جمله فارابی زندگی صوفیانه‌ای داشته است و ابن سینا در اواخر عمر به تألیف کتب عرفانی پرداخت. گویا این بزرگان با تشکیک در مقوله علم حصولی و استدلالی به سوی اشراق و علم حضوری گرایش یافته‌اند. پیامد این جریان فکری ایجاد دو نظام و مکتب بود:

1- مکتب فلسفه اشراق

2- مکتب شهود عرفانی، تحت نفوذ مکتب اشراق که از آن با نام « تصوف و عرفان » یاد می‌کنند. این مکتب چنان تأثیری بر آثار و افکار قرون بعدی به جای گذاشت که دیگر نحله‌های فکری در مقابل آن رنگ باختند. مطالعه ادبیات عرفانی بدون آشنایی با این مکاتب ناممکن است.

School of Illumination

Ishrag means sunshine, to light up, to give light, and is technically applied to the kind of knowledge which is derived from the inward discovery and which is associated with intuition. Unlike the Peripatetic school, which holds the intellectual perception to be the peak of the gradations of human intellect, this school holds superior the inward illumination, because it posits that light is more manifest than other things and that it does not require definition. The School of Illuminative Philosophy is built upon the fusion of the Greek argumentative wisdom and intuitive wisdom; in methodology, it is a limbo between the Islamic Philosophy and Khusrawani theosophy and Oriental mysticism and Sufism.

مکتب اشراقی (Illumination)

اشراق به معنی تابش نور، روشن کردن و نور دادن است و در اصطلاح به آن نوع از معرفت اطلاق می‌شود که مبتنی بر کشف (Discovery) باطنی و توأم با ذوق است. برخلاف مکتب مشاء که ادراک عقلی را اوج درجات عقل انسانی می‌داند، این مکتب اشراق و نورانیت قلبی را برتر می‌شناسد؛ زیرا نور را از همه چیز آشکارتر و آن را بی‌نیاز از تعریف می‌داند. مکتب اشراق از امتزاج حکمت استدلالی یونانی و حکمت ذوقی ایجاد شده و در روش‌شناسی، برزخی میان فلسفه اسلامی و حکمت خسروانی و تصوف و عرفان شرقی است.

Shihab ad-din Yahya ibn Habsh ibn Amirak Suhrawadi, Known as "Shayk al-ishraq (The Master of Illumination)" (۵۴۹/۱۱۵۴-۵۸۷/۱۱۹۱), was born in the small town of Suhraward, near Zanjan. He studied classical sciences with Majd od-din jili in Maraghah, and then traveled to Isfahan to study higher science with Zahir-

od-din Farsi. After a long period of journeys, he went to Syria and made his residence in Halab (Modern Aleppo), where he was received by Malik az-Zahir od-din, the son of Saladin Ayyubi, and finally, as a result of his connection with the court and the king of Aleppo, he met a tragic death. The clerics of that land excommunicated him and Saladin ordered his son to have him executed. Zahir od-din carried out the order of his father and killed him. He has been given a number of epithets, such as Mo'ayyad bill Malakut, Khaliq al Baraya, Sheikh Shihab od-din, Alimi Rabbani and Alimi Mota'alah.^{۲۳} He lived a monastic and virtuous life. He subjected his body to austerity and scorned mundane pleasures. At one time he would appear in tattered apparel, yet at another in the patched frocks of the Sufis. A sweet accent he had and an eloquent speech by virtue of which he would convince his contemporary Scholars in discussions and debates. Great orient lists like Ritter, H. Corbin, Spies, P.Kraus, have undertaken researches on his life, but have not succeeded in unveiling the ambiguous spots of his life. That is why they have contented themselves with the sheer collection of his works. A detailed description of his life was provided by Shams od-din Shahrazuri, a Scholar of the ۱۳th and ۱۴th centuries in his book. However, he, too, has failed to strip these ambiguities.

شهاب‌الدین یحیی ابن حبش بن امیرک سهروردی مشهور به شیخ اشراق (۵۴۹-۸۷ ق)

در قریه سهرورد از توابع زنجان به دنیا آمد. مقدمات علوم را در مراغه نزد مجدالدین جیلی آموخت و برای تحصیل مراتب عالی به اصفهان رفت و نزد ظاهرالدین فارسی به تعلیم پرداخت. پس از سیر و سیاحت فراوان به شام رفت و در حلب اقامت گزید. ملک ظاهرالدین فرزند صلاح الدین ایوبی از او استقبال کرد و سرانجام به سبب همین نزدیکی با دربار و پادشاه حلب زندگی او پایان غم‌انگیزی یافت. علما و فقهای آن دیار او را تکفیر کردند و صلاح‌الدین حکم قتل او را برای فرزند خود ظاهرالدین، صادر کرد و ملک ظاهرالدین او را به قتل رسانید. او به القابی چون « مؤید بالملکوت»، « خالق البریا»، « شیخ شهاب الدین»، « عالم ربانی»، «عالم متأله» لقب یافت. زندگانی او همراه با زهد و تقوی بود. او خود را به سختی در ریاضت می‌فرسود و به لذات دنیوی توجهی نداشت. زمانی خرقه مندرس در بر می‌کرد و زمانی نیز به لباس

صوفیان درمی‌آمد. لهجه‌ای شیرین و بیانی فصیح داشت و بدین دلیل در مباحثه و مجادله با علمای عصر همه را مجاب می‌ساخت. شرق‌شناسان بزرگ چون ریتزر (Ritter)، هانری کربن (H. Corbin)، اسپیس (Spies)، پاول کراوس (P. Kraus) درباره زندگانی شیخ اشراق تحقیق کرده‌اند و نتوانسته‌اند از نقاط مبهم زندگانی او پرده بردارند. از این رو به جمع‌آوری آثار او اکتفا کرده‌اند. شرح مبسوط زندگی او را شمس‌الدین شهرزوری از حکمای قرن 6 و 7 در کتاب خود آورده است، ولی او نیز نتوانسته است این ابهامات را برطرف سازد.

The philosophical outlook of Suhrawardi is essentially given in his invaluable philosophical work, *Hikmat al-Ishraq* albeit before that Suhrawardi has written small and compendious treatises on logic, theology, and natural philosophy in the style of peripatetic philosophy. Yet, these works are included in the book to which these treatises serve as introduction, namely *Hikmat al-Ishraq*.^{۲۶} In the preface to this book, Sheikh al-Ishraq himself has said that his work covers intuitive wisdom and argumentative wisdom, and for those seeking argumentative wisdom, this book is of no avail; one of provisos for the reader of this, book is that "the divine spark must have kindled his heart".^{۲۷}

It may be well perceived that his parting of philosophical ways with his contemporary scholars takes place exactly at this juncture and that his philosophy seems to be diverting towards a kind of mystical outlook, in a state, as Shahrazuri puts it, where one renounces the affairs of the dark Cimmerian world and seeks after the spiritual world through lofty ambitions.^{۲۸} In point of fact, Suhrawardi at this stage is not unlike those mystics who lay stress on the soul and its *raison d'etre*. Suhrawardi considers each soul to have had a previous existence in the angelic domain before descending to the realm of the body. Upon entering the body, the soul or its inner center, which is its immortal angelic core, divided into two parts, one remaining in heaven and the other descending into the prison or fort of the body. That is why the human soul is always unhappy in this world; it is actually searching for its other half, for its celestial alter ego and will not gain ultimate felicity and happiness until it has become united with its angelic half and has regained its celestial abode.

دیدگاه فلسفی سهروردی عموماً در اثر فلسفی گران قدر او، حکمة الاشراق، آمده است، البته سهروردی پیش از آن، رساله‌های کوچک و موجزی در منطق، الهیات و طبیعیات، به شیوه فلسفه مشاء نوشته است، اما این آثار به کتاب حکمة الاشراق پیوسته است که این رساله‌ها دیباچه‌ای برآیند. شیخ اشراق خود در مقدمه این کتاب آورده است که اثر او شامل حکمت ذوقی و حکمت استدلالی است و این اثر برای کسانی که در پی حکمت استدلالی هستند، سودی ندارد و از شرایط خواننده این کتاب آن است که « بارقه خدایی بر دل او تابش کرده» باشد.

می‌توان دریافت راه فلسفی شیخ اشراق از همین نقطه از حکمای سلف خویش جدا می‌شود و فلسفه او به سمت نوعی نگرش عرفانی سوق می‌یابد. به گفته شهرزوری « در حالتی که تارک باشد از نفس خود مشاغل عالم ظلمانی را و طالب بود به همت والا عالم روحانی را». البته سهروردی در اینجا بی‌شبهت به عارفان نیست که بر نفس و عملکرد آن تأکید می‌کنند. به نظر او هر نفس پیش از فرود آمدن به خطه بدن در خطه فرشتگان منزل داشته است و هنگام داخل شدن به بدن، نفس یا هسته مرکزی آن به دو نیم تقسیم می‌شود یکی در بهشت است و دیگری به مجلس یا حصار فرود می‌آید. « به همین جهت نفس بشری پیوسته در این جهان غمگین است. در حقیقت به دنبال نیمه دیگر خود است و آنگاه به سعادت می‌رسد که با نیمه ملکوتی خود متحد شود».

Suhrawardi sought to prove the celestial origin of the soul, which he believes, is dwelling in a state of misery and immurement in this earthly world. This viewpoint can be traced in his story entitled Ghurbat al – Gharbiyyah (Tale of the Occidental Exile).^{۳۰} Likewise, his viewpoint is comparable with that which the Gnostics call eternal and celestial in their deliberations and with the first ۱۸ couplets of Mathnavi. Angelology, which constitutes the crux of his philosophy, gains significant attraction. Knowledge of the celestial and deliberations on the series of illuminative grades existing between the world of shadow and the supreme illumination is described in the angelology. The angel is at once the sustainer of this world. The instrument of knowledge and that which man seeks to become and after whom he searches in his earthly life. Suhrawardi relies heavily on Mazdean angelology in describing the various orders of angels uses its terminology which

has survived in the Persian calendar to the present time to name various angelic lights while making use also of the traditional Islamic terminology derived from the Qur'an. As a result of this, a number of people began to regard him one of Parsi sages with a penchant for Zoroastrianism.^{۳۲} But by light and darkness he does not mean Magian light and darkness. (One should never compare the light and darkness in our terminology with that referred to by the infidel Magi or the heretical Mani). Be it as it may, in Suhrawardi's view, it is always the beauty and dominion of the angel which glitter most in the Ishraqi cosmos and which most dazzles the sight of one who undertakes the task of gaining a vision of it. Suhrawardi holds that the number of the angles, in fact, is beyond our ability to enumerate. Standing at the head of the longitudinal order are the archangels, the highest of whom is both Bahman (the Mazdean Vohumen), or Nur al-a'zam (the Greater Light) or Nur al-'aqrab (the Most Proximate Light).^{۳۳} In his division of bodies, Suhrawardi has used the terms of light and has categorized things on the basis of their reception or non-reception of light. He believes that things are divided into light and darkness, thing, which per se is light, and thing, which per se is darkness.

سهروردی در پی اثبات مبدأ ملکوتی نفس بود که به باور او اکنون در گرفتاری و بدبختی در جهان خاکی به سر می‌برد. این دیدگاه او را می‌توان در قصه غربه الغریبه او دنبال کرد. همچنین، دیدگاه او با آنچه عرفا در مباحث خود، ازلی و ملکوتی می‌نامند و با 18 بیت آغازین مثنوی مولوی نیز قابل مقایسه است. بحث فرشته‌شناسی که قسمت مرکزی فلسفه او را تشکیل می‌دهد جذابیت ویژه‌ای دارد، علم به عالم ملکوت و بحث در سلسله مراتب انواری که میان جهان سایه و نور اعلی قرار دارند، در فرشته‌شناسی مطرح است. فرشته در آن واحد هم نگاه‌دارنده این جهان است و هم وسیله و افزار معرفت، و هم چیزی که آدمی می‌خواهد به آن برسد و در این زندگی زمینی پیوسته درصد یافتن آن است. او در این بحث علاوه بر اصطلاحات فراوان قرآنی مربوط به فرشتگان، از اصطلاحات فرشته‌شناسی مزدایی ایران باستان نیز به مقیاس وسیع، استفاده کرده است. همین عامل سبب شد تا عده‌ای او را از حکمای پارسی پندارند و او را متمایل به دین

زرتشت بدانند. اما منظور او از نور و ظلمت به معنای مجوسی آن نیست. (شاید نباید هرگز نور و ظلمت در اصطلاح خود با آنچه در مذهب شرک‌آمیز مجوسی و بدعت گذارانه مانی است مقایسه کنیم). به هر روی در نظر سهروردی زیبایی و درخشش فرشته است که در جهان اشراقی پیوسته می‌درخشد و هر کس را که درصدد رؤیت آن برآید، خیره می‌سازد. به نظر او، عدد فرشتگان در عمل، از قدرت شمارش ما بیرون است. در رأس سلسله طولی، فرشتگان مقرب جای دارند که برترین آنها بهمن یا نورالاعظم یا نورالاقرب است. سهروردی در تقسیم‌بندی اجسام از اصطلاحات نور بهره برده و اشیا را با توجه به پذیرش یا عدم پذیرش آن دسته‌بندی کرده است.

وی معتقد است که اشیا به نور و ظلمت تقسیم می‌شوند. چیزی که با لذات نور است و چیزی که بالذات ظلمت است.

In his discussion on eschatology, Suhrawardi expresses the same illuminative viewpoint, suggesting that the human soul, is seeking Nur al-anwar (the Supreme Light) at every moment of its life, and that the human soul enjoys the same degree of purity and knowledge it has attained in this life. According to this principle of differentiation, there are three classes of souls, those who have reached some measure of purity in this life (su'ada); those whose souls have been darkened by evil and ignorance (ashqiya); and finally those who have already attained sanctity and illumination in this life, that is, the sages or theosophers (muta'allihun). In the meantime, the souls of the Gnostics and saints, after leaving the body, ascend even above the angelic world to enjoy the beatitude of proximity to the Supreme Light.^{۳۴}

In his discussion on cause and effect, he refers to the very viewpoint of peripatetic philosophy according to which every cause is superior to its effect, but he adds that every effect is desirous of its cause. Nur al-'aqrab beholds Nur al-anwar, and since there is no veil between them, the shadows of Nur al-anwar are cast upon Nur al-'aqrab.

There existed two viewpoints on the vision of things:

۱) The vision of the thing by emanation of conical beam from the eye and its incidence on the thing.

۲) The vision of the thing becomes possible through the forms or figures of things perceived on the eye.

Yet, Suhrawardi did not accept these two viewpoints and believed that the process of vision takes place through the illuminative knowledge of the soul.

در بحث معاد سهروردی، نیز از همان منظر اشراقی سخن می‌گوید. مبنی بر اینکه نفس انسانی در هر لحظه از زندگی اش در جستجوی نورالانوار است و وضع نفس پس از مرگ بستگی دارد به مرتبه پاکی و معرفتی که در زندگی این جهان به آن دست یافته است. بر این اساس، سه دسته نفوس سعدا، اشقیا و حکما یا متألهین وجود دارد. در این میان نفوس عرفا و اولیا پس از مفارقت از بدن، چندان بالا می‌رود که از عالم فرشتگان هم می‌گذرد و از سعادت قرب به نورالانوار بهره‌مند می‌شود.

در بحث از علت و معلول، او همان دیدگاه فلسفه مشایی را می‌آورد که بر اساس آن هر علتی بر معلول خود غالب است، اما او می‌افزاید که هر معلولی به علت خویش شایق است. نورالاقرب، نورالانوار را مشاهده می‌کند و چون حجابی میان آنان نیست، از نورالانوار پرتوی بر آن می‌تابد.

در زمینه رؤیت اشیاء دو دیدگاه وجود داشت:

1- دیدن اشیاء، به واسطه خروج پرتو مخروطی و ورود آن بر شیء از چشم میسر است.

2- رویت اشیاء به واسطه صور اجسام محسوس در چشم ممکن می‌شود.

اما سهروردی این دو دیدگاه را نپذیرفت و معتقد بود که عمل رؤیت به واسطه علم اشراقی نفس صورت می‌گیرد.

Suhrawardi's forty-nine works may be classified under five categories:

The four large didactic and doctrinal works, all in Arabic, which form a tetralogy dealing first with Peripatetic philosophy as interpreted and modified by Suhrawardi and then with Ishraqi (illuminative) theosophy. The tetralogy consists of Talwihat (the Book of intimidations), Muqawamt (The Book of Oppositions), Mutarahat (The Book of Conversation), and Hikmat al-Ishraq (The Theosophy of the Orient of Light).

۱) Shorter treatises, in both Arabic and Persian, in which the subject matter of the tetralogy is plainly and briefly expounded. These works include Hayakil al-nur (The Temple of Light), al-Alwan al-Imadiyyah (Arabic and Persian), Partaw-namah (Treatise on Illumination), Fi l'tiqad al-hukama (Symbol of Faith of the

philosophers), al-Loma'at (The Flashes of Light), Yazdan-Shinakht (The Knowledge of God), and Bustan al-Qulub (The Garden of the Heart).

۲) Symbolic and mystical narratives or novels, depicting the journey of the soul across the cosmos to its ultimate deliverance and illumination. They include Aql-e Surkh (The Red Archangel), Awaz-e Par-e Jibrail (The Chant of the Wing of Gabriel) al- Ghurbat al-gharbiyah (The Occidental Exile), Lughat-e Muran (The Language of Termites), Risalah fi Halat at-tufuliyya (Treatise on the State of Childhood), Ruzi Ba Jama'at-i Sufian (A Day with the Community of Sufis), Risalah al-abraj (Treatise on the Nocturnal Journey), and Safir-e Simurgh (the Song of the Griffin).

۳) Transcriptions, translations of and commentaries on earlier philosophical works as well as sacred and religious texts such as the translation into Farsi of Avicenna's Rasalah al-Tayr, commentary upon his Isharat, composition of Risalah Fi Haqiqat al-Ishq, which is based on Avicenna's Risalah Fil Ishq.

۴) Prayers and supplications in Arabic, similar to what in Middle Ages were called the Books of the Hours and which Suhrawardi calls al-Waridat.

چهل و نه عنوان اثر سهروردی را می‌توان در پنج دسته قرار داد:

1- چهار کتاب بزرگ تعلیمی و نظری که همگی به زبان عربی است. در این آثار نخست از فلسفه مشایی بدان صورت که سهروردی تفسیر کرده، بحث می‌شود و سپس به حکمت اشراق می‌پردازد. این چهار اثر عبارتند از: تلویحات، مقامات، مطارحات و حکمة الاشراق

2- رساله‌های کوتاه‌ترین به فارسی و عربی که در آنها مراد از چهار کتاب اول به صورت خلاصه بیان شده است: هیاکل

النور، الالواح العمادیه (به عربی و فارسی) پرتونامه، فی اعتقاد الحكماء، اللمعات، یزدان شناخت و بستان القلوب

3- حکایت‌های رمزی و اسراری یا داستان‌هایی که در آنها از سفر نفس در مراتب وجود و رسیدن به رستگاری و اشراق

سخن رفته است، عبارتند از: عقل سرخ، آواز پر جبرئیل، الغربة الغربیه، لغت موران، رساله فی حالة الطفولیه، روزی با

جماعت صوفیان، رساله فی المعراج و صفیر سیمرغ

4- ترجمه‌ها و شرح‌هایی که بر کتاب‌های فلسفی و تفسیری قرآن کریم و حدیث نوشته، مانند ترجمه‌ی فارسی رساله

الطیر ابن سینا، شرحی بر اشارات، تألیف رساله فی الحقیقه العشق که مبتنی بر رساله فی العشق ابن سیناست.

5- دعاها و مناجات‌نامه‌هایی به زبان عربی که سهروردی آنان را الواردات و التقدیسات نامیده است.

In addition to the above works, Sheikh al-ishraq has essayed poetry too; however, from the structural point of view, his poetry is a philosophical poem, which includes the qasida on the lower soul composed in the style of the identical ode of Avicenna.

The works and philosophy of Suhrawardi have been well received by the Shi'ite societies. The most important commentaries on his works include the commentary by his disciple and collaborator, Shahrazuri, Qotb od-din of Shiraz, disciple of Khwaja Nassir od-din Tusi, and Sad rod-din Qunavi. In addition to these, the commentaries by Mulla Sadra, which have appeared with marginal notes in the monograph of Hikmat al-Ishraq? Allamah Helli, Jalal od-din Dawani, Abd al-Razzaq Lahiji, Khwaja Nasir od-din Tusi are among those who have elucidated the philosophy of illumination. But Mirdamad and his disciple Sadr od-din of Shiraz have brought the works of Suhrawardi to the pinnacle of attention during the Safavid era, which coincided with the intellectual renaissance of Shi'ism. In the later period too. Hajji Mulla Hadi Sabzewari and Sheikh Ahmad Ihsa'I came under the influence of Suhrawardi's teachings.

افزون بر این آثار، شیخ اشراق اشعاری نیز دارد، البته اشعار او در واقع از نظر ساختار در حکم اشعار فلسفی است. از آن جمله قصیده قافیه درباره نفس که به روش قصیده عینیه ابن سینا گفته است.

آثار سهروردی و فلسفه او بیشتر در مجامع تشیع مورد استقبال قرار گرفته است. مهم‌ترین شروح بر آثار او عبارتند از: شرح شهرزوری شاگرد و همکار او، شرح قطب الدین شیرازی، شاگرد خواجه نصیرطوسی و صدرالدین قونوی. افزون بر اینها باید از شرح ملاصدرا نام برد که به همراه حواشی آن در چاپ سنگی حکمة الاشراق آمده است. ابن کمونه، علامه حلّی، جلال‌الدین دوانی، عبدالرزاق لاهیجی، خواجه نصیرالدین طوسی از جمله کسانی هستند که در فلسفه اشراق تأمل کرده‌اند، اما در دوران صفوی، میرداماد و شاگرد او، صدرالدین شیرازی، آثار سهروردی را که با نوزایی فکری تشیع منطبق بود، مورد توجه فراوان قرار دادند. در دوره متأخر هم حاجی ملاهادی سبزواری و شیخ احمد احصایی از او تأثیر پذیرفته‌اند.

Literary periods: Periods of Persian literature.

Undoubtedly, since its inception till to day, and taking into account the political eras and dynasties at different historical junctures, Persian literature has produced varying figures. The time confluences in the history of Persian literature are known as literary period. In these periods, the varying types of political governments, and the literati related to those governments are discussed. The Persian literary periods are generally divided into five periods. It was Mohammed Taqi Bahar who for the first time divided the Persian prose into four periods: the first period coincides with the advent of Sasanian government, starting at the first half of the 10th century and continuing up to the 11th century. The second period starts from the early part of the 12th century through the beginning of the 14th century; the third period starts from the 14th through the 19th century. The fourth period is the literary – restoration period, which covers the period from the second half of the 18th through the 20th century.

ادوار ادبی : دوره های ادبیات فارسی

بی‌شک ادبیات فارسی در سیر تکاملی خود از تکوین اولیه تا امروز، با توجه به اعصار و ادوار سیاسی در مقاطع گوناگون تاریخی، چهره‌های متفاوتی از هویت خود نشان داده است. مقاطع زمانی در تاریخ ادبیات فارسی به نام "دوره های ادبی" مشهور است. در این دوره‌ها اشکال مختلف حکومت‌های سیاسی و به دنبال آن بزرگان و برجستگان ادبی آن حوزه بررسی می‌شوند. دوره‌های ادبی فارسی معمولاً به پنج دوره تقسیم می‌شوند. نخستین بار محمد تقی بهار نثر فارسی را به چهار دوره تقسیم کرد:

دوره اول مقارن با آغاز حکومت ساسانی است یعنی از نیمه اول قرن چهارم شروع می‌شود و تا اواخر قرن پنجم ادامه می‌یابد. دوره دوم از اوایل قرن ششم تا اوایل قرن هشتم است. دوره‌ی سوم از قرن هشتم تا قرن سیزدهم هجری در برمی‌گیرد. دوره چهارم دوره تجدید ادبی است که نیمه دوم قرن 18 تا قرن 20 را دربر می‌گیرد.

1) First period (Debut of Persian verse up to the second part of the 11th and the first part of the 12th century)

This period starts with the political domination of Samanid emperors in Khorassan and ends with the domination of Baghdad by the Seljuqs. But before the above – mentioned period, what seem to be significant are the first composers of Persian verse. In other words, who was the first to compose Persian verse in this style? Dr.Safa has given a long list of quotations in his Literary History of Persia, and by virtue of what is stated by the author of the History of Sistan, he regards Mohammed ibn Wasif, secretary of Yaqub Leis Safari as the first to have composed the Dari verse:"Mohammed Wasif started composing Persian verse, and it was he who composed the first verse in Farsi".

1- دوره اول « آغاز شعر فارسی تا اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم»

این دوره با تسلط سیاسی شاهان سامانی در خراسان آغاز می شود و با تسلط سلجوقیان بر بغداد پایان می یابد. اما قبل از اینها، آنچه اهمیت دارد، نخستین سراینندگان شعر پارسی است. به عبارت دیگر، چه کسی نخستین شعر پارسی را بدین صورت سرود. دکتر صفا مجموعه ای از نقل قولها را در تاریخ ادبیات خود آورده است و از قول مؤلف تاریخ سیستان، محمد بن وصیف را، که دبیر یعقوب لیث صفاری بود، نخستین شاعری می داند که شعر دری گفته است: « محمد وصیف پس شعر پارسی گفتن گرفت و اول شعر اندر عجم او گفت».

According to the History of Sistan, Mohammed ibn Wasif seems to have accompanied Yaqub to stamp out the enemies in ۲۵۱/۸۶۵. Mohammed 'Ufi, in his Lubab al-Albab, which he had compiled by the year ۶۲۵/۱۲۲۷, regards Bahram Gur to be the first poet. In Al-Mo'jam. Shams Qays Razi also considers Bahram Gur as the first poet.

Elsewhere he declares: "it is said that Abu Hifas Hakim ibn Ahwas Soghdi has composed the first Persian verse". Aladdin Dedeh considers Abu Abbas Marvazi to

be the first Persian poet. Dawlatshan Samarkandi, in his Tadhkir at al-Shu'ara, deems Bahram Gur to be the first poet. Rezaqoli Khan Hedayat, in his Majma' al-Fusaha considers Hushang, the ancient kings and Bahram Gur as the first pre-Islamic poets, and Abul Abbas Marvazi as the first poet in the Muslim era who composed a poem in praise of al-Mam'um, the Abbasid caliph.

Be that as it may, in addition to the afore-mentioned persons, individuals like Hanzaleh Badghisi, Mahmud Warraq Hiravi, Firuz Mashrighi and his contemporary Abu Salik Gurgani have been introduced as the first composers of the Persian verse. Dr. Safa takes for granted the references given by the author of the History of Sistan, but considers this authenticity to be relative and on that basis, he introduces Mohammed ibn Wasif as probably the first Persian poet.

ظاهراً بنا به قول تاریخ سیستان محمدبن وصیف در 251 ق همراه یعقوب در سرکوب عمال خارجی حضور داشت. محمد عوفی در کتاب خود، لباب الالباب که در سال 625 ق آن را تألیف کرده است، بهرام گور را اولین شاعر می‌داند. شمس قیس رازی هم در المعجم، بهرام گور را اولین شاعر معرفی می‌کند و او خود در جای دیگر گوید: « بعضی می‌گویند کی اول شعر پارسی ابوحفص حکیم بن احوص سعدی گفته است». علاءالدین دده، ابوالعباس مروزی را اولین شاعر پارسی می‌داند. دولت‌شاه سمرقندی در تذکره الشعراء، بهرام گور را نخستین شاعر می‌داند.

رضا قلی خان هدایت در مجمع الفصحا هوشنگ پادشاه باستانی و بهرام گور را نخستین شاعران پیش از اسلام معرفی می‌کند و در دوره اسلامی از ابوالعباس مروزی نام می‌برد که در 173 ق شعری در مدح مأمون عباسی خواند. در هر حال، علاوه بر افراد مذکور، افرادی چون حنظله بادغیسی، محمود وراق هروی، فیروز مشرقی و معاصر وی، ابوسلیک گرگانی از نخستین شاعران پارسی، گو معرفی شده‌اند. دکتر صفا قول صاحب تاریخ سیستان را از سایر روایات درست‌تر می‌داند. اما این صحت را نسبی و بر این اساس محمد بن وصیف را احتمالاً نخستین شاعر پارسی گوی معرفی می‌کند.

Albeit that there is some relative ambiguity as to the starting point of Persian prose, that first literary period reached its apogee in Khorassan. At the beginning of this period as in the second half the ۱۰th century and in the early part of the ۱۱th century, the celebrated poet. Rudaki Samakandi was living (b.۳۲۵/۹۳۶). One the most characteristic features of this period is an abundance of poets. Perhaps the main reason for this abundance could be the tremendous attention accorded to poetry by the royal courts, because the courts used to bestow upon the poet financial awards and handsome gifts, the instances of which are given the narratives. But the Samanid court gains more importance than other governments in what it did to expand and develop Persian literature. The Samanid kings, who considered themselves to be of the Iranian stock, attached great importance to the Persian language and literature. With this view in mind, they encouraged the translation of Iranian epics, commentaries and historical books from the Arabic into Farsi, and the emirs like Naser ibn Ahmad and Nuh ibn Mansur themselves took to the supervision of this task. Their viziers like the Bal'ami family were persons of literary and scholarly attainments. Shahid Balkhi, Daqiqi and Kasa'I, with the exception of Rudaki, were among the celebrated poets of the ۱۰th century. On the other hand, not only Bukhara, but Sistan, Qaznayn, Gurgan, Nishapur, Rayy and Samarkand were also great seats of literature; this is an indication that literature must have burgeoned more in the Eastern region and Khorassan than in other regions. Also, poets such as Mokhallidi Gurgani, Daylami Qazvini, and Khosrawi Sarakhsi were connected to the Ziyarid court. Shams al-Ma'ali Qabus ibn Voshmagir, the most famous king of this dynasty, also wrote poetry in Persian, and was obviously aware of the principle of criticism considering the Qabus-nameh. Poets such as Bakhtivvari Ahwazi Mantiqi Razi, Basi'ozzaman Hamadani and Bundar Razi were residing in the central region and the Buyid court.

با این حال، هر چند در مورد نقطه آغاز شعر فارسی ابهام نسبی وجود دارد اما دوره اول ادبی در خراسان به اوج رسید. در آغاز دوره و نیمه دوم قرن سوم و اوایل قرن چهارم شاعر بزرگی چون رودکی سمرقندی (م325ق) می‌زیست. از مهمترین خصوصیات ادبی در این دوره کثرت شاعران است. شاید علت اصلی آن توجه فراوان دربارها به شعر و شاعری بوده است. زیرا معمولاً دربارها به شاعران صله‌ها و هدایای گران قیمت می‌دادند که نمونه‌های آن را در تذکره‌ها آورده‌اند.

ولی اهمیت دربار سامانی در بسط و گسترش ادب پارسی، از دیگر حکومت‌ها بیشتر بوده است. شاهان سامانی که خود را ایرانی الاصل می‌دانستند، برای زبان و ادب پارسی اهمیت بسیاری قائل بودند. در این راستا آنان دستور می‌دادند تا داستان‌های حماسی ایران، تفسیرها و کتب تاریخی از عربی به فارسی ترجمه شود و امرایی چون نصر بن احمد و نوح بن منصور خود بر این کارها نظارت داشته‌اند. وزرای آنها چون خاندان بلعمی، اهل علم و فضل و ادب بودند. به جز رودکی، شهید بلخی، دقیقی، کسایی نیز از شاعران معروف قرن چهارم بودند. از سوی دیگر، نه تنها بخارا بلکه سیستان، غزنین، گرگان، نیشابور، ری، سمرقند نیز از مراکز مهم ادبی محسوب می‌شدند و این نشان می‌دهد که رونق ادبیات در حوزه شرق و خراسان از دیگر نواحی بیشتر بوده است. در دربار آل زیار هم شاعرانی چون مخلدی گرگانی، دیلمی قزوینی و خسروی سرخسی آمد و شد داشتند.

معروف‌ترین پادشاه این سلسله، شمس‌المعالی قابوس وشمگیر خود به زبان فارسی شعر می‌گفت و با توجه به کتاب قابوس‌نامه معلوم است که از اصول اولیه نقد هم آگاهی داشته است. در حوزه مرکزی و دربار آل‌بویه هم تعداد اندکی از شاعران چون بختیاری اهوازی، منطقی رازی، بدیع الزمان همدانی، بندار رازی به سر می‌برند.

In the 10th century, in addition to poets attached to the courts, there were a group of poets and writers who had no relations with the court including Abu Nasr Farabi, Abu Abdullah Khafif of Shiraz (b. ۳۷۱/۹۸۱), Abu Sa'id Abi al-Khayr, Abu al-Qasim Bashar Yasin and Baba Tahir Hamadani (b. ۴۱۰/۱۰۱۹).

This shows that the mystical poets gradually emerged in the 10th century; of the literary characteristics of this period is the expression of mystical meanings in the form of quatrains. From the point of view of structure, however, qasida (ode) and mathnavi were more in vogue during this period and with the advent of Firdausi in the 10th century, the epic literature reached its perfect consummation.

در قرن چهارم، علاوه بر شاعران مرتبط با دربار، گروهی از شاعران و نویسندگان بودند که ارتباطی با دربار نداشتند از آن جمله‌اند: ابونصر فارابی، ابوعبدالله خفیف شیرازی (م 371ق)، ابوسعید ابی‌الخیر، ابوالقاسم بشر یاسین و باباطاهر همدانی (م 410ق)...

این نشان می‌دهد که در قرن چهارم شاعران صوفی کم‌کم ظهور یافتند و از مختصات ادبی این دوره بیان مفاهیم صوفیانه در قالب رباعی است. اما از نظر قالب در این دوره عموماً قصیده و مثنوی رواج بیشتری داشت و ادبیات حماسی در قرن چهارم با ظهور فردوسی به نهایت تعالی خود رسید.

With the emergence of the Ghaznavid dynasty, which indisputably succeeded the Samanid dynasty, perslan literature flourished considerably in the eastern region and Khorassan. The immeasurable wealth the Ghaznavid kings had secured from India induced them to confer Lavish gifts upon the poets and writers. Hence, the emporium of panegyric and praise was in full fruition. The idea is not that only the attention the Chaznavids paid to poetry and poets was the main reason for the development of literature in the 11th century, but that the Samanids had laid the foundation of literature on firm ground in the 10th century, and the attention the Samanids paid to Persian literature helped advance the literature of the 11th century- namely, during the Ghaznavid period.

با ظهور سلسله غزنوی که جانشین بلامنازع سلسله سامانی شد، ادب فارسی هم در حوزه شرق و خراسان گسترش قابل توجهی یافت. ثروت بی‌کران که شاهان غزنوی از هندوستان به دست آورده بودند، باعث می‌شد تا به شاعران و نویسندگان بی‌اندازه بخشش کنند. از این رو، در قرن پنجم بازار مدح و ستایش رونق بسیار داشت اما توجه تنها غزویان به شعر و شاعران، عامل پیشرفت ادبیات در قرن پنجم نبود، بلکه سامانیان در قرن چهارم، ادبیات را بر پایه استواری بنا نهاده بودند و توجه سامانیان به ادب پارسی موجب پیشرفت ادبیات در قرن پنجم در دوره غزنویان است.

Capturing the Western parts of India and establishing links with those parts, the Ghaznavids introduced Persian literature to a new region, which is known as the Indian region, or the sub-continent. The poets such as Mas'ud sa'd belonged to this region, who composed verses in praise of Lahore and India. The celebrated poets of the 11th century include Bahrami Sarakhsi, Zainabi 'Alawi, 'Asjidi, 'Ghaznyyiri, Labibi, Manjik Tirmizi, Asadi, 'Unsuri, Firdausi, Manuchihri, Abul-faraj Runi, Mas'ud Sa'd, Abu Hanifa Iskani, 'Ayuqi etc. Prominent among the characteristics of all these poets are their use of tangible poetic metaphors and their objective view of things.

In the course of this century, on account of the attention the rulers of Azarbaijan, Aran, and shirvan paid to Persian literature, the Persian language and literature gradually penetrated the northwestern region and Azerbaijan. Persian literature reached this region through Gilan and Deilam, and during the later century, this region gained an active role in disseminating Persian literature. During 11th century lived poets such as Abu Nasr Ali Ibn Ahmad ibn Mansur Asadi Sha'er, Qatran Tabrizi and Dibaji Samarkandi in the above region

غزونیان با تصرف نواحی غرب هند و ایجاد ارتباط با آن نواحی، ادب پارسی را وارد منطقه جدیدی کردند که به «منطقه هند و شبه‌قاره» معروف است. شاعرانی چون مسعود سعد در این منطقه می‌زیستند و در وصف لاهور و هندوستان شعر سرودند، از شاعران معروف قرن پنجم می‌توان از بهرامی سرخسی، زینبی علوی، عسجدی، غضایری، لیبیی، منجیک ترمذی، اسدی، عنصری، فردوسی، منوچهری، ابوالفرج رونی، مسعود سعد، ابوحنیفه اسکانی، عیوقی و ... نام برد. ویژگی برجسته این شاعران، تشبیهات محسوس و قابل لمس شعر آنها و نگرش عینی آنها به پدیده‌هاست.

در همین قرن به سبب توجه حاکمان آذربایجان، اران و شروان به ادب فارسی، زبان و ادبیات فارسی اندک اندک وارد حوزه شمال غرب و آذربایجان شد. ادب پارسی از طریق گیلان و دیلم به این حوزه راه یافت و طی قرن بعدی، از حوزه‌های فعال در ترویج ادب پارسی شد. در قرن پنجم در حوزه مذکور شاعرانی مثل ابونصر علی ابن احمد بن منصور اسدی شاعر، قطران تبریزی و دیباجی سمرقندی حضور داشتند.

In ۴۶۹/۱۰۳۷, another government of the Turk Stock appeared in the political history of Iran, known as the Seljuqs. After inflicting a decisive defeat on Mas'ud of Ghazna, the Seljuq Tughril conquered some contiguous areas of Khorassan and established his suzerainty as a sovereign king. The Seljuqs, under the influence of the Ghaznavids venerated the poets and artistes; thus they deemed it their sovereign duty to patronize the Iranian civilization and literature. ۱۲۸. The viziers of this dynasty likethose of the preceding governments, were persons of scholarly and literary tastes: among them, Khwaja Nizam al-Mulk deserves special mention. Between ۴۶۹/۱۰۳۷ and ۴۹۸/۱۱۰۴, four Seljuq kings ruled the empire, namely, Tughril, Alp-Arslan, Malik-Shah and Barkyarak whose courts entertained numerous poets. The era and made use of identical meanings in their poetry.

The most celebrated poets of this era include Lame'I Gurgani, Fakhr od-din Asad Gurgani, 'Imad Zuzani, Bakharzi, 'Ayazi, Azraqi, Adib Zuzani, Lukari, Khayyam and Abu Sa'id. Composing the love story of the Wis o-Ramin, Fakhr od-din As'ad Gurgani enriched lyric narratives, but in the early part of the ۱۱th century, with the advent of Nasir Khosrow, the religious and theological literature became widespread. Unlike the then poets, he employed qasida other than the current poetic forms to describe religious and political purports.

With the death of Khwaja Nizam al-Mulk in ۴۸۵/۱۰۹۲, the Seljuq government was rendered weak, and there ensued internecine feuds among their households and the whole areas were divided among the emirs of the Seljuq dynasty: thus, the first period of Persian literature drew to its closure in the early part of the ۱۱th century while the Seljuqs were still in power and after that the second period commences.

در 429 ق. در تاریخ سیاسی ایران حکومت دیگری از نژاد ترک، پدید آمد که به «سلجوقیان» معروفند. طغرل سلجوقی بعد از خروج بر مسعود غزنوی بر بعضی از نواحی خراسان استیلا یافت و خود را پادشاه مستقل خواند. سلاجقه نیز به دلیل تأثیرپذیری از غزنویان، به شاعران و هنرمندان به دیده تکریم می‌نگریستند، لذا حمایت از تمدن و ادبیات ایران را جزو آیین پادشاهی خود قرار دادند. وزرای این سلسله چون حکومت‌های پیشین اهل فضل و علم بودند که از میان آنها می‌توان به خواجه نظام‌الملک اشاره کرد. از سال 429 تا 498 ق چهار تن از پادشاهان سلجوقی به نام‌های طغرل، آلب ارسلان، ملکشاه و برکیارق حکومت کردند که شاعران بسیاری در دربار آنان حضور داشتند. شاعران دوره سلجوقی همان روش بیان شاعران دوره غزنوی را دنبال کردند و از همان مفاهیم در شعر خود بهره بردند.

مهم‌ترین شاعران این دوره عبارتند از: لامعی گرگانی، فخرالدین اسعد گرگانی، عماد زوزنی، باخزری، ایازی، ازرقی، ادیب زوزنی، لوکری، خیام و ابوسعید. در این قرن فخرالدین اسعد گرگانی با سرودن داستان ویس و رامین به ادبیات داستانی غنایی، رونقی بخشید ولی در اواخر قرن پنجم با ظهور ناصر خسرو ادبیات دینی و کلامی گسترش یافت. او برخلاف شاعران آن زمان از قصیده و قالب‌های شعری برای بیان مقاصد دینی و سیاسی استفاده کرد.

با مرگ خواجه نظام‌الملک در 485 ق، اقتدار حکومت سلجوقی رو به ضعف نهاد. میان خاندان آنها جنگ‌های طولانی در گرفت و تمام نواحی آنان میان امرای خاندان سلجوقی تقسیم شد و بدین‌گونه دوره اول ادب پارسی در پایان قرن پنجم در حالی خاتمه می‌یابد که کماکان سلجوقیان قدرتی داشتند و پس از آن دوره دوم آغاز می‌شود.

Second period (From the beginning of the 12th century through the 14th century)

This period is one of the most politically tumultuous and uproarious periods in Iran, which coincided with the internecine wars of the Seljuqs, the transfer of imprisonment, the domination of Khwarezmshahis, and the ruthless Mongol invasion to Iran in the 13th century, as a result of which the literature faced downfall to some extent, because Khorassan, being a seat of nourishment and encouragement of literati and poets, embroiled in tumult and stampede, but despite that there still existed towering figures in the realm of Persian literature. Sultan Sanjar ruled over Khorassan until 511/1117, and after that time, wiped out all claimants, and according to Rahat al-Sudur, the sway of his government extended to Kashghar, Yemen, Taifa, Oman, Azerbaijan and Rum. ۱۲۹. but his power weakened after 536/1139, as a result of which the Khwarezmshahian extended their power. Sanjar so weakened that he was defeated by the Oguz tribes and fell into their hands. The Oguz committed the most heinous acts in the history in Khorassan.

2- دوره دوم « اوایل قرن ششم تا قرن هشتم »

این دوره از پرآشوب‌ترین و پرهیاهوترین ادوار سیاسی در ایران است، که با جنگ‌های داخلی سلجوقیان، انتقال قدرت به سنجر و شکست سنجر از ترکان غز و اسارت او، تسلط خوارزمشاهیان بر ایران و تهاجم بی‌رحمانه مغول در قرن هفتم همراه است. بدین دلیل ادبیات در قرن ششم اندکی تنزل می‌یابد زیرا خراسان، که مرکز پرورش و تشویق ادبا و شعرا بود، در آشوب و بلوا به سر می‌برد. اما با این همه، در قرن ششم چهره‌های درخشانی در ادبیات فارسی حضور داشتند. سلطان سنجر تا 511 ق در خراسان امارت داشت و از این تاریخ به بعد همه مدعیان را از میان برداشت و بنا به قول راحه الصدور، خطه حکومت وی به کاشغر، یمن، طایف، عمان، آذربایجان و روم رسید. اما قدرت سلطان سنجر پس از 536 ق رو به ضعف نهاد و باعث شد که خوارزمشاهیان قدرت خود را افزایش دهند. این ضعف سنجر به حدی رسید که او در 548 ق از طویایف غز شکست خورد و به اسارت آنان درآمد. غزان بعد از تسلط بر خراسان، فجیع‌ترین اعمال تاریخ را انجام دادند.

Sanjar escaped from the clutches of the Oguz, but did not last longer and died in the same year. This state of commotion and chaos in the ۱۲th century resulted in the deterioration of the atmosphere of Khorassan and there no longer existed a safe haven for the burgeoning of literature. Past historians have considered these events as being catastrophic. After the death of Sanjar, the Seljuq lands were divided among their chieftains and from ۵۵۲/۱۱۵۷ onwards, many Seljuq governments appeared on the stage of history, for example, the Seljuqs of Kerman, the Seljuqs of Iraq. In addition to several Seljuq governments, other local government, other local governments called Atabakan have been bifurcated from the main Seljuq dynasty. Atabakan who as a matter of fact were assigned with the tutorship of the Seljuq princes gradually took over the power in such a way that the courts of Atabakan gained significance in the dissemination of Persian literature. The most popular Atabakan includes Atabakan of Fars, of Azerbaijan, Yazd and Luristan.

سنجر اگر چه از اسارت غزان گریخت اما تا 552 ق بیشتر دوام نیاورد و در همان سال درگذشت، این نابسامانی و هرج و مرج در قرن ششم، منجر به نابسامانی اوضاع خراسان شد و دیگر پناهگاهی مطمئن برای رونق ادبیات وجود نداشت. تمام مورخان گذشته، حوادث این سالها را فاجعه‌انگیز توصیف کرده‌اند. بعد از مرگ سنجر ممالک سلجوقی میان سرداران آنان تقسیم شد و بعد از 552 ق چندین حکومت سلجوقی در تاریخ ظهور کردند. مانند سلاجقه‌ی کرمان، سلاجقه خراسان، سلاجقه شام، سلاجقه‌ی عراق. علاوه بر سلاجقه چندگانه، حکومت‌های محلی دیگری به نام «اتابکان» از سلجوقیان بزرگ منشعب شده‌اند. اتابکان که در واقع تربیت و مراقبت شاهزادگان سلجوقی را بر عهده داشتند، اندک اندک قدرت و امارتی به دست آوردند به گونه‌ای که دربارهای اتابکان در اشاعه ادب پارسی اهمیت فراوان یافتند. مهمترین اتابکان عبارت بودند از: اتابکان فارس، آذربایجان، یزد و لرستان

During the ۱۲th century, the literature expanded not only in the eastern region and Khorassan, but was spread to other regions as well. Saeed Nafisi relates the poets of this century to two enclaves of Iraq and Khorassan, and goes on to say that the poet of the Khorassan enclave did not pay attention to the art of poetry and letter and composed simple and easy-to-understand poems. He believes the methods adopted by the poets of the eastern region and that of Khorassan to be the continuation of realism of the Samanid and Ghaznavid eras. These poets include Suzani, Am'aq, Anwari, Sabir Tirmizi, Mo'ezzi, Seyyed Hassan Ghaznavi, Mokhtari, Azraqi, Rashid od-din watwat, jebili, and Snai Ghaznavi etc. these poets are also known as the poets of Khorassan or Turkistan. ۱۳۱ Out of poetic forms and subjects what was more Important to these poets was qasida and panegyric. Owing to the political reasons and the domination of the Turk tribes, the epic literature dimmed, but the mystical literature flourished and became popular during this century. Sanai Ghaznavi gave a new shape to Persian literature through the combination of mysticism and literature during the second period of his life. Of course, the reason for this change has been the attention paid by the tiny courts and the residues of Ghaznavid Empire, the most illustrious of which is Bahram Shah Ghaznavi (۵۱۲/۱۱۱۸ - ۵۴۸/۱۱۵۳). During his reign numerous worka were compiled and translated. With the exception of Sanai, Seyyed Hassan Ghaznavi, Abul Ma'ali Nasrollah Monshi the translator of the Kalila wa Dimna, others were the literati of his court.

ادبیات در قرن ششم نه تنها در حوزه شرق و خراسان بلکه در دیگر نواحی گسترش یافت. سعید نفیسی شاعران این قرن را متعلق به دو حوزه‌ی عراق و خراسان می‌داند و اظهار می‌دارد شاعران حوزه خراسان به صنایع شعری و لفظی توجهی نداشتند و اشعار ساده و زودفهم می‌سرودند. او روش شاعران حوزه‌ی شرق و خراسان را ادامه رئالیسم دوره سامانی و غزنوی می‌داند. این شاعران عبارتند از: سوزنی، عمیق، انوری، صابر ترمذی، معزی، سید حسن غزنوی، مختاری، ازرقی، رشیدالدین وطواط، جیلی و سنایی غزنوی و ... این شاعران را «شعرای خراسان یا ترکستان» نیز می‌نامند. از قالب‌ها و مضامین شعری آنچه نزد این شاعران اهمیت داشته قصیده و مدیحه بوده است. به دلایل سیاسی و تسلط اقوام ترک، ادبیات حماسی از رونق افتاد اما ترکیب عرفانی در سطح گسترده‌ای در این قرن رواج یافت. سنایی غزنوی در دوره دوم زندگی خود با ترکیب عرفان و ادبیات شکل دیگری به ادبیات فارسی داد. البته عامل این تحول در ادبیات توجه درباره‌ی کوچک و بازماندگان غزنوی بوده است که معروف‌ترین آنان بهرام‌شاه غزنوی (48-512 ق) است که آثار ادبی فراوانی در زمان او تألیف و استنساخ شد. به جز سنایی، سید حسن غزنوی، ابو المعالی نصرالله منشی مترجم کلیله و دمنه از دیگر ادیبان دربار وی بودند.

In addition to Khorassan region, the Ghurid dynasty in the Indian sub - continent was a safe haven for poets. Poets like Tartari, Jamal od-din Dakani, and Taj od-din Ziri are among the poets belonging to that region. ۱۳۳ In the central region Persian literature flourished to some extent where poets such as Badr od-din Qawami Razi, Manjik Tirmizi, Dekhoda Abul Ma'ali Razi and Abu Tahir Khatuni were living. But the situation in the Azerbaijan region was different, and was at the ۱۲th century betrayed an - inclination towards the complicated literal schemes and esoteric presentations. Therefore, a kind of ambiguity and stylish complication is evident in their poetry. Khaqani, who composed the most peerless Persian qasidas, and Mojir Bailqani, Falaki Shirwani and Athirod-din Akhsikati belong to this region, but the actual brilliance of the Azerbaijan region lies in the versified narrative literature. With the composition of stories, like the Khosrow wa Shirin, and Leili wa Majnun, the masterpieces of the versified Persian stories have been produced by that region. Besides, the form of mathnavi was also in vogue in this region, and the poets such as Nizami and Khaqani have employed that form.

علاوه بر حوزه خراسان، سلسله غوریه در شبه قاره هند، پناهگاهی برای شاعران بود؛ کسانی چون طرطری، جمال‌الدین دکنی، تاج‌الدین زبیری فارسی از جمله آن شاعرانند. در حوزه مرکزی، ادب پارسی اندک رونقی داشت و شاعرانی چون بدرالدین قوامی رازی، منجیک ترمذی، دهخدا ابوالمعالی رازی، و ابوطاهر خاتونی می‌زیستند. اما وضع حوزه آذربایجان به گونه‌ای دیگر بود و این حوزه در دوران اوج شکوفایی ادبی خود به سر می‌برد. شاعران این حوزه در قرن ششم، عموماً به تمهیدات پیچیده‌ی ادبی و آرایه‌های صوری علاقه‌مند بودند، لذا در اشعار آنان نوعی ابهام و پیچیدگی باب روز مشاهده می‌شود. خاقانی که شاید بی‌نظیرترین قصاید فارسی را سروده، مجیر بیلقانی، فلکی شروانی و اثیرالدین اخسیکتی از شاعران این حوزه‌اند، اما درخشش اصلی حوزه آذربایجان، در ادبیات داستانی منظوم است. نظامی با سرودن داستان‌هایی چون خسرو و شیرین، لیلی و مجنون، شاهکارهای داستان منظوم فارسی را از خود به جای نهاد. علاوه بر این، قالب مثنوی هم در این حوزه رواج داشت و شاعرانی چون نظامی و خاقانی از آن استفاده کردند.

There were poets like Jamal od-din Abd ar-Razaq of Isfahani and Sharaf od-din Abdul Mo'min Isfahani in the Isfahan region. The poets of this region betrayed a tendency towards complication like the poets of Azerbaijan, which somehow can be called the style of Iranian naturalism. ۱۳۴ However, the importance of mystical poets exceeds that of other poets during this period. In the ۱۲th century, The prevailing social order in Iran and the structure of the dominant political system, were among the causes which extensively gave artistic color to mysticism. And the Sufis and mystics leaned towards composing the great mystical poems through the language of poetry. This process not only eventuated the development of mysticism, but also resulted in the specific enrichment of Persian literature, and added a great collection of mystical meanings, topics and subjects to Persian poetry and literature, as a result of which a new shape was given to Persian literature, bringing it out of its specific courtly literature.

در حوزه اصفهان هم شاعرانی چون جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی و شرف‌الدین عبدالؤمن اصفهانی به سر می‌بردند. شاعران این حوزه، همانند شاعران حوزه آذربایجان، به پیچیده‌گویی گراییدند و به نوعی روش آنان را باید سبک ناتورالیسم ایرانی دانست. ولی اهمیت شاعران عارف و صوفی‌مسلك در این دوره از دیگر شاعران افزون‌تر است. در قرن ششم، وضعیت اجتماعی موجود در ایران و ساختار سیاسی حاکم، از جمله عواملی بود که به طور گسترده به عرفان رنگ هنری بخشید و صوفیان و عارفان با استفاده از زبان شعر، به سرودن منظومه‌های عظیم عرفانی روی آوردند. این روند نه تنها باعث اعتلای تصوف گشت، بلکه به زبان و ادب پارسی نیز غنای خاصی بخشید و مجموعه‌ای عظیم از مفاهیم، موضوعات و مضامین عارفانه را وارد شعر و ادب پارسی کرد و شکلی جدید به ادب پارسی داد و آن را از شکل خاص ادبیات درباری خارج ساخت.

Farid od-din Attar of Nishapur a dominant place in mystical poetry and prose. Attar was born in ۵۱۳/۱۱۱۹ in Nishapur. He brought about a great change in literature through composing mystical lyrics and mathnavis, only to be adopted by figures like Mehlevi in the later century. His mystical prose style in the Tadhkirat al-Awliya (hagiography) has a special exposition.

The Persian prose in the ۱۲th century, from the viewpoints of genre and artistic techniques, is more or less the continuation of prose of the ۱۱th century with the distinction that in the prose of the ۱۲th century the Qur'anic verses, hadiths, and Arabic idioms are largely used. Perhaps no works can represent the prose style of the ۱۲th century so completely and comprehensively as the Kalila wa Dimna. Nasrollah Monshi, who was related to the Ghaznavid court, offered the translation of the Kalila wa Dimna to Bahram Shah Ghaznavi in ۵۳۹/۱۱۴۴; thus, it was known as Kalilay-i Bahramshahi. Nizami 'Aruzi is one of the famous writers of the ۱۲th century who compiled Chahar Maqalah (The Four Treatises) on different arts. Unlike the Kalila wa Dimna, his work is simple and concise, an indication of the intermediate style, because he has avoided the abundant use of the Quranic verses, hadiths and Arabic elements. In the field of mysticism, celebrated writers lived with the exception of Attar who are the grandsons of the illustrious mystic

Abu Saeed Abi al-Khair by whom some works have survived. ۱۳^o Other notable writers of the ۱۲th century include Ibn Fandaq Abu al-Futuh of Nishapur, Shahrastani, Abu Sharaf Jorfadqani, Ibn Isfandiyyar Katib and Shams Qays ar-Razi, some of whom lived in the early part of the ۱۲th century.

فریدالدین عطار نیشابوری از جمله کسانی است که در شعر و نثر صوفیانه، مقام شامخ دارد. عطار در دهه دوم قرن ششم (513 ق) در نیشابور متولد شد. او با سرودن غزلیات و مثنوی‌های عارفانه‌اش از جمله منطق‌الطیر تحولی در ادبیات به وجود آورد که در سده‌های بعد مورد استقبال اشخاصی چون مولوی قرار گرفت. نثر عارفانه او در تذکره‌الاولیاء نیز جلوه‌ای ویژه دارد.

نثر فارسی در قرن ششم از حیث سبک و تکنیک‌های هنری تقریباً ادامه نثر قرن پنجم است با این تفاوت که در نثر قرن ششم آیات و احادیث و امثال عربی بیشتری به کار رفته است. شاید هیچ اثری چون کلیله و دمنه نماینده کامل و جامع نثر قرن ششم نباشد. نصرالله منشی که در دربار غزنویان به سر می‌برد، ترجمه کلیله و دمنه را در 539 ق به بهرام شاه غزنوی تقدیم کرد و به همین دلیل به کلیله بهرام شاهی معروف شد.

از دیگر نویسندگان معروف قرن ششم، نظامی عروضی سمرقندی است که کتاب چهار مقاله را در باب فنون مختلف تألیف کرد. اثر او بر خلاف کلیله و دمنه سبک ساده و موجز دارد که نشان‌دهنده سبکی بینابین است؛ چرا که آیات و احادیث و مفردات عربی را کمتر به کار برده است. در زمینه تصوف، نویسندگان معروفی به جز عطار می‌زیستند که نوادگان ابوسعید ابی‌الخیر، صوفی معروف، از جمله آنانند و آثاری نیز از آنان بر جای مانده است. از دیگر نویسندگان معروف قرن ششم ابن‌فندق، ابوالفتوح نیشابوری، شهرستانی، ابوشرف جزفادقانی، ابن‌اسفندیار کاتب و شمس قیس رازی هستند که برخی از ایشان در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم می‌زیستند.

The chaos and stampede rained in Iran in the ۱۳th century; the Khwarezmshahian, who had attained power as a result of weakness of the Seljuqs, could establish an independent suzerainty and gradually bring most of the areas under their sway. But the power climax of Khwarezmshahian in Iran coincided with the hegemonism of Genghis Khan in the East. Ghengis invaded Iran in ۶۱۶/۱۲۱۹ apparently due to the mistake of the ruler of the border city of Itrar or on the instigation of the European Christians, and in the same year, he destroyed the city of Bukhara, which was a most important seat of learning in the Eastern and Khorassan region. Jalal od-din

Khwarezmshah had no means to withstand this onslaught and perforce escaped. The forces of Ghengis converted the whole area, from Bukhara to Hamadan, into arena for their incursions and inflicted such calamities on Iran, which are unprecedented in the history of nations. This game of war and escape continued until ۶۳۲/۱۲۳۴. All the learning seats were wiped out during this time, and it was only during the reign of Hulegu, who was in need of Iraian viziers, that the process of killing and pillage was mitigated to some extent. This state of affairs resulted in the migration of the poets, writers and scholars from the literal region of the East and Khorassan to the Indian sub-continent and Asia Minor, and thus some regions like those of Khorassan and the central region, completely lost their splendor. But at the same time in the new regions the Persian language and literature were gaining popularity. In the Indian sub- continent, the Babiri kings and the Muslim sultans of that regions provided a safe haven for the Iranian figures. In the Western region and Asia Minor, the Seljuqs of Rum were receiving the refugee scholars, the best example of which is the most celebrated poet of this century, Mawlana Jalal od-din Rumi, who lived in Konya.

اوضاع ایران در قرن هفتم پر از آشوب و بلوا بود؛ خوارزمشاهیان که از اواسط قرن ششم در پی ضعف سلجوقیان قدرتی یافته بودند، توانستند حکومتی مستقل تشکیل دهند و اندک اندک بیشتر نواحی را زیر سیطره خود درآورند. اما اوج قدرت خوارزمشاهیان در ایران مقارن با کشورگشایی چنگیزخان مغول در شرق بود. چنگیز در 616 ق ظاهراً به دلیل اشتباه حاکم شهر مرزی اترار، یا در نهران به دلیل تحریک مسیحیان اروپایی به ایران حمله کرد و در همان سال شهر بخارا را که از مراکز مهم ادب و علم در حوزه‌ی شرق و خراسان بود، ویران ساخت. جلال‌الدین خوارزمشاه هیچ راهی برای مقابله با او نداشت و به ناچار گریخت. سپاهیان چنگیز نیز تمام منطقه، از بخارا تا همدان را میدان تاخت‌وتاز خود قراردادند و چنان مصائبی در ایران به وجود آوردند که در تاریخ هیچ ملتی ذکر نشده است. این جنگ و گریز تا 632 ق ادامه داشت. تمامی مراکز هنر و علم در این مدت از بین رفت. تنها در زمان هولاکو که به وزرای ایرانی محتاج بود اندکی از قتل و غارت کاسته شد. این اوضاع سبب شد تا شاعران، نویسندگان و دانشمندان از حوزه‌های ادبی شرق و خراسان به سوی حوزه شبه قاره‌ی هند و غرب و آسیای صغیر کوچ کنند و بدین ترتیب بعضی از حوزه‌ها مثل خراسان و مرکز کاملاً

از رونق افتاد. اما در حوزه‌های جدید، زبان و ادبیات پارسی گسترش می‌یافت. در شبه قاره‌ی هند پادشاهان بابر و سلاطین مسلمان آن ناحیه، محل امنی را برای بزرگان ایرانی ترتیب داده بودند. در حوزه غرب و آسیای صغیر، سلاجقه روم از شاعران و دانشمندان مهاجر استقبال می‌کردند به گونه‌ای که بزرگترین شاعر این قرن - مولانا جلال‌الدین رومی - در قونیه می‌زیست.

Jorfadiqani, Khwaja Rashid of-din Fadhlollah, and Hamdollah Mostofi etc tended towards chronology. The Persian prose appeared in a new shape not only in the books of history, but in the mystical texts through the celebrated works of Mawlana, Najm Razi and Ahmad Falaki and in literal texts through the Marzban-nameh of Sa'd od-din Warawini as well.

مغولان بعد از تسلط بر ایران، به دلیل اهمیتی که به تاریخ می‌دادند، تاریخ‌نگاری را در ادب پارسی گسترش دادند. کسانی چون ابن اسفندیار، عطاملک جوینی، ابوشرف جرفادقانی، خواجه رشیدالدین فضل‌الله، حمدالله مستوفی و به وقایع‌نگاری روی آوردند. نثر فارسی نه تنها در کتاب‌های تاریخ، بلکه در متون عرفانی با آثار منشور مولانا، نجم رازی، احمد افلاکی و در متون ادبی با مرزبان‌نامه سعدالدین وراوینی، توانست چهره‌ی دیگری از خود نشان دهد.

Owing to the political commotion in the eastern, central and western parts of Iran during the ۱۳th century, a new region of Persian literature was introduced which gradually became one of the important learning seats, namely the region of Shiraz and Fars. The most celebrated representative of this region in the ۱۳th century is Sheikh Mosleh od-din Abdullah, well known as Sa'di. He brought eloquence to perfection not only in the sphere of prose, but in poetry and especially in ghazals he proved himself the master of speech. At a time when the style of prose was formal and artistic, he brought the rhythmic and popular writing to its apogee through his book, the Gulistan. In the Gulistan, he demonstrates realistic literature, whereas in the Bustan, he introduces his cherished society with a kind of didactic literature. The mastery of Sa'di is not only completely vivid and candid in these two works, but in ghazals he is also so brilliant that everyone attests to his mastery.

His Persian qasidas normally contain moral qualities, and through the change he brought about in the context of the qasidas, he equated it with qit'ahs (fragments). In Isfahan region there lived a poet, Jamal od-din of Isfahan the son of from the Mogol domination of the city, and even the religious war between the Hanafites and Shafi'ites are evident. His skill in ghazals and qasidas and his use of delicate and elaborate topics earned for him the title of Khallaq al-Ma'ani (The Creator of Meanings). In the region of Hamadan lived the poet Athir od-din Omani, the student of Khwaja Nasir od-din Tusi. But in the region of Asia Minor and Rome, the most celebrated mystical poet of Persia- Jalal od-din Mohammed Balkhi, known as Mehlevi – lived In the city of Konya.

Through his mathnavi and divan of ghazals, consisting of a unique and sensational genre, he brought the mystical literature to its zenith. The great mystic owing to his deep insight, thoughtfulness, simplicity of expression and scrupulousness, is one of the world's celebrities.

به دلیل آشفتگی سیاسی در شرق و مرکز و غرب ایران قرن هفتم، حوزه‌ای جدید در ادب پارسی گشوده شد که اندک‌اندک در شمار مراکز مهم ادبی قرار گرفت و آن حوزه شیراز و فارس بود. بزرگ‌ترین نماینده این حوزه در قرن هفتم شیخ مصلح‌الدین عبدالله معروف به سعدی است. او نه تنها در نثر، فصاحت را به کمال رساند. بلکه در شعر و به ویژه غزل نیز استاد سخن است. در زمانی که سبک نثر، متکلف و فنی بود او با کتاب گلستان، موزون‌نگاری و ساده‌نویسی را به اوج کمال رسانید. سعدی در گلستان، ادبیات واقع‌گرا را نشان می‌دهد و در بوستان، جامعه آرمانی خود را با نوعی ادبیات تعلیمی معرفی می‌کند. استادی سعدی نه تنها در این دو اثر کاملاً بارز و آشکار است، بلکه در غزلیات او نمود بیشتری دارد، چنان‌که که همگان به استادی او صحنه می‌گذارند. قصاید فارسی او عمدتاً محتوای اخلاقی دارد و با تحولی که در محتوای قصاید ایجاد کرد آن را با قطعه برابر ساخت.

در حوزه اصفهان شاعری چون کمال‌الدین اصفهانی پسر جمال‌الدین می‌زیست که در اشعار او پدیده‌های اجتماعی و سیاسی ناشی از تسلط مغولان بر شهر و حتی نبرد دینی میان حنفیان و شافعیان آشکار است. مهارت این شاعر در غزل و قصیده و کاربرد مضامین باریک و پیچیده باعث شده به او لقب « خلاق‌المعانی » دهند. در حوزه همدان اثیرالدین اومانی، شاگرد خواجه نصیرالدین طوسی می‌زیست اما در حوزه آسیای صغیر و روم، بزرگترین شاعر عارف پارسی – جلال‌الدین محمد

بلخی مشهور به مولوی - در شهر قونیه می‌زیست. او با مثنوی خود و دیوان غزلیاتش که از آثار منحصر به فرد سبک شورانگیز است، ادبیات عرفانی را به اوج تعالی خود رسانید.

این عارف بزرگ در وسعت نظر، بلندی اندیشه‌سازی بیان و دقت نظر یکی از نامداران دنیاست.

Among other poets of the Asia Minor region, Ahmad Qane'I Tusi and Iraqi deserves special mention. Apparently, the dominant genre of this region seems to be identical with that of the poets of the eastern and Khorassan regions. And this amalgamation is evident in the works of Mehlevi. In the Khorassan region too, a few poets were in safety due to their administrative posts or their family membership, including Farsi Khojandi, (b. ۶۲۲/۱۲۲۵) and Sayf od-din Asfarang (b. ۶۷۲/۱۲۷۳), the latter seems to have followed the Khaqani style in qasida.

In the Azerbaijan and western regions, there were famous poets as Khwaja Homam Tabrizi. He was related to the famous Juwayni family. His ghazals are identical to the lyrical style of Sa'di'sa'd od-din Abd al-Karim Shabistari, author of one of the famous mystical poems, namely the Gulshan Raz was also living in the same region. He died in Tabriz in ۷۲۰/۱۳۲۰.

از دیگر شاعران حوزه آسیای صغیر، باید از احمد قانعی طوسی و عراقی نام برد. ظاهراً چنین بر می‌آید که سبک غالب در این حوزه به سبک شاعران نواحی شرق و خراسان نزدیک است و این ویژگی در اشعار مولوی کاملاً مشهود است. در حوزه خراسان نیز تعداد کمی از شاعران به سبب مناصب دیوانی خود با اعضای خانواده‌شان در امان بودند، از آن جمله اند فارسی خجندی (م 622 ق) و سیف‌الدین اسفرنگ (672 ق) که شخص اخیر ظاهراً در قصاد از سبک خاقانی پیروی کرده است.

در حوزه آذربایجان و غرب، شاعران مشهوری چون خواجه همام تبریزی می‌زیستند. خواجه همام با خانواده معروف جوینی وابستگی داشت. غزلیات او غالباً به سبک غزلیات سعدی نزدیک است. سعدالدین عبدالکریم شبستری، مؤلف یکی از منظومه‌های معروف عرفانی به نام گلشن راز هم در این حوزه می‌زیست. او در سال 720 ق در تبریز وفات یافت.

There is a single poet in the central region, Nizari Qahistani, who was apparently a follower of Isma'illite sect. as a result of Mongol domination, a number of poets chose India as their center of activities and settlement; therefore, a number of poets settled down in India. This region became so splendid that some of its poets can be compared with Sa'di and Hafiz. Among them are Amir Khusrow Dehlawi (b. ۷۲۵/۱۳۲۴), who left Balkh for India. Due to the cadence which he demonstrated in his ghazals, he is called the Sa'di of India.

One of his initiatives has been his following the style of Nizami in composing versified stories, which he imitated in his versified stories such as Matla' al-Anwar, Shirin Wa Khosrow, Majnun wa Leila, Hasht Bihest and Qaran al-Sa'dayn. Among other poets of the India region is Hassan Dehlawi (b. ۷۲۷/۱۳۲۶ or ۷۳۱/۱۳۳۰) who has been called, owing to his loved ghazals, the Hafiz of India. ۱۳۹ Although the poets of the Iraqi style seem to be dominant from the point of view of style, other poets like Sarraj od-din Sagazi composed verses in the style of poets of the first period.

نزاری قهستانی تنها شاعر حوزه مرکزی است که گویا با فرقه اسماعیلیه ارتباط داشته است. در پی استیلای مغول، شماری از شاعران، هندوستان را محل تجمع و سکونت خود کردند؛ لذا تعدادی از شعرای معروف از دیگر حوزه‌ها به سوی هندوستان رفتند و این حوزه چنان رونقی یافت که بعضی از شاعرانش را با سعدی و حافظ مقایسه می‌کنند. از این میان می‌توان به امیر خسرو دهلوی (م 725 ق) اشاره کرد که از بلخ خراسان به سوی هندوستان کوچید. او را به سبب زبان‌آوری درغزل، سعدی هندوستان لقب داده‌اند. از ابتکارهای او، تقلید و پیروی از سبک داستان‌سرایی نظامی بوده، که منظومه‌های مطلع الانوار، شیرین و خسرو، مجنون و لیلی، آئینه اسکندری، هشت بهشت و قران السعدین را به تقلید از منظومه‌های نظامی سرود. از دیگر شعرای حوزه‌ی هند، از حسن دهلوی (م 727 یا 731 ق) باید نام برد که او را به سبب غزل‌های عاشقانه‌اش همتای حافظ در ایران دانسته‌اند. اگر چه در این حوزه از نظر مختصات سبک‌شناختی غلبه با شاعران سبک عراقی است، اما شاعرانی چون سراج‌الدین سگزی به روش شاعران دوره نخست شعر می‌سرودند.

Poetic styles in Persian Literature

To study the poetic styles or poetic stylistics requires detailed and accurate categorization. It is not appropriate to divide Persian poetic styles from the 9th century through contemporary era into 9 periods. In cases of such nature, one is impelled to study on the basis of literary periods. Introduction of styles in an expanded and detailed manner may not possibly satisfy the intended goal.

The latest categorization of the poetic stylistics has divided poetry into 8 periods. 170 For Persian poetry, Bahar considers four styles. 171 However, as we need to expand the subject, we lay our foundation on the basis of 8 periods in Persian poetry. These styles include:

- 1) The Khorassanian Style (From the second half of 9th through the 11th century).
- 2) The Middle style or the Seijuq style (in the 12th century).
- 3) Iraqi Style (From the 13th century through the 15th century).
- 4) Middle Style or Voqu and Va-Sukht (in the 16th century).
- 5) Indian Style (From the 17th century through the second of 18th century).
- 6) Restoration period Styl (From the middle of the 18th through the end of 19th century).
- 7) Middle Period Style during the Constitutional period (in the first half of 20th century).
- 8) The New Style (From the second half of the 20th century onwards).

سبک‌های شعر فارسی

بررسی سبک شعر یا سبک‌شناسی شعر، نیازمند تقسیمات دقیق و جزئی است و شاید تقسیم سبک‌های شعر فارسی از قرن سوم تا قرن معاصر در پنج دوره چندان مناسب نباشد. اما در مقولاتی این چنین به ناچار سبک را بر اساس دوره‌های ادبی بررسی می‌کنند و روش‌های دیگر که با گستردگی و تفصیل به معرفی سبک‌ها می‌پردازند، راه به جایی نخواهد برد. آخرین دسته‌بندی که از سبک‌شناسی شعر به عمل آمده، شعر را به هشت دوره تقسیم کرده است. محمد تقی بهار، برای شعر فارسی چهار سبک قایل شده است، ولی از آنجا که نیاز داریم موضوع را بسط دهیم، اساس کار را بر تقسیم سبک شعر فارسی به هشت دوره نهادیم. این سبک‌ها عبارتند از:

- 1- سبک خراسانی از نیمه دوم قرن سوم تا قرن پنجم
- 2- سبک حد واسط یا دوره سلجوقی در قرن ششم
- 3- سبک عراقی از قرن هفتم تا قرن نهم
- 4- سبک حد واسط یا مکتب وقوع و واسوخت در قرن دهم
- 5- سبک هندی از قرن یازدهم تا نیمه اول قرن دوازدهم
- 6- سبک دوره بازگشت از اواسط قرن دوازدهم تا پایان قرن سیزدهم
- 7- سبک حد واسط دوران مشروطه نیمه اول قرن چهاردهم
- 8- سبک نو، از نیمه دوم قرن چهاردهم به بعد

1) Khorassanian Style, from the second half of the 9th century through the 11th century; Safarid, Samanid and Ghaznavid periods

By the Khorassanian or Turkistani Style in Persian poetry is meant the style of the poetry in the early in the early centuries which took shape in the eastern parts of Iran-Transoxiana- and the literary regions of Khorassan and dominated the then literary regions. In poetic stylistics of this era, it is essential to consider three matters:

- A) The study of early poems and the degree of their validity and invalidity.
- B) The study of linguistic specifications.
- C) The study of literary specifications and the intellectual principles in the poetry.

As to early poems, what matters is the validity and authenticity of the texts of the poems and their sources, which are generally indicated in biographies and dictionaries from the few poems which have survived by these poets, one can state: "they all possessed the characteristics of the ancient language, the use of Arabic words are not present. Their verbs have an old form and were abolished in the later periods and it seems that their usage was particular to the 9th and the 10th centuries. In the literary level, they have a simple semantic structure and a weak musical form and generally have a pause in the prosodic meters.

Most of the poems are fragmentary, in which only paired lines are rhymed. They belong to didactic literature with a strain of epic in them. It seems that their poetry is a verse, which abides a logical form and has a prosaic expression and a form similar to direct poetry. ۱۷۲.

The linguistic characteristics of the Khorassanian Style are discussed under different titles in recent studies. In his discussion of prose works of the first period in his *Sabk Shinasi (Stylistics)*, Bahar has illustrated their lexical and grammatical characteristics. ۱۷۳ In his study of the Khorassanian style poetry, Dr. Mahjub expatiated upon these characteristics. However, an exhaustive research on Persian prose has been offered by Dr. Parviz Khanlari. Be that as it may, those who wish to have an exhaustive study of this style need to refer to these books. For example, as to the phonetic characteristics of the Khorassanian Style, they should cognize. A of reference (Alif – e Itlaq), extra vowel-point (Kasrah Izafah), prosodic matters, sound change. Taqir Mosava), ancient pronunciations, structure of tashdid (a mark put over a letter to indicate that it is to be pronounced hard), location of pronouns, ellipsis, permutation (qalb), umlaut (imallah), etc and concerning the lexical characteristics, they should be aware of the use of Pahlavi words or similar words, the use of Arabic words instead of Persian words and the limited use of Arabic words, the use of obsolete Persian words, the use of Arabic infinitives, the specific meaning of words and the meaning of the prepositions. Also, they should be aware of the semantic and syntactic specifications. It must be noted that we always take into account the use and repetition in the explanation of the stylistic features and the ultimate criteria of any style is the determination of the use of the specifications.

سبک خراسانی: از نیمه دوم قرن سوم تا قرن پنجم؛ دوره صفاری، سامانی و غزنوی

منظور از سبک خراسانی یا ترکستانی در شعر فارسی، شیوه اشعار قرون نخستین شعر فارسی است که در مشرق ایران - ماوراءالنهر - و حوزه‌های ادبی خراسان شکل گرفته و بر دیگر حوزه‌های ادبی عصر تسلط داشته است. در سبک‌شناسی شعر این دوره توجه به سه مطلب ضروری است:

(الف) بررسی اشعار آغازین درجه صحت و سقم آنها

(ب) بررسی مختصات زبانی

(ج) بررسی مختصات ادبی و مبانی فکری در اشعار

درباره اشعار آغازین، آنچه اهمیت دارد درستی و صحت نسخ اشعار و منابع آنهاست که عموماً در تذکره‌ها و فرهنگ‌ها آمده‌اند، ولی از شمار اشعاری که از این شاعران باقی مانده است، می‌توان درباره سبک آنها چنین گفت: همگی از مختصات زبان کهنی برخوردارند، واژگان عربی در آنها بسامد اندکی دارند و در بعضی از اشعار اصلاً این نوع واژگان وجود ندارند. افعال آنها شکل کهنه‌ای دارند و در دوره‌های بعد منسوخ شده‌اند، گویا کاربرد آنها خاص قرن‌های سوم و چهارم بوده است. در سطح ادبی ساختار معنایی ساده‌ای دارند و از شکل موسیقایی ضعیفی برخوردارند و عموماً در وزن عروضی سخته دارند. قالب اشعار، قطعه است که تنها مصراع‌های جفت هم قافیه‌اند. نوع آنها ادب تعلیمی است، ولی لحن حماسی دارد. گویا شعر آنها در واقع نظمی است که از یک شکل منطقی پیروی می‌کند و حالت آن نثرگونه است و همانند اشعار مستقیم یا شعر راست می‌نماید.

مختصات زبانی سبک خراسانی تحت عناوین مختلف در مطالعات اخیر بررسی شده است. بهار در سبک‌شناسی به هنگام بحث از آثار منثور دوره اول مختصات واژگانی و دستوری آنها را آورده است. دکتر محبوب در بررسی شعر سبک خراسانی به گونه‌ای مبسوط این مختصات را آورده است، اما تحقیق جامع را درباره نثر فارسی، دکتر پرویز ناتل خانلری ارائه کرده است. به هر روی، کسانی که می‌خواهند درباره این سبک مطالعات گسترده داشته باشند، لازم است به این کتاب‌ها مراجعه کنند. برای نمونه در مختصات آوایی سبک خراسانی باید از الف اطلاق، کسره اضافه، مسائل عروضی، تغییر مصوت تلفظ‌های کهن، ساختار تشدید، اسکان ضمائر، حذف آواها، قلب، اماله... آگاهی یابند و درباره مختصات واژگانی از کاربرد واژگان پهلوی یا نزدیک به پهلوی، کاربرد کلمات عربی به جای فارسی و اندک بودن واژگان عربی، استعمال واژگان مهجور فارسی، استعمال مصادر عربی، معانی خاص لغات، معانی حروف اضافه و مطلع باشند و همین گونه از مختصات نحوی و معنایی زبان آگاهی یابند. البته لازم به ذکر است که در بیان ویژگی‌های سبک‌شناسی همیشه به بسامد و تکرار، توجه می‌کنیم و ممیزه نهایی هر سبکی، تعیین بسامد مختصات مذکور است.

The Most Celebrated Poets of Khorassanian Style

Rudaki (b. ۳۲۹/۹۴۰)

Only ۹۰۰ lines have survived by him. He is a poet whose blindness had puzzled the researchers for some time. He died in ۳۲۹/۹۴۰, the same year when Firdausi was born. His poetry, from a linguistic point of view, contains a few Arabic words and follows the grammatical characteristics of Khorassanian Style. Sometimes he has used Arabic words instead of Persian ones; like harb instead of war or kham instead of enemy etc. His poetry embodies both didactic and lyric qualities. It is probable that he may have versified stories as well. He wrote the Kallia and Dimnah in verse and the versified Sandbad-nameh is also ascribed to him. He has composed poems in the form of mathnavi, qit'ah (fragment), qasida (ode) and roba'i. His qit'ahs has an advisory expression. His qasidas (odes) are generally in eulogistic mood.

He has an ode which describes his own condition and that which is very attractive. The invention of roba'i is attributed to him. There is a strain of epic in his qasidas (odes), but there is also a sense of oversimplification. According to Mas'ud Farzad's researches, Rudaki invented ۱۲ prosodic rhythms. ۱۷۶ Nature has an important role in his literary structure and in his elements of imagination. There are more traces of Zoroastrian culture and Old Iranian elements those Arabic-Islamic elements. In his imagination, the subjective turn into the sensate.

مهم ترین شاعران سبک خراسانی

رودکی (م ۳۲۹ ق)

از او تنها 900 بیت باقی مانده است، شاعری است که نابینایی او تا مدتی همه محققان را حیرت زده ساخته بود. او در 329 ق همزمان با تولد فردوسی از دنیا رفت. اشعار او از نظر زبانی واژگان عربی اندکی دارد و از مختصات دستوری سبک خراسانی برخوردار است. گاهی به جای کلمات فارسی لغت عربی به کار برده است؛ برای نمونه حرب به جای جنگ یا خصم به جای دشمن و غیره. از هر دو نوع ادب تعلیمی و غنایی در شعر او می توان یافت. گویا ادب داستانی منظوم هم داشته

است، چه آنکه کلیله و دمنه را به نظم درآورد و سندبادنامه منظوم را هم به او نسبت داده‌اند. در قالبهایی چون مثنوی، قطعه، قصیده و رباعی شعر سروده است. قطعات او اندرز گونه‌اند. قصاید او عموماً در مدح است اما قصیده‌ای در وصف حال خود دارد که بسیار جذاب است. اختراع رباعی را به او نسبت می‌دهند. در قصاید او روح حماسه دیده می‌شود، اما روح سهل‌گیری و آسان‌پنداری هم در آن هست. بنا به تحقیقات مسعود فرزاد، رودکی مبدع 12 وزن عروضی است. ساختار ادبی و عناصر ایرانی قدیم بیش از عناصر اسلامی و عربی در آثار او هست. در صور خیال او معمولاً امور ذهنی به جامه امور حسی در می‌آیند.

Shahid Balhi (b. 325/936)

He was contemporary with Rudaki and Rudaki wrote an elegy for his death. About ۱۰۰ of his verses are left. Apparently, one can find the first ghazal in its terminological sense in his literary works.

شهید بلخی (م 325 ق)

معاصر رودکی است و رودکی در مرگ او مرثیه گفته است. از او حدود 100 بیت باقی مانده است و ظاهراً می‌توان نخستین غزل در معنای اصطلاحی را در آثار او یافت.

Daqiqi (b.367/977)

He is the first to versify the Shah-nameh; he has composed the Gashtasb-nameh in ۱۰۰۰ lines, which Firdausi has included, in his Shah-nameh. In addition to the characteristics of the ancient language, there are traces of Old Iranian ideas embodied within his poetry. There is an epic strain in his poetry, but he also accords attention to panegyrics. There is a penchant for ghazal and lyricism in his poetry whose power of imagination must be sought in his extant works while imagination in his extant epic is must weaker than in the Shah-nameh. In literary level, the rhetorical instruments, which were current in his time, are not discernible in his poetry. Hyperbole, in particular, is not quite detectable in his epics. He was not capable of expressing in his works what Firdausi was in his artistic expressions. And his epic as compared with Firdusi's is very weak. Yet, his lyricism makes up for his flaws in epic.

دقیقی (م 367 ق)

اولین کسی است که به نظم شاهنامه پرداخته است و گشتاسب‌نامه را در 1000 بیت سروده که فردوسی آن را در شاهنامه آورده است. در اشعار او علاوه بر مختصات زبانی کهن، از ایده‌های کهن ایرانی نشانه‌هایی هست. شعر او از لحن حماسی برخوردار است، ولی به مدح توجه دارد. در شعر او نوعی گرایش به غزل و تغزل دیده می‌شود که قدرت خیال او را هم در این نوع آثار موجود وی باید جستجو کرد، هر چند تخیل در حماسه‌ی باقی‌مانده از او – در قیاس با شاهنامه – بسیار ضعیف است. در سطح ادبی ابزارهای بیانی رایج در عصر او، در شعرش جلوه‌ای ندارد؛ به ویژه صنعت اغراق در حماسه‌هایش دیده نمی‌شود و آنچه فردوسی در بیان‌های هنری‌اش آورده، او از به کار بردن آنها ناتوان بوده است و حماسه او به‌ویژه در مقایسه با فردوسی بسیار ضعیف است. اما تغزل‌هایش ضعف حماسه‌ی او را جبران می‌کند.

Kasa'I Marvazi (b.۳۹۱/۱۰۰۰)

He was a Shi'ite Muslim and apparently the first to have composed an ode in praise of the Karbala martyrs. The intellectual structure of his poems is based upon his philosophical beliefs; therefore, he loathed eulogy and distanced himself from amorous poetry, although this kind of poetry is present in his works. He paid attention to ascetic and didactic literature towards which Nasir Khusrow became drawn in the 11th century. His poetic imagination was the strongest element of the 10th century poem. The uniqueness of his imagination lies in his attention to color and abstract matters.

کسایی مروزی (م 391 ق)

مذهب شیعه داشت و ظاهراً نخستین کسی است که قصیده‌ای در رثای شهدای کربلا سرود. ساختار فکری اشعارش بر محور عقاید کلامی‌اش بوده است. لذا او از مدح متنفر بود و از اشعار عاشقانه دوری می‌کرد، اگر چه از این نوع شعر در اشعارش وجود دارد. به ادب زهدی و اندرزی توجه داشت و در قرن پنجم مورد توجه ناصر خسرو قرار گرفت. صور خیال شعری او، قوی‌ترین عنصر شعر قرن چهارم است و وجه امتیاز تخیل او، در توجه به رنگ و امور انتزاعی است. او از فرایند قاعده‌افزایی استفاده کرده و با ساختار موسیقایی شاهنامه، چه در سطح آواها و چه در سطح واژگان و نحو، برجسته‌سازی زبانی را به اوج رسانده است، به گونه‌ای که در بعضی ابیات حماسی، آواها تصاویر را القا می‌کنند. تشبیهات

شاهنامه و دیگر آرایه‌های ادبی هم در جای خود قابل تأمل است، به هر روی سبک فردوسی، سبک حماسی عالی است و هیچ حماسه‌ای در فارسی برتر از آن نیست.

Unsure (b.432/1040)

He bore the epithet the king of poets (Malek al-Shu'ara) in the Ghaznavid court. He was also called Hakim (sage). A great master of qasidas (odes), Unsuri was interested only in eulogizing. He composed some of his panegyrics in form of Moqtazab and refrained from using Tashbib or ode prologue. Reasoning and thinking are embodied within his qasidas (odes). There is an epic strain in his qasidas (odes).

عنصری (م 432 ق)

ملک الشعراء دربار محمود غزنوی بود و به او حکیم هم می‌گفتند. وی استاد مسلم قصیده است و تنها به مدح توجه دارد. او پاره‌ای از قصاید مدحی خود را به صورت مقتضب سروده و از آوردن تشبیت یا مقدمه قصیده خودداری کرده است. در قصاید از استدلال و تفکر هم سود می‌جوید و قصاید او لحن حماسی دارند.

Farokhi Sistani (b.429/1037)

A panegyrist, he is basically preoccupied with lyrical aspects. For this reason, he has composed charming lyrical poems. His style is simple and unaffected, bearing semblance to Sa'di's poems. His style is better in form and more fluent than Rudaki's poetry. In his poetry, there is a simple pastoral love, indicative of his rustic spirit. He does not indulge in priding himself. Besides, he has no liking for scientific terms. His style features the characteristics of the antique language but within which common words are contained and that which is void of odd words. His poems gained reputation some centuries later in such a way that the writer of the Four Treatises (Chahar Maqalah) praised his poem called Caravan of Holleh. In this poem, he manifests himself to be a master painter who dazzles everyone with his art.

فرخی سیستانی (م 429 ق)

قصیده‌پرداز است و به جنبه‌های غنایی توجه کرده است و بدین جهت تغزلات زیبایی دارد. سخن او سهل و ممتنع، و همانند اشعار سعدی است و شکل کامل‌تری از اشعار رودکی است و از آن فصیح‌تر و روان‌تر می‌نماید. در شعر او نوعی عشق ساده و پاک روستایی موج می‌زند که حاکی از روحیه روستایی اوست. چندان در پی فخرفروشی نیست و به اصطلاحات علمی توجهی ندارد. زبان او ویژگیهای زبان کهن را دارد، اما مشتمل بر الفاظ متداول و به دور از کلمات غریب و ناهنجار است. اشعار او در قرون بعد شهرت یافت به گونه‌ای که صاحب چهار مقاله از شعر «کاروان حله» او یاد می‌کند و آن را می‌ستاید. او در این شعر چون نقاشی چیره‌دست ظاهر می‌شود و همه را به حیرت وا می‌دارد.

Abu Saeed Abu Khayr (b.440/1048)

A Sufi writer of rob'is of this style, Abu Saeed has composed approximately ۷۲۰ roba'is. He has an old style. From an intellectual point of view, he has amorous and mystical roba'is and from a literary point of view, his poems seem to be simple and free of figures of speech.

ابوسعید ابی‌الخیر (م 440 ق)

از شاعران و رباعی‌سرایان صوفی این سبک است. حدود 720 رباعی دارد. زبان شعر او کهن است. از نظر فکری، وی رباعیات عاشقانه و عارفانه دارد، در سطح ادبی هم اشعار او ساده و به دور از صنایع بدیعی می‌نماید.

Fakhr od-din As'ad Gurgani (b.442/1050)

He versified the Wis of Ramin which was translated from the Pahlavi to Dari-persian. Literary aspects and poetic devices are less often to be found in this story with the exception of element of versification. There is also flaw in its narrative structure. Still, it proves a valuable source in investigating the Sasanian society and relations governing thereon. Another characteristic of this literary work is verbosity; however, in some parts it has taken the form of tautology.

فخرالدین اسعد گرگانی (م 442 ق)

ناظم داستان ویس و رامین است که از پهلوی به فارسی دری درآمده است. در داستان او از وجوه ادبی کمتر نشانی دیده می‌شود و به جز عنصر نظم‌آفرینی، از ابزارهای شعری کمتر استفاده کرده است. این شعر از لحاظ ساختار داستانی هم ضعف دارد، ولی در بررسی و شناخت اجتماعی جامعه‌ی ساسانی ایرانی و روابط حاکم بر آن، ارزشمند است. از دیگر ویژگی‌های این اثر، بسط کلام در داستان است، اما در بعضی از جاها به صورت اطناب ممل درآمده است.

Baba Tahir of Hamadan (b.circa. 447/1055)

He is by universal consent credited with recreating traditional do-baytis (double-distichs) or Iranian Fahleviat. Striking are the emotional elements of his language in these double distichs and the influence of popular culture is abundantly observed in them. His poetry is usually written in a dialect of Persian. His double distichs are on the themes of mysticism and love. He has refrained from complicated literary figures, but the eloquence and effect of his sentences are supremely perceptible.

بابا طاهر همدانی (م 447 ق)

بازآفرین دوبیتی‌های سنتی یا فهلویات ایرانی است. عناصر عاطفی زبان او در این دوبیتی‌ها بسیار چشمگیر است و معمولاً بسامد عناصر فرهنگ عامه در آن فراوان است و همین‌گونه از زبان محاوره بسیار سود جسته است. بن‌مایه‌های دوبیتی‌های او، مفاهیم عاشقانه و عارفانه است. از صناعات پیچیده ادبی، دوری جسته است، اما بلاغت جملات او و تأثیرگذاری آنها برجستگی ویژه‌ای دارد.

Asadi Tusi (b.465/1072)

He is the writer of the Garshasp-nameh, an epic poem totaling ۹۶۰۰ verses and that which is not comparable to the Shah-nameh. There are several debates in his divan. In addition to this book, Lughat-I Fors, which is the first dictionary with references to Persian poetry, is attributed to him.

اسدی طوسی (م 465 ق)

حماسه گرشاسب نامه از اوست که در حدود 9600 بیت است و هرگز قابل مقایسه با شاهنامه نیست. در دیوان او چندین مناظره وجود دارد. علاوه بر این کتاب، لغت فرس هم از اوست که اولین فرهنگ واژگانی با شواهد شعری فارسی است.

Nasir Khusrow (b. 481/1088)

He is both a writer and a poet. His poetry is generally based on the religious beliefs of the Isma'illi Sect and this features his distinctive style. He reveals a negative attitude to ghazal and lyrical poetry. From a musical point of view, he has utilized heavy and undesirable rhythm and the rhyming structure of his poem seems to be difficult. His poems are replete with philosophical and religious concepts within a kind of speculative philosophy and theological argumentation is evident. For that reason, he is known as the begetter of argumentative and logical style. In his odes, there is description of nature and its elements. The pioneer of Nasir Khusrow in poetry was Kasa'I Marvazi. There is a remarkable amount of ancient Persian words and pure words in his compositions; in his syntactic structure, there is a kind of complexity. Basically, he is interested in interpreting natural concepts derived from philosophy.

ناصر خسرو (م 481 ق)

هم شاعر است و هم نویسنده. اشعار او عموماً بر پایه باورهای دینی مذهب اسماعیلی است و همین امر عامل تمایز سبکی اوست رویکردی منفی نسبت به غزل و اشعار عاشقانه، دارد. در سطح موسیقایی عموماً از اوزان نامطبوع و سنگین استفاده کرده و ساختار قافیه اشعارش مشکل می‌نماید. اشعار او مملو از مضامین فلسفی و کلامی و دینی است و در آنها نوعی فلسفه نظری خاص و احتجاجات کلامی و عقلانی دیده می‌شود، بدین خاطر او را موجد سبک برهانی و جدلی می‌دانند. در قصایدش توصیف از طبیعت و عناصر آن دیده می‌شود. پیشرو ناصر خسرو در شعر، کسایی مروزی است. بسامد واژگان کهن ایرانی و لغات سره در سروده‌های او بالاست و در ساختار نحوی اشعارش گاهی نوعی تقید دیده می‌شود. اصولاً او به تأویل مفاهیم طبیعی علاقه‌مند است که برآمده از فلسفه است.

2) The Middle Style in the Seljuq Era or the 12th century style

There poetic styles prevailed in the ۱۲th century. Khorassanian style, Azerbaijani style and the new middle style, the style between Khorassanian and Iraqi styles.

(2) سبک حد واسط در دوره سلجوقی یا سبک قرن ششم

در قرن ششم سه سبک شعری وجود داشت. سبک خراسانی، سبک آذربایجانی و سبک جدید بینابین یا سبک حد واسط سبک خراسانی و سبک عراقی

Mo'ezzi (b.۵۲۱/۱۱۲۷)

He felt a predilection for the Khorassanian style apparently without a style of his own. He has composed several odes and roba'is. Amir Mo'ezzi's style is a borrowed style.

معزی (م ۵۲۱ ق)

به سبک خراسانی گرایش دارد و ظاهراً فاقد سبک شخصی است. چند قصیده و رباعی دارد. سبک امیر معزی سبکی اقتباسی است.

Adib Sabir (b.۵۴۷/۱۱۵۲)

He is an adherent of Farrokhi and the Khorassanian style. Seyyed Hassan Ghaznavi and Lami'iGurgani also follow the Khorassanian style, but most of the poets in the ۱۲th century are followers of the Middle style.

ادیب صابر (م ۵۴۷ ق)

پیرو فرخی و سبک خراسانی است. سید حسن غزنوی و لامعی گرگانی نیز از سبک خراسانی پیروی می کنند، اما بیشتر شاعران قرن ششم از سبک بینابین پیروی می کردند.

Sanai (b.545/1150)

He has a large bulk of odes, mathnavis and ghazals and is a master in all the three forms. His importance rests mainly on the mystical undertones embodied within his poetry. He introduced Sufism and mysticism into poetry, thereby turning poetry from being a eulogistic expression. Persian literary critics consider him an epoch-making poet because he produced a profound change in literature. His mysticism is based upon a kind of Shari'at (religious law) and Qur'anic verses and hadiths are abundantly evident in his poems. Sometimes he gives a mystical interpretation of them, which may be found in his mathnavi *Hadiqat al-Haqiqat*. In Sanai's mysticism, wisdom is praised and distance between wisdom and love. It seems that Sanai's mysticism is realistic. He includes the social manifestations of his era in his odes and sometimes criticizes them. Basically, Sanai's mysticism begins with a kind of asceticism and divine law which ends with Kalandrine mysticism. Of the key concepts in his mysticism is his conception of superlative order and the universal man. His poetry is a perfect prototype of asceticism of which Abu-atthiyah, the poet of the 10th century is a master in Arabic literature. In Sanai's literary works, asceticism is apparently the early form of mysticism. He is a master in both the didactic-mystical literature and in lyrical-mystical literature. His odes and ghazals are excellent forms of this kind of poetry and his mathnavi is replete with didactic concepts. His odes bear varying connotations. Prayer in form of hymns and litany, preaching and advice, description of spring, eulogizing the praised, the social criticism of his era, utopia, wisdom and love, mystical journey, quest and asceticism, criticizing the oppression is the topics found in his qasidas (odes). His language contains to some extent the antiqueness of the Khorassanian style and the characteristics of ancient language are evidently traceable. However, a novel manifestation is also present. Peosodic rhythm is of great importance to Sanai. He generally utilizes fast and flowing rhythms in his odes and ghazals. Soft and tender rhythms also appear in his poetry and even the rhythm he has used in his *Hadiqat* is such that his poetry approaches the conversational language.

سنایی (م 545 ق)

قصیده، مثنوی و غزل فراوان دارد و در هر سه قالب استاد است. اهمیت سنایی در عرفان اشعار اوست. او عرفان و تصوف را وارد شعر کرد و بدین گونه شعر را از حالت مدحی بیرون آورد. محققان ادب پارسی او را شاعر دوران ساز معرفی کرده‌اند، چه آنکه او تحول عمیقی در ادبیات ایجاد کرد. عرفان او مبتنی بر نوعی شریعت است و آیات و احادیث در اشعار او فراوان است و گاهی آنها را تأویل‌های عرفانی می‌کند که در مثنوی حدیقه الحقیقه آنها را می‌توان یافت. سنایی در عرفان تحمل را ستایش می‌کند و حتی حدیقه او با ستایش عقل آغاز می‌شود و بین عقل و عشق فاصله‌ای نیست. گویا عرفان سنایی واقع‌بینانه است. سنایی نمودهای اجتماعی عصر را - به ویژه در قصاید - آورده است و گاهی آنها را به باد انتقاد می‌گیرد. اصولاً عرفان سنایی، با نوعی زهد و شرع شروع و به عرفان قلندرانه ختم می‌شود. از مفاهیم کلیدی عرفان او نظام احسن و انسان کامل است. شعر او نمونه کامل زهد و مثل است که در ادب عربی ابوالعاهیه شاعر قرن دوم استاد آن است. در آثار سنایی ظاهراً زهد شکل آغازین تصوف است. او هم در ادبیات تعلیمی - عرفانی استاد است و هم در ادبیات غنایی - عرفانی. قصاید و غزلیات شکل عالی این نوع اشعار است و مثنوی او مملو از مفاهیم تعلیمی است. مضامین قصاید او گوناگون است. مناجات، وعظ و اندرز، توصیف بهار، مدح ممدوح، انتقاد اجتماعی از عصر خود مدینه فاضله عقل و عشق سلوک عرفانی زهد و تحقیق نکوهش ظلم در قصاید او یافت می‌شود. زبان اشعار او اندکی از کهنگی سبک خراسان برخوردار است و گاهی اوقات مختصات زبانی قدیم در آن دیده می‌شود، اما نمود تازه و جدید هم در آن یافت می‌شود. سنایی به وزن عروضی بسیار اهمیت می‌دهد و در قصاید و غزلیاتش عموماً از اوزان تند و روان استفاده می‌کند. اوزان نرم و لطیف هم در اشعارش دیده می‌شود و حتی وزن حدیقه او گونه‌ای است که شعرش را به زبان محاوره نزدیک می‌سازد.

Zahir Faryabi (b. 598/1201)

He is one of the poets whose divan (collected poems) delineates the transition of the Khorassanian style to the Iraqi style. His ghazals are fluent and even more powerful than Anvari's.

ظهیر فاریابی (م 598 ق)

از جمله شاعرانی است که حرکت تغییر سبک خراسانی به عراقی در دیوانش محسوس است. غزل‌هایش روان و حتی قوی‌تر از غزلیات انوری است.

Jamal od-din of Isfahan (b. 588/1192)

A writer of qasidas (odes), he seeks after symmetry between qasida (ode) and ghazal. His intellectual principles are semi-mystical, including divine law and preaching, and very akin to sacred law.

جمال‌الدین اصفهانی (م 588 ق)

شاعر قصیده‌سرایی است که در پی تقارن میان قصیده و غزل است. مبانی فکری او شبه‌عرفانی، مشتمل بر پند و اندرز و بسیار به شرع نزدیک است.

Anvari (b. ۵۸۳/۱۱۸۷)

He is the greatest poet of the Middle style. His poem, especially his qasidas (odes) is the perfect examples of the style in that era. As Abu Farraj Rumi, he is deeply concerned with scientific concepts in his poems. Anvari's poetry is a combination of scientific, philosophical and astrological concepts, which render his poem difficult to understand. There are two fixed styles in his poetry. In composing qasidas (odes), he employs a conventional style, making them prominent by using scientific reasonings and by displaying his erudition, which features the style of his era. However, in his qit'ahs (fragments) and ghazals, he reveals a simple and sincere style by utilizing special diction and syntactic structure alongwith a simple speech. His ghazals express the simplicity of love. In other words, his qasidas (odes), present the ultimate idealism and his qit'ahs (fragments) present the ultimate realism and his

ghazals are in the middle. His ghazals are generally based upon four concepts: experimental unity of love, the corporeal characteristics of the lover and the beloved, the spiritual characteristics of the lover and the beloved and dialogue. These four concepts recur in most of his ghazals. In the qasidas (odes), he combines the elements of imagination with the scientific elements of his age in an attempt to show the development of an image in his verses. But his terse style creates an image, which he tries to justify with artistic argumentation. Of paramount importance in his unique style are diction, parallel syntactic structures, ironies, the language of different social classes from the common people to the educated ones, and emotional statements in the syntax of sentences. In short, Anvari's poetic style is the simplest one up to his era; for this reason, he is compared with Sa'di of the ۱۳th century. ۱۸۷

انوری (م 583 ق)

بزرگ‌ترین شاعر سبک بینابین است. اشعار او به ویژه قصایدش، نمونه کامل سبک این دوره است. او همانند ابوالفرج رونی به مضامین علمی در اشعارش بسیار اهمیت می‌دهد و قصایدش آمیزه‌ای از مضامین علمی، فلسفی و نجومی است و همین منجر به دشواری اشعارش شده است. در اشعار او دو سبک زبانی مشخص به چشم می‌آید. در قصیده او به سبک تشریفاتی و رسمی‌ای شعر می‌سراید و با استدلال‌های علمی و فضل‌فروشی‌ها و هنرنمایی‌های خود آن را برجسته می‌سازد که سبک دوره هم محسوب می‌شود، اما در قطعات و غزلیات، او با انتخاب واژگان خاص و ساختار نحوی به همراه طبیعت‌گفتار و سادگی آن، سبکی ساده و صمیمی را نشان می‌دهد. غزل او هم بی‌آلایشی عشق را نشان می‌دهد. به عبارت دیگر، قصاید او نهایت ذهن‌گرایی و قطعات او نهایت واقع‌گرایی را نشان می‌دهد و غزلیاتش حالت میانه دارند. غزلیات او عموماً بر چهار محور است: وحدت تجربی عشق، خصوصیت جسمی عاشق و معشوق، خصوصیت روحی عاشق و معشوق و گفتگو. این چهار مضمون در بیشتر غزلیاتش تکرار می‌شود. در قصاید، او عناصر تخیل با عناصر علمی عصر را می‌آمیزد و او بر آن است که ساخت گسترده یک تصویر را در ابیاتش نشان دهد. ولی زبان ایجازگونه او باعث می‌شود که طرحی برای او تصویر شود و سعی کند آن را با تعلیل به گونه‌ای هنری توجیه کند. در سبک منحصر به فرد او، واژگان و ساختارهای نحوی موازی، کنایات، زبان طبقات مختلف اجتماع از طبقه عامه تا طبقه فرهیخته و ادب‌دان و ترکیبات

عطفی در نحو جملات، اهمیت فراوان دارند. به هر روی، زبان شعر انوری، ساده‌ترین و بی‌پیرایه‌ترین زبان شعر تا عصر اوست و از این لحاظ می‌توان او را با سعدی در قرن هفتم مقایسه کرد.

Mas'ud SA'd Salman (b. 515/1121)

His importance rests mainly on his prison odes (habsiyah Sara'i) considered as an innovation in Persian poetry. He composed most of his poem in prison; thus, there is a great amount of sentimentalism in his poems. He is one of the rare poets of the ۱۲th century who have tried to achieve inward peace. There is an epic strain in his poem and even while in prison, he wrote about glory and pride. In his poems, repetition and rhetorical parallels mark his style. His poems have a touch of tender similes and various kinds of metaphors. ۱۸۸ It seems that the rhetoric effect of Masu'd's language is unique and the reader suddenly shares his feelings. As his qasidas (odes) have the characteristics of the ghazals of the later periods, they are a combination of epic and emotion.

The most eminent poets of the Azerbaijani Style are Khaqani and Nizami.

مسعود سعد سلمان (م 515 ق)

اهمیتش از آن رو است که سبک حبسیه‌سرایبی او نوآوری در شعر فارسی محسوب می‌شود. وی بیشتر اشعارش را در زندان سروده است و بدین لحاظ احساسات و عواطف در اشعار نمود آشکاری دارد و از نمونه‌های نادر شعر در قرن ششم است که شاعر در آن درون‌گرایی کرده است. قصاید او لحن حماسی دارد و حتی زمانی که در زندان است، مفاخره می‌کند. در اشعار او تکرارها و موازنه‌های بدیع تشخیص سبکی یافته‌اند و از تشبیهات لطیف و انواع استعاره نیز خالی نیست. به نظر می‌رسد تأثیر بلاغی زبان مسعود منحصر به فرد باشد و خواننده به ناگاه با او هم‌احساس و هم‌دل می‌گردد. قصاید او بدین دلیل که نشان از غزلیات دوره‌های بعد دارد، آمیزه‌ای از حماسه و عاطفه است.

معروف‌ترین شاعران سبک آذربایجانی، خاقانی و نظامی هستند.

Khaqani (b.595/1198)

He is assuredly the master of qasidas (odes). His poetic style is complicated and Extremely combined with literary embellishments. In his poetry, Irania, Semitic and Christian allusions are of signal importance. His divan abounds with scientific, astrological and medical subjects, reminiscent of the style of Abul Faraj Runi and Anvari. His diction is such that it creates a semantic and formal relationship in words; some diction is even particular to his poems. ^{۱۸۹} Eulogy and sublimity are also detectable in his poems, redolent of the motifs incorporated within Mas'ud Sa'd's qasidas (odes). Mysticism, Sanai's mysticism, in particular, is traceable within his poems with a fusion of piety and asceticism. These aspects are particularly discernible in the poems concerning Ka'aba and the Holy Prophet (P.B.U.H). These poems he has called Exhortation and Investigation. Allegory is amply employed in his poetry and it essentially functions to explain and justify. This may be the reason why some critics have considered him to be the founder of the Indian Style. ^{۱۹۰} Night, sun, battle, carousal and wine, varying amusements, astrological, philosophical and religious terms constitute his sphere of diction. In musical structure, he employs different kinds of parallels; he is even one of the poets who concern themselves with figures of speech. The semantic structure of his poems, his qasidas (odes). In particular, includes obscure similes, and novel metaphors. In some verses, he utilizes amphibole and syllepsis. His Tuhfat al-Iragayn (The Gift of the Two Iraqs) is a mathnavi with a relatively complicated language, composed in the same style as his odes. But, in ghazals, he has an unembellished style in the attitude of Anvari.

خاقانی (م 595 ق)

استاد مسلم قصیده است. زبان شعر او زبانی پیچیده و استوار و آمیخته با آرایه‌های ادبی فراوان است. در اشعار او، اشاره به تلمیحات ایرانی، سامی و مسیحی اهمیت ویژه‌ای دارد. مسایل علمی و نجومی و طبیی در دیوان او فراوان یافت می‌شود که سبک ابوالفرج رونی و انوری را تداعی می‌کند. گزینش واژگان او گونه‌ای است که میان کلمات ارتباط صوری و معنایی وجود دارد و حتی بعضی از واژگان، خاص اشعار اوست. مفاخره و مناعت طبع نیز در اشعار او دیده می‌شود که محتوای قصاید مسعود سعد را به ذهن می‌آورد. در اشعار او مایه‌های عرفانی به ویژه عرفان سنایی دیده می‌شود که بیشتر جلوه‌ی شرعی دارد و با زهد آمیخته است.

که به ویژه در اشعار مربوط به وصف کعبه و حضرت رسول (ص)، کاملاً مشهود است. البته این اشعار را خود وعظ و تحقیق نامیده است. از تمثیل در اشعارش فراوان سود برجسته است و عموماً تمثیل در اشعارش نقش تعلیل و توجیه دارد. شاید همین سبب شده است که عده‌ای او را بنیان‌گذار سبک هندی بدانند. حوزه‌ی واژگانی اشعار او عموماً شب، خورشید، رزم، بزم و شراب، سرگرمی‌های مختلف، اصطلاحات نجومی، فلسفی و دینی است. در ساختار موسیقایی از انواع توازن‌ها سود می‌جوید. او حتی از شاعرانی است که به صور لفظی اهمیت می‌دهند. ساختار معنایی اشعار او – خصوصاً قصاید – مشتمل بر تشبیهات دور از ذهن و استعارات تازه و جدید است و در بعضی از ابیات نیز از ایهام و استخدام بهره می‌گیرد. تحفة‌العراقین او مثنوی است که زبانی نسبتاً پیچیده دارد و در آن به همان سبک و روش قصاید رفته است، اما در غزلیات همانند انوری زبانی ساده و بی‌پیرایه دارد.

Nizami Ganjavi (b. 599/1202)

Stylistically, he is comparable to Khaqani. However, his reputation rests on his mastery in composing mathnavis. His mathnavis received such public acclaim that Persian literature has scarcely witnessed. So remarkable a storyteller is he that he has rendered the most charming tales into verse. To recount the deeds of his characters, he applies a vivid language, recreating them through poetic imagination. His literary works entitled Khamseh (Quintuplet) are of grand importance. Makhzan al-Asrar (The Treasury of Mysteries) on the theme of mysticism and asceticism, Khusrow wa Shirin, a lyrical long poem about Khusrow,

the Sasanian King and his beloved Shirin, Layli Wa Majnun a well-known story of the Arab Tribes, Haft Paykar (The Seven Beauties) or Bahram-nameh a story about Bahram Gur and Eskandar-nameh (The Book of Alexander the Great), a story about Alexander are known as Nizami's quintuplet. In addition to these, a divan of his qasidas (odes) and ghazals has survived. Nizami's narrative style gained so much popularity as to be picked up by many in later periods. ۱۹۱ besides these two poets, Falaki Shirvani and Majir Baylaqani are considered to be the poets of Azerbaijani Style.

Be that as it may, the ۱۲th century poetry underwent literary and intellectual alteration albeit that the linguistic characteristics of the Khorassanian style were still extant. The use of Arabic and Turkic words and new compound words increased and the use of the old Khorassanian Style words declined. Likewise, its phonetic aspects altered. There were more references to Qur'anic Verses and hadiths and various sciences and philosophical matters and opposition to the past history of Iran were evident in poetry. There are also references to some games such as backgammon and chess. Also religious-mystical poems, eulogy, complaint, religious zeal and social criticism themes are present. In a literary level, the poets have spoken in most of the poetic forms and the musical structure of the poems became more complicated and complete. The poem became semantically complicated and required commentaries to be understood.

نظامی گنجوی (م 599 ق)

از لحاظ سبک به خاقانی نزدیک است اما تبحر او در مثنوی سرایی است و مثنوی‌های او چنان تحسین عموم را برانگیخته است که در ادب فارسی نظیر آن را کمتر می‌توان یافت. قابل توجه آنکه او داستان سرایی است که با زبان شعر، زیباترین داستان‌ها را به نظم درآورده است. در داستان‌ها برای توصیف رفتار و اعمال شخصیت‌های داستان از زبان تصویری سود می‌جوید و با تخیل شاعری آنها را بازسازی می‌کند. آثار معروف او موسوم به خمسه – اهمیت خاصی دارند. مخزن الاسرار در عرفان و زهد، خسرو و شیرین، منظومه‌ای غنایی درباره خسرو، شاه ساسانی و معشوق او شیرین، لیلی و مجنون که از

داستان‌های معروف قبایل عرب است و هفت‌پیکر یا بهرام‌نامه در داستان بهرام گور و اسکندرنامه در حکایت اسکندر، به خمسه نظامی معروف هستند.

علاوه بر این، دیوانی از قصاید و غزلیات از او بر جای مانده است. سبک نظامی در داستان‌سرایی، در ادوار بعد مورد توجه قرار گرفت و مقلدان فراوان یافت. علاوه بر این دو شاعر، فلکی شروانی و مجیر بیلقانی هم از شاعران سبک آذربایجانی محسوب می‌شوند.

به هر روی، در شعر قرن ششم در سطح فکری و ادبی دگرگونی به وجود آمد هر چند در سطح زبانی مختصات زبان خراسانی کمابیش وجود داشت. بسامد واژگان عربی و ترکیبات تازه و لغات ترکی افزایش یافت و کاربرد لغات کهن سبک خراسانی کاهش یافت و همین گونه خصوصیات آوایی آن هم تغییر یافت.

در سطح فکری اشاره به آیات و احادیث و علوم مختلف و مسایل کلامی و فلسفی در شعر و مخالفت با تاریخ گذشته ایران مشهود است و اشاره به بعضی از بازیها مانند نرد و شطرنج دیده می‌شود. همین‌گونه اشعار عرفانی - مذهبی، مفاخره، شکایت، تعصب دینی و انتقادات اجتماعی مشاهده می‌شود. در سطح ادبی، شاعران در بیشتر قالب‌های شعری سخن‌سرایی کردند و ساختار موسیقایی اشعار پیچیده‌تر و کامل‌تر شد و اشعار در سطوح معنایی هم پیچیدگی یافتند و به شرح و تفسیر احتیاج افتاد.

3) Iraqi style (13th, 14th, and 15th centuries)

The Iraqi Style so called in Persian poetry is the style which had dominated the literary milieus during the ۱۳th, ۱۴th and ۱۵th centuries. As the Eastern literary regions declined as a result of war and turbulence, the Western, Central and Iraqi domains flourished and the dominant style in these areas (Iraq of Persian) became known as the Iraqi style. From a linguistic point of view, the vocabularies used in the Iraqi style have their own distinctive features. There is an excessive use of Arabic, Turkic and Mongol words but little used of old words, in point of fact, they gradually fall into oblivion in this style. The pronunciations of the words have become softer. This shows that the sounds tended towards simplicity. On a musical level, the prosaic pauses are reduced to minimum; poetic meters are relegated to desirable and limited meters, leaving only ۴۰ fixed meters. In addition to meters, rhyme and refrain gained considerable importance in the

Iraqi style. On a literary level, the poets essentially developed the literary techniques of the previous periods to perfection; the similes are fine and proportionate to the spiritual content of the poems. Since the poems are detached from the eulogistic mode, they employ tangible social elements and phenomena to create imaginative elements. The poets do not seek innovations in literary traditions, rather only to develop them. The metaphors are commonly rare and charming. Amphibole is abundant in this style. It is considered a stylistic characteristic in the poetry of some poets. The poets are fastidiously selective in choosing the diction to the point where it is perfectly perceived in the poetry of some like Sa'di and Hafez. As the poets are under the influence of the Arab culture and literature, Arabic allusions, tales and fables gain much prevalence in their poems. Due to the growing domination of mysticism over the literary realms. Qur'anic verses, hadiths and mystical themes are introduced into this style on a large scale. Sanai's religious poetry in the Iraqi style is transformed into the mystical poetry of Rumi and Attar. In other words, the Sufi poetry flourishes. Mavlana and Sa'di develop this style in mystical and love ghazals respectively and the fusion of these two, Hafez patents for himself, namely the wisely understated (Rendaneh) ghazals. The addressees of the Iraqi style were jurists, scholastic people and courtiers who advocated poetry because Islamic sciences have absolute dominance over the literary regions. ۱۹۲

Among the important poets of the Iraqi style was Attar (b. ۶۲۷/۱۲۲۹) who had an individual style. His importance rests on two poetic forms: mathnavi and ghazal. His literary works include the mathnavis of *Mosibat-nameh* (The Book of Afflictions), *Elahi-nameh* (Divine bood), *Mantiq-o-Tayr* (The Conference of the Birds), *Khusrow-nameh* and the collected *roba'is* of *Mokhtar-nameh*. Attar's style is free from literary figures and techniques; that these techniques may have been applied in some verses is unintentional because he disregards the apparent and structure aspects of poetry by virtue of the Sufi tradition. What matter to him is the mystical import of the poems.

Thus, weak verses are observed in his mathnavis and this shows that Attar pays scant attention to aesthetic elements on a horizontal axis. His poem abounds in

simple and conversational compounds, regarded as one of the literary traditions of the Sufis. Attar was an adherent of this tradition. He was apparently drawn to the ancient Khorassanian language whose use is not rare in his mathnavis. *Mantiq o-Tayr* is a perfect example of allegorical and mystical literature. Allegory in literature is viewed both on a small and a large scale. On a small scale, it is generally on a horizontal axis and is considered as a common poetic device. On a large scale, allegory is relevant to the structure of the literary work and the structure of the narrative, long poem or fable becomes allegorical. Beyond its apparent form lies other meaning of religious, social and mystical nature. Attar's *Mantiq o Tayr* contains this quality. There is a mystical meaning beneath its apparent form and the content of the anecdote essentially involves one of the prevailing principles of mysticism. Be that as it may, the narratives or anecdotes in *Mantiq o Tayr* are pure narrative on a face plane but at a deeper one, they have esoterically mystical significations. First, he introduces a mystical theme, then includes an allegorical anecdote to expand and justify it so that the final structure of the anecdote may explain a mystical signification, inducing the readers to first contemplate upon the denotative meaning of the anecdote, then upon its connotative meaning. This is the same style employed in the *Kalilah wa Dimnah* in which the anecdotes are narrated through the tongue of the animals, Attar has used the animals to personify human beings; each bird is chosen as a representative of a group or class of people. Attar's psychosocial outlook in these anecdotes becomes manifest in his description of the characters. However, Attar's ghazals continue the style of Sanai's. There are three kinds of ghazals in his *divan*; love ghazal, mystical ghazal and libertine (*kalandrine*) ghazal. His libertine ghazal is really a kind of mystical ghazal, composed with stress on its contradiction with social, religious and ethical norms. Feigning irreligiousness, loving the Christians, and carousing are among the common themes of these ghazals. This shows that Attar favored the *Malamatiyah* order. Some of his ghazals contain symbolic connotations, which may be understood only through interpretation.

(3) سبک عراقی (قرن هفتم، هشتم و نهم)

آنچه در شعر فارسی به سبک عراقی مشهور است، طی قرن‌های هفتم، هشتم و نهم بر حوزه‌های ادبی غلبه داشت. از آنجا که حوزه‌های ادبی شرق به سبب جنگ و آشوب از رونق افتاده بودند، حوزه‌های غرب و مرکزی و عراق رشد کردند و سبک غالب بر این حوزه‌ها یعنی عراق عجم به سبک عراقی موسوم شد. از نظر زبانی، واژگان سبک عراقی تخصص دارند. لغات عربی و ترکی و مغولی فراوان است، واژگان کهن بسامد اندکی دارند و اندک اندک در این سبک فراموش می‌شوند. تلفظ واژگان نرم‌تر شده است و این نشان می‌دهد آواها به سمت سادگی گرایش یافته‌اند. در سطح موسیقایی، سخته‌های عروضی به حداقل ممکن کاهش یافته، اوزان اشعار به سوی وزن‌های محدود و مطبوع می‌رود و حدود 40 وزن باقی می‌ماند. علاوه بر وزن، در شعر سبک عراقی قافیه و ردیف هم اهمیت به سزا می‌یابد. در سطح ادبی عموماً شاعران آرایه‌های دوره‌های قبل را کمال بخشیده‌اند؛ تشبیهات زیبا و متناسب با محتوای فکری اشعار است و به دلیل آنکه اشعار از حالت مدحی بودن خارج شده‌اند، از عناصر و پدیده‌های ملموس اجتماع در شکل‌دهی به عناصر خیال سود می‌جویند. شاعران در پی نوآوری در سنت‌های ادبی نیستند ولی آنها را تکامل می‌بخشند.

استعارات عموماً نادر و فریبنده است. ابهام هم در این سبک فراوان آمده، به‌ویژه در شعر برخی از شاعران جزو مختصات سبکی محسوب می‌شود. شاعران در گزینش واژگان و سواص خاصی نشان می‌دهند به گونه‌ای که در شعر شاعرانی چون سعدی و حافظ این برجستگی کاملاً محسوس است. از آنجا که شاعران تحت تأثیر فرهنگ و ادب عرب قرار دارند، تلمیحات، قصص و امثال عربی و تازی در شعر رواج می‌یابد و همچنین به دلیل تسلط روز افزون عرفان بر حوزه‌های ادبی، آیات، احادیث و مضامین عرفانی در سطح گسترده‌ای وارد سبک می‌شود. شعر زاهدانه سنایی در سبک عراقی به شعر عرفانی عطار و مولانا تبدیل می‌شود؛ به عبارتی دیگر، شعر صوفیه تکامل می‌یابد. مولانا در این سبک غزل عارفانه و سعدی غزل عاشقانه را به اوج می‌رسانند و حافظ تلفیق این دو، یعنی غزل رندانه را به نام خود ثبت می‌کند. مخاطبان سبک عراقی عموماً فقها، اهل مدرسه و درباریان بودند که از شعر حمایت می‌کردند، زیرا علوم اسلامی بر حوزه‌های ادبی تسلط کامل داشت.

در میان شاعران مهم سبک عراقی، عطار (م 627 ق) از شاعران صاحب‌سبک است. اهمیت عطار در دو زمینه مثنوی و غزل است. مثنوی‌های مصیبت‌نامه، الهی‌نامه، منطق‌الطیر، خسرونامه، و مجموعه رباعی‌های مختارنامه از اوست. زبان عطار در مثنوی‌ها خالی از صنایع و آرایه‌های ادبی است، و اگر در بعضی از ابیات این آرایه‌ها دیده می‌شود، به قصد نیست. زیرا

او بنا به سنت صوفیه به مسایل صوری و ساختاری شعر توجهی ندارد و آنچه برای او اهمیت دارد، معنا و محتوای عرفانی اشعار است. لذا ابیات ضعیف هم در مثنوی‌هایش مشاهده می‌شود و نشان می‌دهد که عطار در محور افقی به عوامل زیباشناختی چندان توجهی نداشته است. در اشعار او بسیاری از ترکیبات ساده و عامیانه دیده می‌شود که از سنن ادبی شعر صوفیه است و عطار از ادامه‌دهندگان آن بود. چنین به نظر می‌رسد که به ویژگیهای زبان کهن خراسانی توجه نشان می‌دهد و بسامد آنها به ویژه در مثنوی‌هایش اندک نیست. منطق الطیر نمونه کامل ادبیات تمثیلی و عرفانی است.

البته تمثیل در ادبیات هم در سطح خرد و هم در سطح کلان مطرح است، در سطح خرد عموماً در محور افقی قرار دارد و از صناعات رایج شعری محسوب می‌شود. در سطح کلان طرح تمثیل مرتبط به ساختار اثر است و ساختار داستان یا منظومه یا حکایت، تمثیلی می‌شود و در ورای شکل ظاهری، معنای دیگری از آموزه‌ای دینی، اجتماعی و عرفانی به شکلی تمثیلی نهفته است. منطق الطیر عطار این‌گونه است. نوعی معنای عرفانی در ورای شکل ظاهری نهفته است و عموماً محتوای حکایت، بیان گزاره‌های رایج اصول عرفان است. به هر روی، روایات و حکایات منطق الطیر در شکل ظاهری نوعی حکایت و روایت و نقل است اما در معنای باطنی آن - ژرف ساخت هنری - آموزه‌ای عرفانی و صوفیانه است. او ابتدا مطلب عرفانی را طرح می‌کند و برای توجیه و بسط آن حکایت تمثیلی می‌آورد که ساختار نهایی حکایت، آن آموزه عرفانی را تبیین و توجیه می‌کند و باعث می‌شود خواننده نخست به معنای ظاهری حکایات توجه کند، سپس به معنای باطنی آنها. این همان شیوه کلیله و دمنه است که در آن از زبان حیوانات مطالب نقل می‌شود. عطار از حیوانات برای تمثیل شخصیت‌های انسانی سود جسته است و هر پرنده‌ای را با توجه به شباهت آن با طبقه‌ای از افراد به عنوان نماد انتخاب می‌کند. نگرش روان شناختی - اجتماعی عطار در این حکایات با توجه به توصیف او از شخصیت‌ها کاملاً آشکار می‌شود. اما غزلیات عطار ادامه کار سنایی است. سه نوع غزل عاشقانه، عارفانه و قلندرانه در دیوان او وجود دارد. غزل قلندرانه او در واقع نوعی غزل عرفانی است که با تکیه بر ضدیت با متعارفات اجتماعی و دینی و اخلاقی سروده شده است. تظاهر به بی‌دینی، عشق به ترسا، باده‌نوشی و... از مضامین رایج این غزلیات است و این موضوع را نشان می‌دهد که عطار طریق ملامتیه را می‌پسندید. تعدادی از غزلیات او مفهومی نمادین دارند که با تأویل می‌توان آنها را دریافت.

Sa'di (b.691/1291)

Sa'di's uniqueness is evidently discernible in Persian love poem. His importance in ghazals comes in some great measure from his simple and fluent style, which is a perfect example of eloquence and fluency. To draw his style to simplicity, he betrays a tendency toward the Khorassanian poets. If he is inclined towards difficult poets, it is only for the sake of their simple poems like the ghazals of Anvari and Khaqani. He employs literary devices in moderation and always considers the status of his audience. Due to the artistic nature of his poem and their simple and easy-to-understand language, he is known as the master of easy-to-understand style. This simplicity in style has lent a natural form to his diction, a feature distinctive of his style. The psychological effects of Sa'di's poetry are unparalleled, because the reader soon comes to communicate with him and react with amazement and admiration. Even the syntactic structure of Sa'di's poetry bears a kind of emotional theme. There is a great variety of experiences in his ghazals. Sometimes he talks about the union of lovers and sometimes about the separation of lovers; he sometimes writes about sorrow and sometimes about joy. His mastery of Persian language is such that he can easily translate any kind of experience into poetic form. His *Bustan* is a perfect example of this kind. Although it is a didactic narrative poem, in the 10th chapter, it challenges Firdusi, the master of *Tus* in epic. The most excellent forms of literary techniques are employed in the *Bustan*. Sa'di's art form in the *Bustan* never destroys its simplicity. The orders of Sa'di have their own distinctive style. Instead of eulogizing, he preaches and gives advice and sometimes uses mystical concepts. The simple language of Sa'di revolutionized the form of *qasida* with new concepts, unparalleled in his time. In a time when the traditional *qasidas* (odes) were eliminated, Sa'di's *qasidas* (odes) took their place.

سعدی (م 691 ق)

بی‌نظیری سعدی در غزلیات عاشقانه فارسی کاملاً آشکار است. اهمیت سعدی در غزل آن است که زبان او ساده و روان و معیار کامل فصاحت و بلاغت است. او برای اینکه سبک شعرش به سادگی گراید، به شاعران خراسان توجه دارد و اگر به شاعران پیچیده‌گو توجه می‌کند، توجه او صرفاً به اشعار ساده آنهاست، همانند غزلیات انوری و خاقانی که ساده هستند. او از صناعات ادبی به حد اعتدال استفاده برده و همه جا مقام مخاطب را رعایت می‌کند. به دلیل ذات هنری اشعارش و زبان ساده و آسان آنها، او را استاد شیوه سهل و ممتنع می‌دانند. این سادگی در زبان باعث شده است که گزینش واژگان در اشعارش طبیعی بنماید و برای اشعارش تشخیص محسوب شود. تأثیرات روان‌شناختی اشعار سعدی بی‌مانند است، چه خواننده زود با او ارتباط برقرار می‌کند و واکنشی جز حیرت و تحسین ندارد. حتی ساختار نحوی غزلیات سعدی نوعی بار عاطفی دارند. تجربه‌های موجود در غزلیات او بسیار متنوع است.

گاهی از وصال می‌گوید، گاهی از فراق، گاهی از غم می‌گوید و گاهی از شادی، استادی سعدی در زبان فارسی تا جایی است که هر نوع تجربه‌ای را به راحتی می‌تواند به صورت شعر درآورد. بوستان او نمونه کامل آن است که اگر چه منظومه‌ای تعلیمی است، ولی در باب پنجم آن استاد طوس، فردوسی، را در حماسه‌سرایی به چالش می‌طلبد.

عالی‌ترین آرایه‌ها و تمهیدات ادبی در بوستان است و البته هنر سعدی در بوستان هیچ‌گاه باعث از بین رفتن سادگی آن نمی‌شود. قصاید سعدی از تشخیص سبکی برخوردارند. او به جای مدح، اندرز و موعظه می‌کند و گاه مضامین عرفانی را دست مایه کارهایش قرار می‌دهد. زبان ساده سعدی با مضمون نو در قصیده‌سرایی تحولی ایجاد کرد که در عصر او بی‌نظیر است. در زمانی که قصیده سنتی از میان رفته بود، قصاید سعدی جای آن را گرفت.

Mehlevi (b.672/1273)

He developed to the fullest form the mystical ghazal and never before had anyone composed ghazals like him in Persian literature. His importance rests not only on ghazals, but also on his high place in mathnavi writing. From a linguistic point of view, he pays attention to the characteristics of the Khorassanian language. In ghazals, he attaches great importance to musical structure. Thus, the repetitions of words, syntactic and internal rhymes are frequent in his poems. It appears that he employed varying prosaic rhythms more than any other Persian poet and about 40 rhythms are to be found in his poetry. ۱۹۵ Of the salient features of his poetry are strong music, verisimilitude, plausibility, influential eloquence, joy and sorrow-resisting, new mystic forms, copious allusions, symbolic language and mysticism with deep-structured epic. ۱۹۶ His ghazals named after his pir (guide). Shams of Tabriz embody special frenzy and ecstasy. In most cases, he mingles with Shams, his other self composing the poems. The use of the non de plume "the Silent one" in some of his ghazals may add up to the truth of this saying. Characteristic of his style is the use of new-fangled mystical concepts. Early Sufis have only touched upon mystical subjects within the backdrop of literary traditions; however, Mawlana through his innovative prowess, invented such concepts as sama; whirling round, dancing accompanied by flute, creating a world of feeling, thought and language interwoven into a novel and buoyant rhythm. ۱۹۷ While he wishes to describe his ecstatic state, he employs novel literary forms, which are per se nonpareil. Sometimes his ghazals exceed the usual size, amounting to ۳۰ verses and take the form of qasida (ode). In describing a ghazal, he sometimes tells a story, giving it the form of a mathnavi.

The first distinctive feature in Mawlana's mathnavi is the diversity of motifs. Mystical, religious, ethical and sometimes psychological motifs are used. Most of the chapters in mathnavi contain narratives generally drawn from the Qur'anic

narratives about prophets. In addition, he includes the Qur'anic verses and hadiths, giving them a mystical interpretation. Most of the tales are allegorical and some of them are taken from the Kalileh WA Dimnah and some others from the literary words of Avicenna, Sana'I, Nizami and Attar. He seemed to have taken anecdotes from the wandering Sufis who would come to Konya, Furuzanfar, the esteemed scholar, has gathered the sources of tales and anecdotes in the mathnavi in the form of a book. Tales in the mathnavi are direct and semi-conversational and in appropriate places become profound but not complicated. The use of everyday language is evident in most of Malwlana's works and even in his prose works. Anyhow, the combination of the elements of literary style with the elements of conversational style is a characteristic a Mawlana's style. On a mental level, in addition to the mystical experiences in the mathnavi, apparently there is section related to Mawlana's personal life as he writes in the mathnavi: "oh my friend, listen to this story which is really, my own truthful story."

It causes some symbols in the mathnavi to refer to history. Any place in Mathnavi where he comes to the name of Shams, his words culminate wether directly or with amphibole and take the form of a ghazal. If we study the ups and downs of Mehlevi's life, we shall find traces of his life in the mathnavi tales like the jealousy of the unbelievers of the saints and the taunting of great mystics.

Besides Sa'di, Attar and Mehlevi, there are several other renowned poets in the Iraqi Style.

مولوی (م ۶۷۲ ق)

غزل عرفانی را به اوج رساند و پس از او هیچ کس در ادب فارسی این گونه غزل نسروده است. اهمیت او تنها در غزل نیست بلکه در مثنوی هم مقام بسیار والایی دارد. از نظر زبانی، او به مختصات زبان خراسانی توجه می کند. در غزلیات او تأکید فراوان بر ساختار موسیقایی دارد، لذا تکرار واژگانی، نحوی و قافیه‌های درونی در اشعار او بسامد بالایی دارد. او ظاهراً بیش از همه شاعران فارسی از اوزان متنوع عروضی استفاده کرده است و حدود 48 وزن را آورده است. از مختصات مهم شعر او موسیقی قوی، حقیقت‌نمایی، باورداشت، تأثیرگذار بودن در بلاغت، نشاط و غم ستیزی، وجه شبه‌های نوین

عرفانی، وفور تلمیح، زبان سمبلیک و عرفان با ژرفساخت حماسی است. غزلیات وی که به نام پیر و مرشد او شمس تبریزی، مشهور است، شور و هیجان خاصی دارد. او در بیشتر موارد با شمس یکی می‌شود و خود دیگر اشعار را می‌سراید و اینکه او در بعضی از غزلیات خاموش تخلص می‌کند، شاید گواه بر این باشد. نوآوری مولانا در مضامین عرفانی، از مشخصات سبکی او است. صوفیان گذشته تنها در حیطه سنت‌های ادبی موضوعات عرفانی را گفته اند، اما مولانا با ابتکار و قوه ابداع خود مضامینی چون سماع و چرخ زدن و پای کوبی با نوای نی را ابداع کرد و همراه با آن عالمی احساس، اندیشه و زبان در هم تنیده با وزنی تازه و نشاط بخش را پدید آورد. زمانی که بخواهد احوال وجدآمیز خود را بیان کند، از صورتهای بدیع و تازه ادبی سود می‌جوید که در نوع خود بی‌نظیر است.

گاهی اوقات غزلیات او از حد معمول خارج می‌شود و به 30 بیت می‌رسد که گاهی شکل قصیده می‌یابد. در بیان غزل گاهی داستانی می‌آورد و داستان سرایی می‌کند و به آن شکل مثنوی می‌دهد.

در مثنوی مولانا، اولین مشخصه اصلی، تنوع مضامین است. موضوعات عرفانی، دینی، اخلاقی و حتی گاه روان‌شناختی هم در آن آمده است. اکثر بخش‌های مثنوی، شامل داستان‌هایی عموماً برگرفته از قصص قرآنی درباره پیامبران است، علاوه بر آن، آیات و احادیث بسیاری نیز آورده و آنها را تأویل عرفانی کرده است. اکثر داستان‌ها حالت تمثیلی دارند و بعضی برگرفته از کلیله و دمنه‌اند و بعضی دیگر از آثار ابن سینا، سنایی، نظامی و عطار. ظاهراً او از درویش‌های دوره گردی که به قونیه می‌آمدند نیز حکایاتی اخذ می‌کرد. استاد فروزانفر مأخذ قصص و تمثیلات مثنوی را در کتابی گرد آورده است. زبان حکایات در مثنوی به سبک صریح نیمه محاوره‌ای است و هر جا که اقتضا کند، این سبک، سنگین می‌شود اما نه به صورت سبک پیچیده و تیره. این بهره‌گیری مولانا از زبان عامه در اکثر آثار او حتی در آثار منشورش مشاهده می‌شود. به هر روی، آمیختن عناصر سبک ادبی با سبک محاوره از مختصات سبکی مولاناست. در سطح فکری، افزون بر آموزه‌های عرفانی در مثنوی، ظاهراً بخش‌هایی از آن مربوط به داستان زندگی مولاناست. چنان‌که خود در مثنوی می‌سراید:

بشنوید ای دوستان این داستان خود حقیقت نقد حال ماست آن

این امر باعث می‌شود تا نشانه‌ها در مثنوی دلالت تاریخی بیابند. هر جای مثنوی که به نام شمس می‌رسد، چه با ابهام و چه با صراحت، سخنانش اوج می‌گیرد و شکل غزل می‌یابد. اگر سایه روشن‌های زندگی مولانا را به دقت بررسی کنیم، می‌توانیم نشانه‌هایی از آنها را در داستان‌های مثنوی بیابیم؛ برای نمونه حسادت منکران در حق اولیاء الله و طعنه بر بزرگان که در مثنوی بسیار آمده و در زندگی مولانا نیز آنها را بسیار می‌توان یافت.

به جز سعدی، عطار و مولوی در سبک عراقی چند شاعر معروف دیگر حضور دارند.

Hafiz (b.792/1389 or 793/1390)

From the point of view of style, he is greatest poet of the 14th century. His poems contain the love themes of Sa'di and the mystical themes of Attar's and Mawlana's ghazals as well as the social and critical concepts of Sanni's qasidas (odes). They also serve the purpose of eulogy. In other words, the subjects of his poetry are the beloved, the Lord and the praised. That is the reason why his poem are not as easily understood as the ghazals of Sa'di and are not as hard to understand as the symbolic ghazals of Mawlana. On a horizontal plane, his poems are mystical and kalandrine, but are considered eulogistic in their entirety. Of the hidden characteristics of Hafiz poetry is the interrelation in his verses. The mental-linguistic elements in his ghazals link the verses to each other through a hidden mechanism. It was Mas'ud Farzad who first observed this point. He writes: "in the ghazals of Hafiz, an endless chain of a silent idea, though clearly evident (silent poetry exists between one verse with the next" ۲۰۱). If this hidden mental theme is detected, then the connection of poems and verses in his divan becomes visible. In the mellifluous structure of his poetry, Hafiz employs varying kinds of rhetorical techniques and his divan is a dictionary of premium rhetorical techniques. In the semantic structure, he is extremely interested in figures of thought in addition to the rhetorical techniques. However, his art lies in the blending of these techniques. Sometimes he so masterfully uses syllepsis, simile and amphibole in a verse that he provokes the reader's utter amazement and admiration. Amphibole, in particular, is very often used in his divan. Irony is also used in his divan. He often casts aspersions upon hypocritical ascetics, cruel rulers and rivals with an air of shrewd irony. But to be secure from the revenge of the political system of his time, he combines it with amphibole. The grandeur of diction in his divan is not meant to be used in semantic structure, but simultaneously in phonetic, syntactic and artistic textures in such a way that it is sometimes impossible to replace a word with

another word. Generally, there are one or two key words in each or his verses, which recur in his divan. Words like, heart, Hafiz, head, soul, and love, jovial, eye, beloved, flower, sorrow, tresses, face, affair, goblet, friend, soil, Saki and water recur in his divan. ۲۰۲ Some other words are less often used, but contain high artistic value like rind ۲۰۳ tavern, magi, ogler (nazar-baz), Saki and wine. Some other phrases are distinctive in his divan like, rah-khab zadan (literally meaning to pass by the water), khat bar ab zadan (literally pass a line on water), kaseh gereftan (literally meaning seize the cup), burun raftan az ghol (literally meaning go out of speech) etc. the stylistic structure of Hafiz on a semantic level is a combination of paradox and amphibole ۲۰۴ and on a literal level, it is the finest choice of words and phrases. But on a mental level, the nizam-e rindi (the system of kalandrin) dominates the divan of Hafiz. A rind in thought and in action follows love; thus, love is frequently used in his divan and it is repeated for ۲۳۴ times. Since it bears a relationship with rindi, they are used together. In this system, the only means of recognition is love. Thus, love is the instructor in the school of truth. Anyone, who knows about love and rindi, also knows the secrets. In Hafiz' view, rindi contains some virtues which were explained in their appropriate place" ۲۰۵.

Apart from these famous poets in the Iraqi Style, one may name Ibn Yamin Faryumady (b. ۷۶۳/۱۳۶۱) who was master of qhit'ah (short poems), but not the innovator of any particular style.

حافظ (م 3 – 792 ق)

بزرگ‌ترین شاعر قرن هشتم از نظر سبک‌شناسی به شمار می‌رود. اشعار او هم مضامین عاشقانه سعدی را دارد و هم از مضامین عرفانی غزلیات عطار و مولانا و هم از مضامین اجتماعی و انتقادی قصاید سنایی بهره یافته است. از سوی دیگر، وظیفه مدح را چون قصیده به دوش می‌کشد، به عبارتی دیگر مخاطب شعر او هم معشوق است و هم معبود و ممدوح. همین امر موجب شده تا اشعار او زود فهمی غزلیات سعدی و دیربایی نمادین غزلیات مولانا را نداشته باشد.

اشعار او در محور افقی، عرفانی و قلندرانه است اما در کل ساختار آن گاهی مدیحه به شمار می‌آید. از مختصات پنهان شعر حافظ، ارتباط درونی ابیات است. عناصر فکری - زبانی موجود در غزلیات او با کارکردی پنهان ابیات را به هم ربط داده‌اند. ابتدا مسعود فرزند این نکته را دریافت. او می‌نویسد: در غزلیات حافظ، تسلسل اندیشه‌ای خاموش اما به روشنی نمایان (شعر خاموش) میان هر واحد شعری (بیت) با واحدی بعدی وجود دارد. اگر این درون مایه فکری پنهان دریافت شود، ارتباط اشعار و ابیات در دیوان او آشکار می‌شود. حافظ در ساختار موسیقایی به انواع آرایه‌های بدیعی توجه نشان داده است و تقریباً دیوان او فرهنگی از آرایه‌های بدیعی عالی است. در ساختار معنایی علاوه بر آرایه‌های بیانی، به بدیع معنوی بسیار علاقمند است، منتها هنر حافظ در ترکیب این صنایع است. او گاهی استخدام، تشبیه و ایهام را در یک بیت چنان با هنرمندی به کار می‌برد که مخاطب جز شگفتی و تحسین واکنشی ندارد، به ویژه ایهام در دیوان او بسامد بالایی دارد. طنز هم در دیوان او فراوان آمده است و عموماً به زاهدان خشک ریاکار و حکام جور و رقیبان با زبان طنز حمله می‌کند؛ ولی برای اینکه از انتقام سیاست عصر در امان باشد، آن را به ایهام می‌آمیزد. عظمت واژه‌گزینی در دیوان او تنها برای استفاده در ساختار معنایی نیست؛ بلکه در آن واحد، بافت آوایی، نحوی و هنری واژه‌ها را در نظر می‌گیرد؛ به گونه‌ای که در بعضی از ابیات هیچ واژه‌ای را نمی‌توان با واژه‌ای دیگر جابه‌جا کرد. عموماً هر یک از ابیات او یک یا دو واژه کلیدی دارد که مرتب در دیوان تکرار می‌شوند. دل، حافظ، سر، جان و عشق، خوش چشم، یار، گل، غم، زلف، رو، کار، جام، دوست، خاک، ساقی آب واژگانی هستند که با تکرار در دیوان او آمده‌اند. تعدادی از کلمات با بسامد کمتری در دیوان او راه یافته‌اند که ارزش هنری بالایی دارند مانند رند، خرابات، پیرمغان، نظر باز، ساقی و می. بعضی از ترکیبات هم در دیوان او تشخیص یافته‌اند؛ مثل خواب زدن، خط بر آب زدن، کاسه گرفتن، برون رفتن از قول و

ساختار سبکی حافظ در سطوح معنایی آمیزه‌ای از پارادکس و ایهام و در سطوح لفظی، انتخاب بهترین نمونه از واژگان و ترکیبات است، اما در سطح فکری، در نظام رندی دیوان حافظ حکمفرماست. رند در نظر و عمل پیرو عشق است. بدین‌گونه، عشق در دیوان او بسامد بالایی دارد و حدود 234 بار تکرار شده است و چون با رندی ارتباط دارد، معمولاً با این واژه همراه می‌شود. در این نظام یگانه ابزار شناخت، عشق است، لذا عشق، معلم مکتب حقیقت است. کسی که از عشق و رندی باخبر باشد، از اسرار باخبر است. البته رندی در نظر حافظ فضایی دارد که در جای خود ذکر شد.

به جز این چند شاعر معروف در سبک عراقی، می‌توان از ابن یمین فریومدی (م 763 ق) یاد کرد که در قطعه‌سرایی استاد است، اما سبک خاصی را ابداع نکرده است.

4) Hypotyposis (Vuqu') style in persian poetry (the 16th century); Iraqi and Indian Middle style.

The middle style between Iraqi and Indian style is called hypotyposis style which dominated the literary regions specially regions of Isfahan and India for about a century. The linguistic structure of this style is created by the influx of common and everyday words into poetry and the incorrectness of some sentences. From a literary point of view, the poets tend towards simplicity and do not bind themselves to complicated literary techniques in this style but to the use of simile, metaphor and figurative expression which belongs to literary traditional regions and that which is not very frequent. Ghazal and composite-tie (tarkib-band) are the main forms of this style and from the point of view of thought and feeling, they describe the feelings of the lover and the beloved and their amorous adventures. But this relationship between the lover and the beloved undergoes mutation in this style and in contrast to the literary tradition, the lover turns away from the beloved. This avoidance in the Persian poetry of India style is called vasukhtan. Thus another style called vasukht branches into the hypotyposis style whose originator is Wahshi Bafgi. Central to the Hypotyposis style is detailed description and point by point portrayal of the subtleties of amorous conducts. The difference between this kind of description and the Iraqi Style lies in the frequent use of overall descriptions in the latter compared to the former. The hypotyposis style is adjudged by some to be a branch of the Indian style, and it is called Bright Indian style. ۶۰۶ The main point of this style are Baba Faghani and Wahshi Baqi.

4) سبک وقوع در شعر فارسی (قرن دهم)، حد واسط عراقی و هندی

سبک حد واسط دو سبک عراقی و هندی (سبک وقوع) است که حدود یک قرن بر حوزه‌های ادبی، خصوصاً حوزه‌های هند و اصفهان حاکم بود. ساخت زبانی این سبک نفوذ واژگان عامیانه و مردمی در شعر و نادرستی بعضی از جملات است. از نظر ادبی شعرا در این سبک به ساده‌گویی می‌پردازند و به صناعات پیچیده ادبی مقید نیستند، مگر به تشبیه، استعاره و مجاز که در حد خود بسیار پیش‌رفته نمی‌نماید و در حوزه سنن ادبی قرار دارد. غزل و ترکیب‌بند قالب‌های عمده این سبک است و به لحاظ فکری و احساسی، حالات عاشق و معشوق در سبک وقوع تحول می‌یابد و برخلاف سنت ادبی، عاشق از معشوق روی می‌گرداند. این اعراض و روگردانی را در شعر فارسی هند واسوختن می‌نامند. لذا سبکی دیگر از فروع سبک وقوع به نام سبک واسوخت به وجود می‌آید که وحشی بافقی مبدع آن است. مشخصه اصلی سبک وقوع، جزئی‌گویی و توصیف جزئیات است. به گونه‌ای که تمام جزئیات رفتار عاشقانه بیان می‌شود. تفاوت این توصیف با سبک عراقی در آن است که در سبک عراقی، توصیف کلی بسامد بیشتری دارد تا توصیف جزئی. برخی بر این باورند که سبک وقوع از فروع سبک هندی است و آن را سبک هندی روشن می‌نامند. دو شاعر معروف این سبک، بابا فغانی و وحشی بافقی هستند.

Baba Faghani (b.925/1519)

His poetry is characterized by the middle style of the Hafiz' style and the style of Sa'ib and Kalim. He was called little Hafiz. His ghazals are simple and plaintive and their eloquent effects are great. Sa'ib has discribed him as the Blazing Breath. The opponents of the hypotyposis style have ironically named this kind of poetry faghaniyya of Faghaniyyat. His poetry contains all the characteristics of the hypotyposis style, but Baba Faghani's poem also features the characteristics of the Iraqi style. However, characteristics such as influencing the audience and superficial verisimilitude in his poems, present him as an perfect poet of the hypotyposis style.

بابافغانی (م 925 ق)

شعر او حد واسط سبک حافظ، صائب و کلیم است. او را حافظ کوچک می‌گفتند. غزلیات او ساده و سوزناک است و تأثیر بلاغی آن زیاد است.

صائب، او را آتشین‌دم توصیف می‌کند. مخالفان سبک وقوع به طنز این نوع اشعار را فغانیه یا فغانیات نامیده‌اند. آنچه به عنوان مختصات سبک وقوع بر شمرده‌ایم، در اشعار او یافت می‌شود، اما شعر بابافغانی ویژگی‌های سبک عراقی را هم دارد، ولی مختصاتی نظیر تأثیرگذاری بر مخاطب و حقیقت‌نمایی سطحی در اشعارش او را یک وقوعی کامل نشان می‌دهد.

Wahshi Bafqi (b.911/1505)

He is one of the poets of the hypotyposis style. He has simple and everyday language. His finest poem is his composite-tie (tarkib-band) which after the ۱st line onwards it displays the distinctive feature of the vasukht style in a way that he turns away from the beloved. His poetry in addition to simplicity contains fair musical structure, and the choice of rhyme and radif ۲۰۷ in his poetry is noteworthy.

By the growth and development of the Indian style and the advent of great poets, the style of hypotyposis and wasukht lost its popularity and splendor. But its characteristics remained in Indian style to some extent.

وحشی بافقی (م 911 ق)

از شاعران سبک وقوع - واسوخت است. زبان اشعار او ساده و عامیانه است. معروف‌ترین شعر او ترکیب‌بند اوست که از بیت 15 به بعد تشخیص فکری سبک واسوخت را نشان می‌دهد، به گونه‌ای که او از معشوق اعراض می‌جوید. زبان اشعار او علاوه بر سادگی، ساختار موسیقایی خوبی دارد و انتخاب قافیه و ردیف در اشعار او قابل تأمل است.

سبک وقوع واسوخت، با رشد و تکوین سبک هندی و ظهور شاعران بزرگ رونق خود را از دست داد، اما کم و بیش مختصات آن در سبک هندی باقی ماند.

5. Indian style (from the 17th century through the first half of the 18th century)

The style which dominated the literary region of Iran from the outset of the 17th century through the second half of the 18th century is called the Indian style because the poets in these two centuries were traveling from the literary regions of Iran to the regions of sub-continent where they were warmly received. Thus their poetic style came to be known as the Indian style. Factors like religion, traveling to India, economic and social affairs, cultural relations between Iran and India, and the support of the Indian kings, philosophical and mystical developments helped the emergence of Indian style. From a linguistic point of view, the prevalence of Turkic words, banality, the popularity of incorrect words, the prevalence of Persian-Indian dialect combined with ambiguity are completely evident in this style. From the viewpoint of idea, the Indian style pays attention to meaning and is less concerned with form and structure. Conceptualization is central to this style. The effort to present a specific imagination or a prominent meaning caused the obscurity of Indian poetic form. Also on a literary level, the musical structure with the use of rhetorical figures was not emphasized. From a semantic point of view, they were interested in some spiritual rhetorical techniques like syllepsis, amphibole, allegory and allusion. The emphasis of poet in this style on allegory has caused a sense of parity in the semantic structure of their poems. The poets of this era were generally interested in ghazal and sometimes their poems exceeded 40 verses and contrary to the previous periods, the repetition of rhyme was not considered a fault. Because mono-versification (take bayt guyi) was of great importance in Indian Style and the poet was not of a mind to create symmetry in ghazal on a vertical axis. Ambiguity in Indian style had its own principles like expressing much in few words and creating brachiology (ijaz-e-mokhel), laying emphasis on farfetched concepts, and unfamiliar phrases and similes. The Indian style in view of intensity and clarity is divided into three branches:

- A) Specific Indian style or Hindustan Style, like that of Bedil Dehlavi.
 B) Clear Indian style, which was employed by the Iranians.
 C) Middle and semi-clear Indian style which was prevalent in Iran by poet like Kalim, Mohtasham of Kashan and Sa'ib of Tabriz ۲۰۹.

There was a diversity of literary subjects in this style and even religious-historical epics were prevalent in this style. The European critics have considered the Indian style to be the Baroque style. However, the conformity of Indian and Baroque styles requires scientific researches and it is necessary to point out that each style develops in specific political, social and cultural environment and if we consider two styles to be as one, their environments must be the same as well whereas the Indian style originated in an eastern environment and the Baroque style in a western one ۲۱۰.

5) سبک هندی (قرن یازدهم و نیمه قرن دوازدهم)

سبکی که از اوایل قرن یازدهم تا اواسط قرن دوازدهم بر حوزه‌های ادبی ایران تسلط داشت، به سبک هندی معروف گشت، به دلیل آنکه شاعران در این دو قرن از حوزه‌های ادبی ایران به حوزه‌ی شبه قاره (هند) می‌رفتند و در آنجا مورد استقبال و توجه واقع میشدند، لذا سبک اشعار آنان به سبک هندی شناخته شد. عواملی چون مذهب، سفر به هند، مسایل اقتصادی و اجتماعی، ارتباطات فرهنگی ایران و هند، حمایت شاهان شبه قاره و تحولات فلسفی و عرفانی، موجد سبک هندی شد. در سطح زبانی رواج واژگان زبان ترکی، عامیانه‌گرایی، رواج لغات نادرست و رواج لهجه فارسی هندی که با تعقید و ابهام همراه بود، در این سبک کاملاً آشکار است. از نظر فکری شعر سبک هندی معناگراست و به فرم و صورت کمتر توجه نشان می‌دهد. مضمون‌یابی اصلی‌ترین مشخصه این سبک است. تلاش برای آرایه خیال مشخصی و معنای برجسته موجب مبهم شدن صورت شعر در سبک هندی شد. در سطح ادبی هم ساختارهای موسیقایی با به کارگیری صنایع بدیعی زیاد مورد توجه نبود. در سطح معنایی هم به تعدادی از آرایه‌های بدیع معنوی توجه فراوان نشان می‌دادند، مانند استخدام، ایهام، تمثیل و تلمیح. تأکید شاعران این سبک بر تمثیل موجب شد تا در ساختار معنایی اشعارشان نوعی معادله احساس شود. شاعران این دوره عمدتاً به قالب غزل علاقه‌مند بودند که گاهی تعداد ابیات آن به 40 بیت می‌رسید و بر خلاف ادوار قبل، تکرار قافیه در آن عیب به حساب نمی‌آمد. چون در سبک هندی تک بیت‌گویی (فرد) اهمیت فراوان داشت، شاعر بر آن نبود تا در محور عمودی در غزل انسجام پدید آورد. ابهام در سبک هندی اصول

خود را داشت؛ متراکم کردن معانی بسیار در لفظ کم و ایجاز مخل، اصرار در آوردن مضمون‌های دور از ذهن، آوردن مثل‌ها و تشبیهات ناآشنا از آن جمله‌اند. سبک هندی از نظر شدت و وضوح به سه شاخه تقسیم می‌شود:

الف) سبک هندی خاص یا سبک هندوستان، مانند سبک بیدل دهلوی.

ب) سبک هندی روشن که سرایندگانش ایرانی بودند.

ج) سبک هندی بینابین و سایه روشن که در ایران رواج داشت و کسانی مثل کلیم، محتشم کاشانی و صائب تبریزی به آن می‌پرداختند.

موضوعات ادبی رایج در این سبک تنوع بسیاری داشت و حتی حماسه‌های دینی و تاریخی هم در این سبک رایج بود. ناقدان فرنگی و اروپایی سبک هندی را سبک باروک دانسته‌اند، البته انطباق سبک هندی و باروک احتیاج به پژوهش‌های علمی گسترده دارد. به هر روی، باید دانست هر سبکی در اثر محیط‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی تحول می‌یابد و اگر دو سبک را عین هم بدانیم، پس محیط‌های این دو سبک نیز باید عین هم باشند و منشأ واحد داشته باشند، در حالی که سبک هندی در محیطی شرقی پدید آمد و سبک باروک در محیطی غربی.

Talib of Amoli (b. 1036/1626)

Taleb or Taleba was one of the great poets of this style. He had an influential role in the development of the Indian style. He composed qasidas (odes) and ghazals, but his mastery was more felt in composing ghazals. His works are replete with astounding metaphors and new similes. It seems that he was interested in the style of the classic panegrists in composing qasidas (ode).

طالب آملی (م 1036 ق)

یا طالب از بزرگان این سبک است. او در تحول سبک هندی نقش مؤثری داشت. قصیده و غزل می‌گفت، ولی استادی او در غزل محسوس‌تر است. استعارات شگفت و تشبیهات نو در آثارش موج می‌زند، گویا در قصیده به سبک قدما علاقه‌مند بوده است.

Ghani Kashmiri (b. ۱۰۷۹/۱۶۶۸)

In social life, he was endowed with so high a disposition that distanced him from the royal courts. Mystical concepts are to be found more in his poems. Characteristic of his poems is his ability to express intact thoughts and sincere feelings in the shape of a charming imagination. ۲۱۱ Sir Muhammad Iqbal, a later poet had a great interest in him.

غنی کشمیری (م ۱۰۷۹ ق)

در زندگی اجتماعی مناعت طبع خاصی داشت که او را از دربار دور می‌داشت، لذا در اشعارش مضامین عرفانی بیشتری می‌بینیم. توانایی بیان اندیشه‌های بکر و احساسات صادقانه در قالب خیال‌بندی جذاب مشخصه شعر غنی است. از شاعران متأخر، اقبال لاهوری علاقه خاصی به او داشت.

Kalim of Kashan (b.1650)

Known as Kalim of Hamadan, he is a panegyrist and has composed the mathnavi of the Zafar-nameh or Padishah-nameh. His reputation rests on ghazal. His strength in artistic creation has earned for him the epithet of Master of Wonders. There is generally a strain of irony and humor in his poetry. His poetic style is simple and common and brevity and conciseness are so extensive that indicates the presence of everyday language in his poems. But sometimes his work is less graceful. Now and then, he utilizes sophistry and aporia in explaining humorous concepts, thus some people consider his ghazals to be superior to the ghazals of Sa'ib of Tabriz ۲۱۲. From what can be gathered from the characteristics of Kalim's style, one should call his style Moderate Indian Style.

کلیم کاشانی (م 1061 ق)

معروف به کلیم همدانی، مدیحه‌سراست و مثنوی ظفرنامه یا پادشاه‌نامه را سروده است. اهمیت او در غزل‌سرایی است و به دلیل توانایی‌اش در خلاقیت هنری به استاد قیامت‌کار ملقب شد. گاهی در اشعارش مایه‌هایی از طنز دیده می‌شود. زبان او در اشعار ساده و عامیانه است و ایجاز و اختصار در آنها چندان وسیع است که وجود عناصر زبان مردمی در اشعار وی را نشان می‌دهد؛ هر چند گاه از عیوب فصاحت خالی نیست. گاهی اوقات در بیان مفاهیم طنز، از اسلوب‌الحکیم و تجاهل‌العارف سود می‌جوید. بر این اساس، برخی بر این باورند که غزل کلیم بر غزل صائب برتری دارد. با توجه به آنچه از مختصات سبک کلیم دریافت می‌شود، می‌توان سبک شعرش را سبک هندی معتدل نامید.

Sa'ib of Tabriz (b. 1080/1669)

The most celebrated master of the Indian style, Sa'ib has produced the most remarkable output of ghazals in Persian. He tends towards the poetry of Hafiz and Mawlana, specially their style characteristics. From the content of his words, it could be deduced that he was fully aware of the Indian style and classic stylistics concepts. Thus, he credited himself with the knowledge of style. His attention to Hafiz and Mawlana's style produced pleasant musical eloquence in his poetic structure in his poetic structure. In addition, he preserved the literary elegance more than other Indian style poets. Sometimes, he inclined towards irony. The special importance of Sa'ib style lies in conceptualization. Sa'ib commingles sentiment with images, and with their mixture reveals a scene which seems complicated. His poetic images outside the realm of words have an air of surrealism. His poetic precision in concepts of images and their composition gives his poetry a distinctive style. He introduces these images as strange meaning. His poetry is usually on the subjects of ethic, society or philosophy, which he seeks to elucidate by the characteristics of perceptible phenomena. Some believe that Sa'ib was idealist as much as he was practical ۲۳۱. Sometimes he talks about the characteristics of his style in his poem. Dr.Khanlari writes:"But what are the characteristics of this new style? We can deduce some points from the writings of

the poet himself." Then he enumerates the characteristics which are as follow in brief: brevity, alien meaning, delicateness of thought, colorful thought, beauty in singularity (literary deconstruction) and allegory, a basis for the modern style in poetry; it usually has the dual roles of explaining and describing. The images of the dynamic imagination, strange descriptions and allegory have a very important role in his divan, and as mentioned earlier, they function to explain and describe. He derives most of his allegories from the real environment and his real experiences. Some of the allegories used in his divan are used frequently and have special distinction such as baby and child, tornado, travel, sea, bubble, life and living. Sa'ib employs allusion in a particular manner.

صائب تبریزی (م 1080 ق)

معروف‌ترین شاعر سبک هندی است. بیشتر غزل‌هایش را در فارسی سروده است. او به شعر حافظ و مولانا به‌ویژه به مختصات سبکی آن دو توجه دارد. از فحوای کلام او چنین بر می‌آید که به سبک هندی کاملاً واقف بوده و با مفاهیم سبک‌شناسی قدیم کاملاً آشنایی داشته است، لذا امتیاز خود را به آشنایی با سبک می‌دانست. توجه او به حافظ و مولانا موجب مطلوبیت بلاغت موسیقایی در ساختار اشعارش شده است و علاوه بر آن، فصاحت ادبی را نسبت به دیگر شاعران سبک هندی حفظ کرده است. گاهی نیز به طنز گرایش دارد. اهمیت خاص سبک صائب در مضمون‌یابی است.

صائب با گره زدن عاطفه با تصاویر از مجموع آن دو تصویری به نمایش می‌گذارد که پیچیده می‌نماید. تصاویر شعر او در خارج از کلام، منظره‌ای سوررئالیستی و رؤیاگونه است و همین دقت در مفاهیم، تصاویر و ترکیب آنها باعث می‌شود تا شعر او سبکی خاص داشته باشد. او خود این تصاویر را با تعبیر معنی بیگانه معرفی می‌کند. مضامین شعری او معمولاً اخلاقی، اجتماعی یا فلسفی است که او سعی می‌کند با ویژگی پدیده‌های محسوس آنها را بیان کند. برخی بر این باورند که صائب به همان اندازه که پندارگرا است، عمل‌گرا هم هست. صائب گاهی در اشعارش از ویژگی سبک خود سخن می‌گوید. دکتر خانلری می‌گوید: اما ویژگی‌های این سبک تازه چیست؟ از گفته خود شاعر می‌توان بعضی نکات را دریافت. آنگاه مختصاتی نام می‌برد که به اختصار از این قرار است: ایجاز، معنای بیگانه، نازکی اندیشه، فکر رنگین، زیبایی در غرابت یا سنت‌شکنی ادبی، تمثیل که اساس سبک نوین شاعر است. معمولاً دو نقش تعلیل و توجیه یا توصیف و توضیح دارد. صور خیال پویا،

توضیحات غریب و تمثیل در دیوان او نقش مهمی دارد. همان گونه که گفتیم دو نقش تعلیل و توضیح دارند. او اکثر تمثیلات را از محیط واقعی و مشاهدات عینی خود اقتباس می‌کند. بعضی تمثیلات در دیوان او تشخیص خاص و بسامد زیادی دارند، مانند طفل و کودک، گردباد، سفر، دریا، حباب، زندگی و حیات. صائب در کنایات هم از کاربردهای خاص استفاده می‌کند.

Abdul Qadir Bedil Dehlavi (b.1133/1720)

He emerged after the great poets of the Indian style and is the last stylistic poet. After him, the Indian style began to decline. Traces of this decadence are to be seen in his poetry, a style whose inception was at the end of the hypotyposis style, whose climax was the poetry of Sa'ib of Tabriz and whose decline started at the time of Bedil after whom the Indian style reached a cul de sac. His poetry is unique in thought and imagination. The principal feature of his style is the fusion of the most delicate thought and the most ambiguous imaginations. Be that as it may, he employs words to explain images and this mastery is clearly evident in his ghazals. Paradox, personification, abstract concepts and synesthesia are among the techniques employed in his poems and that which reveal an original style in poetry. There is mystical concept in his poems as well. It seems that he was in search of his spiritual guide just like Mawlan. Bedil's style was not well received in Iran, but gained much popularity in Afghanistan and Tajikistan.

عبدالقادر بیدل دهلوی (م 1133 ق)

بعد از شاعران بزرگ سبک هندی ظهور کرد و از آخرین شاعران صاحب‌سبک در این شیوه است. بعد از او، سبک هندی به ابتذال و انحطاط می‌رود که رگه‌هایی از این انحطاط را در شعر او می‌توان دید. سبکی که تکوین آن در پایان سبک وقوع بود، اوج آن را صائب تبریزی است و انحطاطش از زمان بیدل آغاز می‌گردد و بعد از او سبک هندی به بن بست می‌رسد. شعر او در تفکر و تخیل بی‌مانند است.

وجه اصلی سبک او پیوند بین باریک‌ترین اندیشه‌ها با مبهم‌ترین تخیلات است و به هر صورت برای بیان تصاویر از واژگان

استفاده می‌کند و این استادی در غزلیاتش کاملاً مشهود است. پارادوکس؛ شخصیت‌بخشی، مفاهیم انتزاعی و حس‌آمیزی از آرایه‌هایی است که در اشعارش وجود دارد. به گونه‌ای که شعر او را غیرتقلیدی نشان می‌دهد. در اشعارش مایه‌های عرفانی هم دیده می‌شود. گویا همانند مولانا در جستجوی پیر روحانی خود بوده است. سبک بیدل در ایران با استقبال روبه‌رو نشد، اما در افغانستان و تاجیکستان بسیار مورد توجه قرار گرفت.

6. Restoration Period style (From the second half of that 18th century through the second half of the 19th century)

In restoration period two different style of poetry were in vogue. First, ode writing (qasida saray'i) in the style of classic poets and those of the Seljuq era by poets like Qa'ani, Surush, Shaybani. Second, ghazal writing (ghazal sarayi) in the Iraqi style, especially in the style of Sa'di and Hafiz by poets like Mijmar or Isfahan, Furughi Bastami and Nashat of Isfahan.

The poets of Restoration Period were strongly against the Indian style, which started to decline after Bedil. The statements of Azar Bigdeli in Tadhkareyeh Azar concerning Sa'ib and the Indian style reveal this mode of thinking. So instead of inventing a new style, they explored the classic styles and came to the conclusion that the invention lay in returning to classic styles. The principle technique of the poets of Restoration period is paradiomatic axis. The poets composed their poems by changing the words and phrases of the classic poets. In this method, they changed both the form and the content of the literary works in an amazing manner, they were particularly interested to imitate the rhyme, refrain and quotation (tazmin mesra') in their poems. Therefore, at the beginning of the Restoration period, the language of the poets was unsophisticated and crude because they did not study the literary texts properly. But in the ensuing years, this trend ripened and partly developed in the poetry of poets like Surush and Qa'ani. However, they did not have a proper grasp of the rules of the classic language; therefore, a great number of their verses were flawed in syntactic and grammatical structure. For

example, their application of as/like in simile or multiple prepositions is not correct. They imitated the poetry of Manuchehri in diction and used words like haqiq, shahiq and shafiq. From the viewpoint of idea, the poetry of the Restoration period was classic poetry. They even looked upon new phenomena like telegraph and telephone from a traditional perspective and lacked any innovation appropriate for their age. From the literary point of view, they paid attention to qasida (ode) and ghazal. They composed qasidas (odes) in the Khorassanian and Seljuq style and ghazals in the Iraqi style. The poetry of the restoration style proved that Persian literature, poetry, in particular, was pregnant with innovation and change and the solution was not to follow the classic styles.

(6) سبک دوره بازگشت (اوایل قرن دوازدهم تا پایان قرن سیزدهم)

در دوره بازگشت دو نوع شعر و سبک مورد توجه بود؛ اول، قصیده‌سرایی به سبک شاعران کهن و عهد سلجوقی نزد شاعرانی چون صبا، قانی، سروش و شبیانی، دوم، غزل‌سرایی به سبک عراقی به ویژه سعدی و حافظ نزد شاعرانی چون مجمر اصفهانی، فروغی بسطامی و نشاط اصفهانی.

شاعران دوره بازگشت به شدت با سبک هندی، که بعد از بیدل به انحطاط کشیده شده بود، مخالف بودند و اظهارات آذر بیگدلی در تذکره آذر درباره صائب و سبک هندی بیانگر این طرز تفکر است. لذا آنان به جای نوآوری در سبک، به تتبع در سبک قدما پرداخته و به این نتیجه رسیده بودند که نوآوری، در بازگشت به سبک‌های گذشته و قدیم است. شیوه اصلی شاعران بازگشت در محور جانشینی است. شاعران با تغییر کلمات و عبارات شاعران سبک‌های کهن، اشعار خود را می‌سرودند. و بدین گونه هم شکل اثر را عوض می‌کردند و هم محتوا را به طرز عجیبی دگرگون می‌ساختند.

آنها به ویژه به تقلید قافیه و ردیف و تضمین مصراع در اشعار خود بسیار علاقه‌مند بودند، لذا در اوایل دوره بازگشت زبان شاعران بسیار ساده و عالی بود؛ زیرا آنان به درستی در متون ادبی تفحص نمی‌کردند، اما در دوره دوم این جریان، زبان آنان تعالی یافت و در شعر کسانی مانند سروش و قانی به نسبت قوی شد. ولی آنان به درستی قواعد زبان کهن را در نمی‌یافتند و به همین دلیل بسیاری از ابیات ایشان در ساختار نحوی و صرفی اشکال دارد. مثلاً کاربرد یای تشبیه یا حروف اضافه مضاعف را به درستی نمی‌دانستند. همین‌گونه در واژه‌گزینی نیز به تقلید از اشعار امثال منوچهری، واژه‌هایی چون حقیق، شهیق و شفیق را در شعر می‌آوردند. در سطح فکری هم شعر دوره بازگشت، شعر کهنه بود. آنان حتی به پدیده‌های نو و تازه مانند تلگراف و

تلفن به دیده سنتی می‌نگریستند و هیچ گونه پویایی متناسب با عصر نداشتند. در سطح ادبی هم به غزل و قصیده اهمیت می‌دادند و قصیده را به سبک خراسانی و سلجوقی و غزل را به سبک عراقی می‌گفتند. شعر سبک بازگشت نشان داد که ادبیات فارسی، خصوصاً شعر آستن تحول و نوآوری است و پیروی از سبک قدما راه چاره نیست.

7. Constitutional Period

This style is the middle style Persian poetry between the Restoration and contemporary periods. Poets like Ashraf od-Din Hussaini, Arif Qazvini, Mirzadeh Ishqi, Adib al-Mamalek Farahani have composed poems in this style.

The importance of this style rests upon new social concepts and attention to current problems. They make use of everyday language, the language of the masses and obsolete and pompous words are exempted from the linguistic system. From the viewpoint of idea, they bent on social and political problems and gradually presented a new style in the Persian poetry whose content has developed, but whose form is still traditional. Yet, the perfect representatives of modern poetry emerged in the contemporary period.

(7) سبک شعر فارسی در دوره مشروطه

این سبک حد واسط سبک شعر فارسی در دوره بازگشت و دوره معاصر است. شاعرانی چون اشرف‌الدین حسینی، عارف قزوینی، میرزاده عشقی، ادیب الممالک فراهانی در این سبک شعر سروده‌اند. اهمیت این سبک در مفاهیم تازه اجتماعی و مطابق با مسایل روز است. در سطح زبانی از زبان مردم عصر و زبان توده‌ها استفاده می‌کنند و لغات فاخر و کهن ادبی از دستگاه زبانی خارج می‌شوند. در سطح فکری به مسایل سیاسی و اجتماعی اهمیت می‌دهند و اندک اندک سبکی نو را در شعر فارسی مطرح می‌سازند که از نظر محتوا دگرگونی یافته ولی قالب ظاهری آن هنوز سنتی است. با این حال، نمایندگان تمام و کمال شعر نو در دوره معاصر ظهور کردند.

8. Contemporary Period

After the Constitutional Revolution subsided and the Qajar dynasty was succeeded by the Pahlavi Dynasty, two streams of thought dominated Persian literature.

۱) The fusion of new thoughts and traditional forms which is considered as the continuation of the poetry in the Constitutional period. At the same time, the poetry of the Restoration period was still in strength. The poetic forms are still traditional in the works of poets like Malek al- Shu'ara Bahar, Rashid Yasami, and Parvin E'tesami and in the later years, in the works of Dr.Suratgar and Dr. Hamidi.

۲) The trend of style changes started with the advent of Nima Yushij and came to be known as modern poetry in which poetry underwent change from the viewpoint of idea, language and literature. This resulted in its unprecedented distinction from the past periods. This innovative style changed the idea, language and content of the poems. Nima exhibited this point by composing Legend (Afsaneh) in ۱۹۲۲. In this style, the apparent forms of the lines are different from the traditional poetry. The strong command of the traditional poetic techniques dwindled and the poets mostly tried to compose poems as they spoke. Poems took a romantic air and images were inspired by the aid of words. Three methods came in vogue at a face level:

۱) Free verse which has prosaic rhythm, but in which the lengths of the lines are not equal and the location of the rhymes are not specified, like the poems of Nima Yushij, Mehdi Akhava Sales, Furugh Farrokhzad and Sohrab Sepehri.

۲) Blank verse, although it is musical, it does not have a repetitive and continuous rhythm like the poem of Ahmad Shamlu.

۳) new wave poetry, which is not musical, and neither does it have rhythm, or rhyme. It is only different in rhetorical style. ۲۱۶

The first group received great acclaim: modern poetry is almost characterized by it. The styles in Persian poetry are varied in terms of subject and content in the contemporary period. It is not limited to a certain style, but there are three general

styles in terms of content:

- ۱) Social and didactic style.
- ۲) Lyrical poems and amorous style.
- ۳) Children's poetry style.

From the viewpoint of literary specifications, there are relative changes as compared to previous styles in modern poetry. The unit of poetry in the contemporary period is stanza (band), instead of verse (bayt) in the traditional poetry. The literary techniques are used naturally but not intentionally. Sometimes the music has a natural tone. New ambiguities, similes and metaphors are abundant in modern poetry. In the contemporary period, words have no imitation and can be easily used in the poetry. Sometimes, the poets change the spelling of words and write them according to the content or the poet's sentiment in a cursive, vertical and broken forms.

Synesthesia abounds in contemporary period and the poets sometimes combine the olfactory sense with the visionary like Purple scream or Blue Cry etc...

8) دوره معاصر

بعد از فروکش کردن انقلاب مشروطه و تغییر حکومت قاجار به پهلوی دو جریان فکری در ادبیات فارسی حاکم شد:
 1) ترکیب افکار نو با اشکال سنتی که ادامه شعر دوره مشروطه محسوب می شود و در دوره ی بازگشت هم ادامه داشت؛ در شاعرانی چون ملک الشعراء بهار، رشید یاسمی، پروین اعتصامی و در دوره های متأخرتر دکتر صورتگر و دکتر حمیدی مشاهده می شود.

2) جریانات تغییر سبک با ظهور نیما یوشیج آغاز و به شعر نو معروف شد. شعر در این سبک از لحاظ زبان، ادبیات و فکر تحول یافت و این امر تمایز بی سابقه آن با ادوار گذشته را به دنبال آورد. این سبک نوگرایی هم در بافت زبانی و هم در بافت فکری و محتوایی پدید آمد، نیما در سال 1301 شمسی با سرودن افسانه این امر را به نمایش گذاشت. در این سبک شکل ظاهری مصراعها با شعر سنتی تفاوت داشت، از تسلط مضاعف تکنیک های شعری سنتی کاسته شد و شاعران بیشتر سعی می کردند همان گونه که حرف می زنند، شعر بسرایند. حالت اشعار رمانتیک شد و تصاویر با کمک واژگان القا می گشت. در شکل ظاهری سه شیوه رواج یافت.

- 1) شعر آزاد که وزن عروضی دارد اما طول مصراع‌ها مساوی نیست و قافیه‌ها نیز جای مشخص ندارند، مثل اشعار نیما یوشیج، مهدی اخوان ثالث، فروغ فرخزاد، سهراب سپهری
 - 2) شعر سپید که هر چند آهنگین است اما وزن تکراری و متناوب ندارد، مانند اشعار احمد شاملو
 - 3) شعر موج نو که نه تنها وزن ندارد بلکه آهنگین هم نیستند و قافیه هم ندارد و فقط نحوه بیان متفاوت است.
- دسته اول در این میان مقبولیت فراوانی یافتند و تقریباً شعر نو به این شیوه شناخته می‌شود. سبک شعر فارسی از لحاظ موضوع و محتوا در دوره معاصر بسیار گوناگون است و دیگر محدود به سبکی واحد نیست ولی سه سبک کلی از نظر محتوا وجود دارد:

1- سبک اجتماعی و تعلیمی

2- سبک تغزلی و عاشقانه

3- سبک شعر کودکان

در شعر نو از نظر مختصات ادبی تغییراتی نسبت به سبک‌های گذشته مشاهده می‌شود. واحد شعر در دوره معاصر، بند است نه بیت که در شعر سنتی رواج داشت. صنایع ادبی به صورت طبیعی به کار می‌روند نه آگاهانه و عمدی. گاهی اوقات موسیقی لحن طبیعی دارد. ابهام و نیز تشبیهات و استعارات تازه و جدید در شعر نو فراوان است. واژگان دوره معاصر محدودیت ندارند و هر واژه‌ای در شعر به راحتی به کار گرفته می‌شود. گاهی اوقات شاعر شکل نوشتن کلمات را تغییر می‌دهد و به حسب احساس و مضمون به شکل مورب، عمودی و شکسته می‌نویسد. حس آمیزی در شعر معاصر زیاد است و شاعران گاهی حواس شنوایی و بینایی را درهم می‌آمیزند، مثل جیغ بنفش، فریاد آبی و

Literary Genres in Persian Literature

Literary genre in Persian literature is discussed in two categories:

A) The content and internal factors in Persian literature usually called the subject and basis of Persian literature.

B) The discussion of the form in Persian literature, poetry and development of its various forms from a traditional point of view.

In the first category, one can mention four genres: epic, lyric, didactic and dramatic. In the second category, the customary categorization in Persian literature is in poetry, which may be found in the rhetoric works of the Muslim scholars. In this kind of categorization, the main attention is attached to form and pattern of the work which includes qasida, mathnavi, quatrain (roba'i), sonnet (ghazal), double distich, stanzaic strophe, shorter poem, return-tie, composite-tie (poem of several stanzas of equal size) and tail-poem.

While discussing the Persian literary genres from the viewpoint of content, we shall attempt to illustrate the poetic forms as well; this shall be illustrated especially in our discussion on lyrical genres, because lyrical poem in Persian literature are modeled on all the dominant forms in Persian poetry. We shall avoid an exhaustive study of drama, because in Persian literature unlike in European literature, written classical dramatic literature is rare. However, it has been developed in the contemporary period. Instead, we shall talk about fictional literature, which was extensively used in prose and poetry.

انواع ادبی در ادبیات فارسی

در ادبیات فارسی بحث انواع ادبی در دو مقوله بحث می‌شود:

الف) محتوا و عوامل درونی ادبیات فارسی و اصطلاحاً موضوع و ماده ادب فارسی

ب) بحث در شکل و صورت ادبیات فارسی، شعر و تحول قالب‌های گوناگون آن از دید سنتی

در گروه نخست می‌توان از چهار نوع حماسی غنایی تعلیمی و نمایشی نام برد. در مقوله دوم، تقسیم‌بندی صوری و رایج در ادب فارسی در زمینه شعر است که عموماً در آثار بلاغی ادیبان مسلمان یافت می‌شود. در این تقسیم‌بندی، توجه بیشتر به شکل و قالب اثر است و شامل مواردی چون قصیده، مثنوی، رباعی، غزل، دوبیتی، مسمط، قطعه، ترجیع‌بند، ترکیب‌بند، مستزاد می‌شود.

ما ضمن بحث از انواع ادب فارسی از نظر محتوا، سعی می‌کنیم قالب‌های شعری را هم نشان دهیم و این مسئله به ویژه در بحث انواع غنایی نشان داده خواهد شد. زیرا نوع غنایی ادب فارسی از تمام قالب‌های رایج در شعر فارسی سود جسته است.

از بحث جزئی در ادب نمایشی چشم می‌پوشیم، زیرا در ادبیات فارسی، همانند ادبیات اروپایی، ادبیات نمایشی کلاسیک مکتوب کمتر وجود دارد اما در دوره معاصر گسترش یافته است و به جای آن از ادبیات داستانی سخن خواهیم گفت که به گستردگی در ادب منثور و منظوم رواج داشته است.

Epic

Literally, hamasa (epic) means bravery and valor. One of the oldest literary styles, it is a record of pre-historic events and early days. Epic depicts the ideals of a nation when history, myth, imagination and reality mingle together. So the epic poet is the historian of a nation ۲۳۴. The subject of Persian epic poetry is the recount of heroism and self-sacrifice or mythical and national personalities in defense of Persian tribes and civilization composed in a heroic style. In Persian literature, epic is richer and more antecedent than other literary genres. This antecedence is only natural, because man prior to composing and expressing his civil sentiments displayed his understanding of his surrounding world. Man, first explains the objective world and then turns towards the subjective world. In the beginning, man was a witness of the actions of the gods and heroes and epic is the account of these observations. This trend is quite evident in transitioning from epic poetry towards lyrical poetry featuring a salient characteristics of Persian poetry, because epic qasidas were replaced by lyrical and descriptive qasidas of later decades in the Ghaznavid court.

As epic deals with the life and deeds of heroes, it is called heroic poetry. At the beginning, epic passed from breast to breast that is through the word of mouth and only by force of necessity it was expressed in writing. Therefore, epics may be chronologically classified under three categories:

۱) Traditional Epic, which is a foremost type of epic commonly called primitive Epic and Oral epic like the shah-nameh of Abu Mansuri, the Garshasb-nameh of Asadi, Bahman-nameh, Borzu-nameh and the shah-nameh of Firdausi. Firdausi's shah-nameh like other literary works is based on ancient books, scattered narrative and oral tales.

۲) Literary Epic, which is written, based on ancient epics. In this type, the poet invents a subject matter and then based on ancient criteria he composes the epic, like Milton's Paradise lost.

۳) Tertiary Epic, which is written based on literary epic, like the folk tales written in a simple style based on the story of Rustam.

There is another division which classifies epic into two categories of "natural and national epic" and "aureate epic".

حماسه

در لغت به معنایی دلآوری و شجاعت است. حماسه از قدیمی ترین انواع ادبی و شرح وقایع قبل از دوران تاریخی و گزارشی از روزگار نخستین است. حماسه بیان کننده آرمان های ملت است در زمانی که تاریخ، اساطیر، خیال و حقیقت درهم می آمیزند. شاعر حماسه، مورخ ملت است. موضوعات شعر حماسی فارسی، شرح پهلوانی و از خودگذشتگی شخصیت های اساطیری و ملی در راه دفاع از اقوام و تمدن ایرانی است که به سبکی رزمی سروده شده است. حماسه در ادب فارسی از دیگر انواع ادبی غنی تر و مقدم تر است و البته این تقدم طبیعی می نماید؛ زیرا قبل از آنکه انسان به سرودن و بیان عواطف مدنی بپردازد، احساس خود را در برخورد با جهان اطراف به نمایش می گذارد و در واقع بشر بعد از بیان عین و جهان عینی (Objective) به جهان ذهنی (Subjective) پرداخت؛ چه در آغاز انسان شاهد اعمال خدایان و پهلوانان بوده است و حماسه، توصیف این مشاهده و نظاره است. این سیر در حرکت شعر حماسی به سوی شعر غنایی کاملاً محسوس است و از خصوصیات برجسته شعر فارسی است؛ زیرا قصاید حماسی دربار غزنوی جای خود را به قصاید وصفی و غنایی سده های بعد داده است.

از آنجا که حماسه به زندگی و اعمال پهلوانان می پردازد، نام « شعر پهلوانی » (Heroic poem) را بر آن نهاده اند. حماسه در آغاز سینه به سینه و به صورت شفاهی نقل می شد و عموماً به سبب نیاز و ضرورت به رشته کتابت درمی آمد، از این رو، حماسه ها از لحاظ قدمت سه دسته اند:

حماسه سنتی که اصلی ترین نوع حماسه است و به آنها « حماسه ی نخستینه » و « شفاهی » نیز می گویند مانند شاهنامه منشور ابومنصوری، گرشاسب نامه اسدی، بهمن نامه، برزنامه و شاهنامه فردوسی. روایت شاهنامه فردوسی چون بقیه این آثار بر اساس کتب کهن، روایات پراکنده و قصص شفاهی است.

حماسه ثانوی و ادبی (Literary Epic) که بر مبنای حماسه‌های قدیمی نوشته می‌شوند. در این نوع، شاعر موضوعی را ابداع می‌کند و براساس معیارهای قدیمی حماسه می‌سراید؛ چون بهشت گمشده میلتن.

حماسه متأخر یا سومی (Tertiary Epic) که از روی حماسه ثانوی ساخته شده‌اند، مثل داستان‌های عامیانه‌ای که بر اساس رستم به نثری ساده نوشته شده است.

تقسیم دیگری از حماسه وجود دارد که حماسه‌ها را به دودسته‌ی «طبیعی و ملی» و منظومه‌های «حماسی مصنوعی» تقسیم می‌کند.

From the point of view of content, epics are divided into more varying groups:

Mythical Epic, which is the oldest type of epic. In Persian literature, the first section of the shah-nameh through the Story of Faraydun and Eyatkar Zariran is an example of this type.

Heroic Epic, which also contains mythical aspects, like the life story of Rustam in the shah-nameh. Some of them contain historical aspects like the Zafar-nameh of Hamdallah Mustofi and the Shah'hansha-nameh of Saba in the Restoration period.

Religious Epic, like the Khavaran-nameh of Ibn Hisam and the Ordibehesht-nameh of Surush.

Gnostic Epic, which is particular to Persian literature, like story of Hallaj in Attar's Tadhkarat al-Awliyyah and his Mantiq o Tavr^{۲۳۸}.

From the point of view of form and structure, epic has various types which, however, this categorization is less common among the researchers, like mythical epics in prose and verse or heroic epics in prose and verse.

Researches have indicated more than ۲۰ characteristics for epic. But they can be rewritten in ۴ groups:

The first group of characteristics is concerned with epic personalities and their deeds and conducts. For example, the battle of epic hero against the enemy champion, the battle against the giants, going on long journeys, passing the Seven Stages, killing the dragon etc. since the epic hero is a super-natural being and from the stock of Gods, he lives a long life in Persian epics. There is a goddess in epic

that usually falls in love with the hero of the epic, like the love of Tahminah, the mother of Sohrab, for Rostam and the love of Sudabah for Siyavush. There is rarely a female hero in the epic and the only female hero exists in the story of Rostam and Sohrab whose name is Gurdafarid. Another epic personality is the antagonist, like Rostam against Afrasiyab and Ahura Mazda against Ahriman. This encounter of personalities and their actions transforms epic into tragedy like the story of Rostam and Sohrab or Rostam and Isfandiyar. The death of the hero in the epic takes place far from the sight of people.

Characteristics which are related to the time and place of the epic. Generally, there are temporal and geographical ambiguities in epics. Sometimes a certain geographical place is mentioned, but one does not really know where it is: Turan, Samangan, Mazandaran etc...

Magic characteristics. Including magical personalities like Simurgh, magical plants like Gaz Tree in the story of Rostam and Isfandiyar, their actions like the raising of Zal, the father of Rostam by Simurgh (a mythical bird), the helping of Simurgh as a midwife in the birth of Rostam, also the horse of Rostam is a magical personality.

Characteristics related to the general behaviors in the epic including man to man battle of the hero with the antagonist, the actions and behaviors of the animals and demons, the killing of fearsome animals, becoming invulnerable, talking to God, boasting of two champions which is usually about supernatural affairs, alongwith amazement and admiration which basically follows an epical logic.

The beginning of Persian epics and their evolution date back to the migration of Aryan tribes to Iran and their settlement therein. Having entered Iran, they carried with them their mythical tales. These tales are common between Iranian Aryans and the Indian Aryans, like the myth of Jamshid ۲۴۰.

Therefore, Persian national epics began even before their migration to Iran. After their settlement in Iran, these national epics developed and expanded by addition of new elements and culminated at the end of Sassanid era ۲۴۱.

There are three distinctive periods in the evolution of epic literature:

First period, from the end of the 9th century through the end of the 12th century when the most important mythical and heroic epics are written in prose and verse, such as the shah-nameh of Abu Mansuri in prose and the shah-nameh, the monumental work of Firdausi.

Second period, it started from the beginning of the 12th century. In this period, historical epics gained importance and national stories were gradually discarded. Among the foremost reason for this abandonment, were the political situation in Iran, the domination of foreign tribes over Iran, the influence of religion and the decline of racial and national grandeurs. Historical epic which are about historical personalities, takes the place of national epics. The Iskandar-nameh of Nizami and the shah-nameh of Majd od-din Muhammad Pa'izi Nasavi are instances of this period.

Third period, from the end of the 15th century onwards. In this period in addition to historical epics, religious epics are also of paramount importance.

From this later group which is generally referred to as affected epics, one can mention the shah-nameh of Hazrat Shah Isma'il of Abdullah Hatifi (b. 927/1020) and the shah-nameh of Qassim Gunabadi, the poet of the 16th century.

With the advent of Gnosticism and Sufism in Persian poetry, mystical epics develop on a par with historical and religious epics.

The most important Persian epic work is:

mythical epics like Mehr- yasht, Zamyad- yasht in Avesta, Ayatkar Zariran and Kar-nameh Ardeshir Babakan in Pahlavi language, the first section of firdausi's shah-nameh, Asadi Tusi's Garshasb-nameh, Abulma'yyid Balkhi's shah-nameh and Abu Mansuri's shah-nameh.

Heroic epics like the second of Firdausi's shah-nameh up to the death of Rostam, Samak Ayyar and Hussein Kurd.

Historical epics like the Zafar-nameh of Hamdallah Mustofi, the Shahanshah-nameh of Saba ٢٤٣. The most prominent epic poets are Firdausi Tusi and Asa'di Tusi.

از دیدگاه موضوع، حماسه‌ها به انواع متنوع‌تری تقسیم می‌شوند:

حماسه اساطیری که قدیمی‌ترین نوع حماسه است. در ادب فارسی بخش اول شاهنامه تا داستان فریدون و ایاتکار زیریران از این نوع‌اند.

حماسه پهلوانی که جنبه‌ی اساطیری هم دارد، مانند زندگی رستم در شاهنامه و بعضی جنبه‌ی تاریخی دارند، مثل ظفرنامه حمدالله مستوفی و شهنشاها نامه صبا در دوره بازگشت ادبی

حماسه‌های دینی یا مذهبی، مثل خاوران‌نامه‌ی ابن حسام و اردیبهشت‌نامه سروش

حماسه‌های عرفانی که خاص ادب فارسی است. همانند داستان حلاج در تذکره الاولیاء عطار، و نیز منطق الطیر او از لحاظ صورت و شکل ظاهری حماسه انواع مختلف دارد که این تقسیم‌بندی نزد ادیبان کمتر رواج دارد، مانند حماسه‌های اساطیری منظوم و منثور و حماسه‌های پهلوانی منظوم و منثور و...

محققان برای حماسه بیش از 20 ویژگی ذکر کرده‌اند، اما می‌توان این مشخصات را در چهار دسته خلاصه کرد:

(1) دسته‌ای از ویژگی‌ها که مربوط به شخصیت‌های حماسه و اعمال و رفتار آنهاست. چون نبرد قهرمان حماسه با پهلوانان دشمن، نبرد با غولان و دیوان، رفتن به سفرهای دور و دراز، عبور از هفت خوان، کشتن اژدها و ... از آنجا که قهرمان حماسه، موجودی فوق طبیعی و از نسل خدایان است، در حماسه‌های ایرانی عمر درازی دارد. ایزد بانویی در حماسه حضور دارد که معمولاً عاشق قهرمان حماسه می‌شود مانند عشق تهمینه مادر سهراب به رستم، عشق سودابه به سیاوش. اصولاً در اندک مواردی، قهرمان حماسه، زن است و تنها در داستان رستم و سهراب این استثنا هست که یک پهلوان زن به نام گردآفرید وجود دارد، از دیگر شخصیت‌های داستان‌های حماسی، ضدقهرمان است. رستم در مقابل افراسیاب، اهورامزدا در مقابل اهریمن همین تقابل شخصیت‌ها و اعمال آنان است که حماسه را به غننامه تبدیل می‌کند، مانند داستان رستم و سهراب، رستم و اسفندیار. مرگ قهرمان در حماسه هم به دور از دیدگان مردم است.

(2) مختصاتی که با زمان و مکان حماسه مرتبط است. عموماً حماسه‌ها ابهام زمانی و مکانی دارند. گاهی از مکان جغرافیایی نام برده می‌شود، اما به درستی نمی‌دانیم کجاست، توران، سمنگان، مازندران

(3) ویژگی‌های مربوط به حالات جادویی در حماسه، از جمله شخصیت‌های جادویی مثل سیمرغ، گیاهان جادویی مثل درخت گز در داستان رستم و اسفندیار و نیز اعمال آنان؛ مانند پروردن زال پدر رستم به دست سیمرغ، کمک به تولد

رستم از پهلوی مادر که در آن سیمرغ به نقش ماما ظاهر شد، از این دسته موجودات می‌توان از اسب رستم هم نام برد. (4) ویژگی‌های مربوط به اعمال و رفتار عمومی در حماسه، نبرد تن به تن قهرمان و ضد قهرمان، اعمال و رفتارهای حیوانات و دیوان، کشتن حیوانات مهیب، روئین‌تن شدن، سخن گفتن با خدا، رجزخوانی دو قهرمان که معمولاً اموری خارق‌العاده‌اند، همراه با شگفتی و اعجاب که اصولاً از منطقی حماسی پیروی می‌کند.

آغاز حماسه‌های ایرانی و تکوین آنها قبل از زمان هجرت قوم آریایی به ایران و سکونت این قوم در ایران است. زمانی که این قوم به سرزمین ایران وارد شدند، داستان‌های اساطیری خود را آوردند. این داستان‌ها میان ایران و آریایی‌های شاخه‌ی شرقی - هندوان - مشترک است، مانند اسطوره جمشید از این رو، حماسه‌های ملی ایران از روزگار پیش از مهاجرت به ایران آغاز شد و پس از ورود به ایران با افزایش عناصر جدید تکامل و توسعه یافت و در اواخر عهد ساسانی به حد کمال رسید.

سیر تکاملی ادبیات حماسی ایران در سه دوره است.

(1) دوره نخست؛ از اواخر قرن سوم تا اواخر قرن ششم، که مهمترین حماسه‌های اساطیری و پهلوانی ایران به نظم و نثر درآمد، از شاهنامه‌ی منثور ابومنصوری گرفته تا شاهنامه استاد ابوالقاسم فردوسی.

(2) دوره دوم؛ از قرن ششم شروع می‌شود که در این دوره حماسه‌های تاریخی مورد توجه قرار می‌گیرند. اندکاندک نظم داستان‌های ملی متروک می‌شود. علت واقعی این امر مسائل سیاسی حاکم بر ایران و تسلط اقوام غیرایرانی و نفوذ عوامل دینی و ضعف افتخارات نژادی و ملی است. حماسه‌های تاریخی که در باب رجال و مردان تاریخی است، جانشین حماسه‌های ملی شد، مانند اسکندرنامه از نظامی، شاهنشاهنامه از مجدالدین محمد پاییزی نسوی

(3) دوره سوم از اواخر قرن نهم به بعد است که علاوه بر حماسه‌های تاریخی، حماسه‌های دینی نیز مورد توجه قرار می‌گیرد. از این دسته اخیر که عموماً به «حماسه‌های مصنوعی» تعبیر می‌شود، می‌توان شاهنامه حضرت شاه اسماعیل سروده عبدالله هاتفی (م 927 ق)، شهنامه قاسم گنابادی شاعر قرن دهم هجری را نام برد.

با ورود عرفان و تصوف در شعر فارسی حماسه‌های عرفانی هم‌سنگ با حماسه‌های تاریخی و دینی رشد می‌یابد.

مهم‌ترین آثار حماسی فارسی عبارتند از:

(1) حماسه‌های اساطیری مانند مهریشت، زامیادپشت در اوستا، ایاتکار زیریران و کارنامه اردشیر بابکان به پهلوی، بخش

- نخست شاهنامه فردوسی و گرشاسب‌نامه‌ی اسدی طوسی، شاهنامه ابوالمؤید بلخی و ابومنصوری
- (2) حماسه‌های پهلوانی مانند بخش دوم شاهنامه فردوسی تا مرگ رستم، داستان سمک عیار و حسین کرد شبستری
- (3) حماسه‌های تاریخی مانند ظفرنامه‌ی حمدالله مستوفی، شهنشاها نامه صبا
برجسته‌ترین این شاعران حماسی، فردوسی طوسی و اسدی هستند.

Firdausi

Abul Qassim Firdausi, the towering epic poet, is one of the most distinguished literary figures of Persian. By virtue of this grandeur of personality, his life story is mixed with fiction. The oldest extant source about his life is to be found in the Thdhkarhah of Four Treatises of Nizami Aruzi which was written in the year ۵۵۰/۱۱۵۵, that is, about ۱۵۰ years after the death of Firdausi. In the treatise on poetry (second treatise), in the ninth tale concerning his life, Nizami states, " Abul Qassim Firdausi was a peasant from Tus, in a village called Baj in Tabaran District.

فردوسی

استاد ابوالقاسم فردوسی شاعر بزرگ حماسه‌سرای ایران، یکی از ادیبان مشهور و از مفاخر نامدار ایران است. به دلیل همین عظمت مقام، داستان زندگی او با افسانه‌ها آمیخته است. قدیمی‌ترین مأخذی که از زندگی او در دست است، تذکره‌ی چهار مقاله از نظامی عروضی است که در 550 ق یعنی حدود 150 سال پس از فوت به رشته تحریر در آمده است. او در مقاله شعر (مقاله دوم) در حکایت نهم از داستان زندگی او چنین نقل می‌کند: «استاد ابوالقاسم فردوسی از دهاقین (دهقان‌های) طوس بود. از دهی که آن ده را باز خوانند از ناحیت طبران»

Al-Bundari mentions him in Arabic translation of the Shah-nameh in ۶۲۰/۱۲۳۳. Zakariyya Ibn Muhammad Ibn Mahmud Qazvini (b. ۶۸۲/۱۲۸۳) mentions his name in his Athar al-Bilad and describes the famous story of Firdausi's encounter with Unsori, Asjadi and Farrokhi. After him, Hamdallah Mustofi in his Tarikh-e Guzideh

(۷۳۰/۱۳۲۹), Mohammed Ufi in Lubab al-Albab (۱۳th century) and Dawlatshah in Tadhkarat al-Shu'ara in the ۱۵th century mention Firdausi. Later sources and references have drawn from the references cited above. Basically, the more the historical distance, the less the accuracy of sources concerning any poets will be.

بعد از نظامی عروضی، البنداری در ترجمه عربی شاهنامه که در حدود 620 ق صورت گرفته از او یاد می‌کند، پس از البنداری، زکریا ابن محمد بن محمود قزوینی (م 682 ق) در آثار البلاد از او سخن می‌گوید و داستان معروف برخورد فردوسی با عنصری، عسجدی و فرخی را می‌آورد. پس از قزوینی، حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده که به سال 730 ق تحریر یافت، محمد عوفی در لباب الالباب در قرن هفتم، دولت‌شاه در تذکره الشعرا در قرن نهم هم از فردوسی یاد می‌کنند. منابع و مأخذ متأخر با واسطه یا بی‌واسطه از منابع مذکور استفاده کرده‌اند. اصولاً در منابع مربوط به زندگی هر شاعری هر چه فاصله تاریخی افزایش یابد، صحت منابع هم کاهش می‌یابد.

Firdausi whose name and whose father's name recur in various forms in ancient books as Mansur ibn Hassan or Abul Qassim Mansur Ibn al-Hassan al- Firdausi, as recorded by Al-Bundari, bore the nickname of Abul Qassim.

According to traditions, he is also called Hassan, Ahmad, Mansur and his father is called Ali, Is'haq Ibn Sharaf Shah and Ahmad Ibn Farrokh. ۲۴۵

According to the Four Treatises, Firdausi was born in village of Baj, Tabaran District located between Tus and Nishapur. His date of birth is not exactly known. But his date of birth may be the year ۳۲۹/۹۴۰ or ۳۳۰/۹۴۱ for he was ۵۸ years old at the time the ascension of Mahmud of Ghazna in ۳۸۷/۹۹۷:

I was then ۵۸ years of age.

I was young, but it passed by quickly like my youth.

He also writes at the end of the Shah-nameh:

As I turned ۷۱ years of age.

My poems came to an end.

فردوسی که نام وی و پدرش مکرر و به اشکال مختلف در متون قدیمی با نام منصور بن حسن و بر اساس گفته البنداری، ابوالقاسم منصور بن الحسن الفردوسی آمده است. کنیه‌اش ابوالقاسم است. براساس روایات، وی حسن، احمد و منصور و نام پدرش علی، اسحاق بن شرف شاه و احمد بن فرخ نیز نامیده شده است.

براساس گفته چهار مقاله، او در روستای باژ. در طبران از توابع طوس که میان طوس و نیشابور قرار داشت، متولد شد. تاریخ تولد او به درستی معلوم نیست اما شاید تاریخ محتمل تولد او حدود سال‌های 329 یا 330 ق باشد، زیرا او در زمان جلوس سلطان محمود غزنوی در 387 ق 58 سال داشت:

بدانگه که بد سال پنجاه و هشت جوان بودم و چون جوانی گذشت

در جای دیگری در پایان شاهنامه می‌گوید:

چو سال اندر آمد به هفتاد و یک همی زیر شعر اندر آمد فلک

From the Shah-nameh, one can gather that he was completely familiar with Arabic literature as well as Persian language and literature. But we are not aware of the extent of his knowledge. At the beginning, he betrayed a great tendency towards finding and collecting Iranian tales and legends and to this end, his family provided him an agreeable environment. Barely did he pay any attention to the present and awards of the kings until he was reduced to indigence ٢٤٨. It seems that the Shah-nameh was versified in ٣٦٧/٩٧٧ or ٣٦٩/٩٧٩ after the murder of Daqiqi. The first story of the Shah-nameh is the story of Bijan and Manijah or The Battle of Bijan and the Boar, which is a famous ancient story. It seems that Firdausi has not extracted this story from the Shah-nameh of Abu Mansuri, because he got hold of the Shah-nameh after the death of Daqiqi. In the prologue to this story, he talks about a lady who recounted this tale from an ancient book:

The goodly idol read the story.

From an ancient book

از شاهنامه بر می‌آید که او علاوه بر زبان و ادب پارسی به ادبیات عرب هم آشنایی کامل داشته اما به درستی از کیفیت معلومات او اطلاعی در دست نیست. در ابتدا با علاقه فراوان در پی یافتن و جمع‌آوری افسانه و داستان‌های ایرانی برآمد و خانواده او این محیط را برای او مهیا ساختند و تا آن هنگام که گرفتار فقر و تهیدستی نشده بود، به دربار شاهان و هدایای ایشان توجهی نکرد. آغاز نظم شاهنامه ظاهراً بعد از قتل دقیقی شاعر در 369 یا 367 ق است و نخستین داستان آن، داستان بیژن و منیژه یا رزم بیژن و گرازان است که از داستان‌های مشهور قدیم است و چنین برمی‌آید فردوسی این داستان را از شاهنامه ابومنصوری هم نگرفته؛ چه، فردوسی چند سال پس از مگر دقیقی به این شاهنامه دست یافت و چنان که خود در مقدمه این داستان آورده، شخصی (بانویی) آن را از کتابی که در زمان باستان به تحریر درآمده بود، برای او نقل کرده است:

بخواند آن بت مهربان داستان ز دفتر نوشته گه باستان

In addition, Firdausi has versified single tales like the Story of Sohrab, Ikvan Div and the Battle of Rustam separately ۲۴۹. Save for a few tales like the story of Siyyavash written in the year ۳۸۷/۹۹۷, which immediately followed by tale of Kay-Khusrow and Afrasiyyab's Hunting – ground in ۳۸۹/۹۹۸, the date of other versifications is not clearly known.

Evidently, one of Firdausi's friends provided him with the reference book which Daqiq, the murdered poet, used for his poems. Therefore, Firdausi wrote the versified Shah-nameh based on the Shah-nameh of Abu Mansuri, so that he might produce a well-organized book. The date of this work is apparently the year ۳۷۱/۹۸۱ because Firdausi speaks of the uproarious situation in Khorassan resulting from the melees between the Samanids and the Buyids.

افزون بر این، فردوسی داستان‌های منفرد دیگری چون داستان سهراب، اکوان دیو، رزم‌های رستم را جداگانه به نظم آورده است، اما ظاهراً تاریخ نظم داستان‌ها مشخص نیست و به جز معدودی داستان نظیر داستان سیاوش که در 387 ق سروده و داستان کی خسرو که بلافاصله بعد از آن به نظم آورده و داستان شکار رستم در شکارگاه افراسیاب که در 389 منظوم شد، تاریخ باقی را نمی‌توان به درستی دریافت.

ظاهراً یکی از دوستان فردوسی نسخه‌ای را که شاعر مقتول، دقیقی، از آن استفاده کرده بود، در اختیار او نهاد و فردوسی از روی شاهنامه ابومنصوری نظم شاهنامه را آغاز کرد، بدین منظور که کتاب مدون و مرتبی ترتیب دهد. تاریخ این رویداد ظاهراً 371 ق بوده است، زیرا فردوسی از اوضاع آشفته خراسان سخن می‌گوید که مربوط به حوادث و جنگ

سخت میان آل سامان و آل بویه بوده است.

At the beginning of the Shah-nameh, Firdausi was supported by Hu'yyi Qutbiyyah or Hussein Qutbiyyah, the governor of Tus. ۲۵۰ Others like Ali Daylam and Abu Dalf helped him as his secretary and narrator respectively. The ruler of Tus exempted Firdausi from paying taxes.

That he was called a dihqan (peasant) by the biographers should not be taken as meaning farmer but someone who owns lands (landowner). This class of people lived in affluence and freedom in the ۱۰th century and their area of interest was Persian culture and history. In this century, the Iranians sought to revive pre-islamic customs and traditions and set upon themselves the task of compiling Iranian culture and history. One of these tasks was the gathering and compilation of national tales in a book called Khutai-namak. Of the oldest compilations in the ۱۰th century were the Shah-nameh of Abul Mu'ayyid in prose, the Shah-nameh of Abu Ali Mohammed ibn Ahmad al-Balkhi and the renowned Shah-nameh of Firdausi.

فردوسی در زمان آغاز شاهنامه از جانب حبیب قتیبه یا حسین قتیبه عامل طوس حمایت می‌شد. غیر از او اشخاصی چون علی دیلم به عنوان ناسخ و ابودلف به ترتیب به عنوان منشی و راوی او را یاری رساندند و عامل طوس او را از پرداخت خراج معاف ساخت.

اینکه تذکره‌نویسان او را «دهقان» نامیده‌اند، نباید به معنای کشاورز و برزگر گرفته شود؛ بلکه باید آن را به مفهوم قدیمی این واژه در نظر آورد، یعنی زمین‌دار (مالک، ملاک) یا دارنده زمین بزرگ که اصطلاحاً «دهخدا» منظور است. این گروه از مردم در قرن چهارم در آزادی و توانگری می‌زیستند و از علایق اصلی آنان توجه به فرهنگ و تاریخ ملی ایران بوده است. چه در این قرن، ایرانیان در پی احیای دوباره رسوم و آیین‌های پیش از اسلام بودند و خود را متعهد به تدوین می‌دانستند. یکی از این کارها، جمع‌آوری و تدوین داستان‌های ملی‌ای بود که این زیر عنوان «ختای نامک» گردآوری شدند. از قدیمی‌ترین این مجموعه‌ها در قرن چهارم اثر منثور شاهنامه‌ی ابوالمؤید بلخی و شاهنامه ابوعلی محمد بن احمد البلخی است و سومین شاهنامه‌ی شناخته شده، یعنی شاهنامه فردوسی است.

The sources of the Shah-nameh are the Avesta and other compilations related to Avesta including the Bundihishn and the Denkard. Subjects like God and the Devil and narratives about Zoroaster, story of Genesis, tales about Gayomart and the Kianian Kings, tales about jam and Faraydun and alike are all derived from Avesta. Some of these tales like Jam, Kaveh and Kay-kavus date back to common Aryan legends. Some of them even originate from the common Indian and European legends like the raising of Zal on animal milk, the invincibility of Isfandiyar and Seven Stages common in the legends of the world. Tales like Rustam and Isfandiyar in the Shah-nameh are taken from other Iranian sources after the Achaemenian era. Most of these subject matters were included in Pahlavi Shah-nameh or Khotay-namak. The Tale of Alexander was transitioned from Greek sources to Syriac and Arabic and Joined the Persian sources.

منابع شاهنامه، کتاب اوستا و تألیفات دیگر مربوط به اوستا چون بندهشن و دینکرت است. سخن از یزدان و اهریمن و روایات مربوط به زردتشت و داستان آفرینش و حکایات کیومرث و شاهان کیان و قصه جم و فریدون و نظایر آن، از اوستاست.

بعضی از این داستان‌ها مانند داستان جم و کاوه و کی کاووس به افسانه‌های مشترک آریایی برمی‌گردد و برخی از آنها حتی از افسانه‌های مشترک هند و اروپایی سرچشمه می‌گیرد، مانند داستان تغذیه زال از شیر حیوان، روئین‌تنی اسفندیار، داستان هفت‌خوان که در افسانه‌های جهان مشترک است، قصه‌هایی مانند رستم و اسفندیار در شاهنامه بعد از دوره هخامنشی از منابع دیگر ایرانی گرفته شده است، بیشتر این مطالب در شاهنامه پهلوی - خوتای نامک یا ختای نامک - مندرج بود، داستان اسکندر هم از منابع یونانی به سریانی و به عربی انتقال یافت و از آنجا به منابع ایرانی پیوست.

The foremost reference of the Shah-nameh of Firdausi is the Shah-nameh of Abu Mansuri compiled by order of Abu Mansur Mohammed Ibn Abdul Razaq Tusi at the beginning of the ۱۰th century. The last composer of the Shah-nameh before Firdausi Was Daqiqi Tusi who started to versify the Shah-nameh from which Firdausi took ۱۰۰۰ verses and included in his own Shah-nameh. These verses recount the advent of Zoroaster and the Battle of Gushtasb with Arjashb.

مهم‌ترین منابع شاهنامه فردوسی، همانا شاهنامه ابومنصور است که به حکم ابومنصور و محمد بن عبد الرزاق توسی در اوایل قرن چهارم جمع‌آوری شد.

آخرین شاهنامه‌سرای قبل از فردوسی، دقیقی توسی است که به نظم شاهنامه آغاز نمود و 1000 بیت از شاهنامه دقیقی را که در شرح ظهور زردتشت و جنگ گشتاسب و ارجاسب است، فردوسی در شاهنامه آورده است.

Daqiqi whose original name is Abu Mansur Mohammed ibn Ahmad is the second poet who attempted to versify the Shah-nameh and as suggested by Ufi, the title of Daqiqi (precise) was given to him on account of his accurate concepts and delicate words. However, some other biographers are of this opinion that the word derives from daqiq, meaning flour and there is a probability that he or his father or his ancestors were flour dealers. Presumably, he was still prime of youth. In the *Majma' al-Fusaha*, Hedayat writes, "Some believed him to hail from Balkh and some others believed him to hail from Samarkand ۲۵۵. Daqiqi was a Zoroastrian and this is clearly evident in his poems. Daqiqi started his versification of the Shah-nameh late in his life and this is an indication that he was a famous poet. Firdausi mentions him as a skillful poet who speaks beautifully and fluently. He versified the Shah-nameh at the request of Nuh Ibn Mansur Samani (۳۶۵/۹۷۵-۳۸۵/۹۹۷) who claimed to enrich Persian culture. Apparently, Daqiqi performed this task in ۳۴۶/۹۵۷ because; the Shah-nameh of Abu Mansuri achieved great acclaim in Khorassan after this time. However, Daqiqi could only complete ۱۰۰۰ verses before being murdered by his servant. Daqiqi's ۱۰۰۰ verses of the Shah-nameh start with the story of Gushtasp and his accession to the throne and ends with the decision of Arjasp of Turan to fight Gushtasp in the second war. This ending was sudden and unexpected. The content of Daqiqi's ۱۰۰۰ verses is based upon an epic book called the *Lyatkar Zariran*, which is apparently used in the Shah-nameh of Abu Mansuri. These ۱۰۰۰ verses of Daqiqi are known as *Gushtasp-nameh* and have the same prosaic rhythm as the Shah-nameh. Aside from these ۱۰۰۰ verses, he has left some panegyric poem and some *qasidas*. (Odes).

دقیقی که اسم اصلی او ابومنصور محمد بن احمد است، دومین شاعری است که به نظم شاهنامه اقدام کرد و گویا لقب «دقیقی» را بنا به گفته‌ی عوفی به سبب دقت معانی و رقت الفاظ یافته است. برخی بر این باورند که این کلمه از دقیق به معنی آرد گرفته شده و شاید خود او یا پدرش یا اجدادش آردفروش بوده‌اند. ولادت او احتمالاً در حدود 330 ق اتفاق افتاد و در همان اوان جوانی حدود سال‌های 365 تا 370 ق به قتل رسید.

هدایت در مجمع الفصحا آورده است که برخی او را بلخی می‌دانند و برخی سمرقندی. دقیقی بر آیین زرتشت بود و این از اشعاری که از او برجای مانده آشکار است. در اواخر عمر به نظم شاهنامه پرداخت و همین نشان می‌دهد که او شاعری معروف بوده است و فردوسی هم از او به عنوان شاعری گشاده‌زبان و کسی که سخن به خوبی می‌گوید و طبع روانی دارد، یاد می‌کند. او شاهنامه را به فرمان نوح بن منصور سامانی (87 – 365 ق) که داعیه‌ی پرورش فرهنگ ایرانی داشت، به نظم آورد و ظاهراً این کار را بعد از 346 ق انجام داد، چون شاهنامه‌ی ابومنصوری بعد از این تاریخ در خراسان مورد توجه قرار گرفت. دقیقی هنوز تنها 1000 بیت از آن را نسروده بود که به دست غلامی کشته شد.

1000 بیت دقیقی در شاهنامه با داستان گشتاسب و به تخت نشستن او آغاز می‌شود و با قصد ارجاسب تورانی در جنگ دوم علیه گشتاسب پایان می‌یابد و این سرانجامی غیرمنتظره و ناگهانی است. مطالب 1000 بیت دقیقی منطبق بر کتاب حماسی لیاتکار زیربان است که ظاهراً در شاهنامه ابومنصوری از آن استفاده شده است. این 1000 بیت دقیقی به نام گشتاسب‌نامه نیز معروف است که به همان وزن عروضی شاهنامه است. از دقیقی غیر از این 1000 بیت اشعار دیگری در مدح و چند قصیده باقی مانده است.

Be that as it may, after the death of Daqiqi and after obtaining the necessary sources, Embarked upon the compilation of his Shah-nameh, which he finished in 401/1010 or 402/1011 after 30 years of hard work. However, this date seems to be Firdausi's final revision and the compilation date of his first draft is to be considered 384/994257. Firdausi decided to offer his Shah-nameh to the court of a king who was wrothy of it. According to the biographers, this Sultan was Mahmud of Ghazna. This encounter happened in 394/1003 or 395/1004, when Firdausi was 65 or 66 years old, because he was said to have been reduced to poverty and that he had lost his wealth and was far advanced in age. Thus, through one of the ministers called Abu Abbas Fazl Ibn Ahmad Asfarayani he gained entrance into

the court of the Sultan to offer the Shah-nameh. The writer of the Four Treatises thus describes this meeting: " Firdausi took the book, went to Ghaznain and offered it to Ahmad Hassan Katib, and it was accepted ۲۸۵. Although the minister occupied a high position in the court of Mahmud of Ghazna, he had enemies who through flattery sought to debilitate his power and position and in order to humiliate him in this regard. They looked upon Firdausi and his work with contempt. They accused Firdausi of being an adherent of the Mutazilism in the presence of the Sultan and mentioned this famous verse as evidence:

To the seers, the creator

They could not see the souls of two Seers.

به هر روی، فردوسی بعد از قتل دقیقی و به دست آوردن منابع مورد نیاز، در پی تدوین آنها برآمد و پس از 30 سال رنج و تلاش در 401 یا 402 آن را به پایان رساند، اما این تاریخ ظاهراً مربوط به تجدید نظر نهایی فردوسی در اشعارش است و تاریخ اتمام نسخه‌ی اول شاهنامه 384 ق می‌تواند باشد. فردوسی بر آن شد تا شاهنامه را به دربار پادشاهی که سزاوار آن است، تقدیم کند و این سلطان بنا به آنچه تذکره‌نویسان گفته‌اند، سلطان محمود غزنوی بوده است. این برخورد در 65 یا 66 سالگی فردوسی، یعنی حدود سال‌های 394 یا 395 ق اتفاق افتاد، زیرا بنا بر آنچه گفته‌اند، فردوسی در این زمان دچار فقر و تهیدستی شده بود و اموال و سرمایه‌ی او ازدست رفته بود و به دوران پیری و کهولت رسیده بود. لذا به واسطه یکی از وزراء به نام ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی به دربار سلطان غزنوی راه یافت تا شاهنامه را عرضه دارد. داستان این ملاقات را صاحب چهار مقاله چنین آورده است:

«فردوسی بودلف را برگرفت و روی به حضرت نهاد به غزنین، به پای مردی خواجه بزرگ احمد بن کاتب (شاهنامه) را عرضه کرد و قبول افتاد» اما این وزیر در دربار سلطان غزنوی علی رغم مقام عالی و مرتبه بلند، دشمنانی داشت که با چاپلوسی در پی تضعیف مقامش بود و برای اینکه در این زمینه او را تحقیر نمایند به دیده‌ی تحقیر به فردوسی و اثر او می‌نگریستند و به فردوسی در نزد سلطان، تهمت رافضی و معتزلی بودن زدند و این بیت معروف را دلیل آوردند:

به بینندگان آفریننده را نبینی مرنجان دو بیننده را

Mahmud of Ghazna gave him a present of only ۲۰ thousand drachmas at which Firdausi took great umbrage. He gave the present of the Sultan to the bath-keeper and beer-brewer and left Ghaznain by night and went back to Tus. Having taken his Shah-nameh, he went to the court of Shahriyar Ibn Shervin, King of Mazandaran. There, he composed ۱۰۰ verses to lampoon Sultan Mahmud of Ghazna. The king bought these satiric poems for ۱۰۰ thousand drachmas.

One of the most memorable verses of this poem is:

Since there was no noble soul in his lineage.

He could not tolerate to hear the name of the noble souls.

سلطان به او 20000 درم بخشید و فردوسی از این درم و بخشش سلطان به غایت رنجور گشت و صله سلطان را میان حمامی و فقاعی تقسیم نمود و از ترس عقوبت سلطان غزنوی شبانگاه از غزنین به سوی هرات رفت و از آنجا به طوس برگشت و شاهنامه را برداشت و به سوی مازندران نزد شهريار بن شروين پادشاه آن ديار رفت و در آن جا 100 بيت در هجو محمود غزنوی سرود، اما اين پادشاه هجونامه‌ی فردوسی را 100 هزار درم خريد. یکی از ابیات معروف این هجونامه چنین است:

چو اندر تبارش بزرگی نبود / ندانست نام بزرگان شنود

Mahmud of Ghazna later rued this comportment and decided to appreciate the thirty- year toil of the Master of Tus. Nizami Aruzi writes: " in ۵۱۴/۱۱۲۰, I heard from Amir Moezi in Nishapur and he heard from Amir Abd Razzaq in Tus: When Mahmud went to India and returned, there was a rebel in a fortress. The next day, Mahmud sent him a messenger and ordered him to be present in his court, serve him, and then return. The messenger came back the next day. The Sultan asked: "What was his reply?" The messenger read this verse of Firdausi:

If I utter any reply,

It shall be weapon, battlefield, and Afrasiyyab and I

محمود غزنوی بعدها از این برخورد پشیمان شد و بر آن شد تا زحمت 30 ساله استاد طوس را قدر بداند. نظامی عروضی این مطلب را این گونه می آورد.

«در سنه اربع عشره و خمس مائه (سال 514 ق) به نیشابور شنیدم از امیر معزی، که او گفت: از امیر عبدالرزاق شنیدم به طوس، که او گفت: وقتی محمود به هندوستان بود و از آنجا بازگشته بود... در راه او متمریدی بود، حصارى استوار داشت. دیگر روز محمود... پیش او رسولى بفرستاد که فردا باید که پیش آیی بارگاه ما را خدمت کنی و تشریف بپوشی و بازگردی، دیگر روز محمود بازنشست و خواجه بزرگ بر دست راست او همی راند که فرستاده بازگشته بود و پیش سلطان همی آمد، سلطان با خواجه گفت: چه جواب داده باشد؟ خواجه این بیت فردوسی بخواند:

اگر جز به کام من آید جواب / من و گرز و میدان و افراسیاب

Mahmud asked: "who has composed this brave verse?" The messenger replied: "he is poor Firdausi who completed such a book after ۲۵ years, of hard work without any fruit. Mahmud said: "I regret that he did not enjoy my generosity; that free man was deprived of my grandeur; remind me to send him a present from Ghaznain ۲۵۹. However, his award came too late; the master of Tus was dead. While the present came in from one gate of Tabaran City, the corpse of Firdausi went out from another gate. This event took place in ۴۱۱/۱۰۲۰. After the death of Firdausi, one of the clergies prevented his burial in the Muslim cemetery, because he was accused of being an adherent of the Mutazilism. Thus, he was buried in his own garden, which still, exists.

Firdausi had a daughter who rejected the present of the Sultan. He also had a son who died at the age of ۳۷, while Firdausi was still alive.

Firdausi writes:

When the youth turned ۳۷ years of age.

He left this world with his dreams.

محمود گفت: این بیت کراست که مردی ازو همی زاید؟ گفت: بیچاره ابوالقاسم فردوسی راست که 25 سال رنج برد و چنان کتابی تمام کرد و هیچ ثمره ندید. محمود گفت: سره کردی که مرا از آن یادآوری که من از آن پشیمان شده‌ام. آن آزادمرد از من محروم ماند. به غزنین مرا یاد ده تا او را چیزی فرستم. اما محمود غزنوی وقتی در پی دادن صله به فردوسی برآمد که استاد طوس به پایان عمر خویش رسیده بود و در حالی که در شهر طبران از دری صله سلطان محمود می‌رسید، از در دیگر جنازه فردوسی به بیرون می‌رفت و این حادثه ظاهراً مربوط به سال 411 ق است. پس از مرگ فردوسی واعظی در همان شهر از تدفین او در قبرستان مسلمانان جلوگیری کرد، زیرا به او تهمت رافضی زده بودند. لذا او را در ملک خویش در میان باغی دفن کردند که هنوز پابرجاست. از فردوسی دختری باقی مانده بود که بعد از مرگش از دریافت صله‌های سلطانی سرباز زد. و گویا پسری هم داشت که در زمان حیات پدر در سن 37 سالگی درگذشته است. او خود گفته است:

جوان را چو شد سال بر سی و هفت / نه بر آرزو یافت گیتی برفت

Also, Nizami Aruzi wrote: "Abul Qassim Firdausi wrote the Shah-nameh in verse". The important point is that the general name of all ancient history books was Shah-nameh in the 10th and 11th centuries. Apparently, the Shah-nameh is the translation of Pahlavi Khwatay-namak. This term could not be thus used in the prosaic structure of the Shah-nameh. Although the other form of this term could be used prosaically, Firdusi did not use it either. Firdausi mentions his book by some ancient names like Nameyeh Bastan, Namwar-nameyeh Bastan, Nameyeh Namvar Shahriyar, Nameyeh Shahriyyar and Nameheyyeh Shahriyaran, because one of the meaning of Nameh is book. So, what we call Shah-nameh today was not the name given by Firdausi.

یا نظامی عروضی نیز درباره فردوسی گفته است: «استاد ابوالقاسم فردوسی ... شاهنامه را به نظم همی کرد». نکته مهم این است که در قرون چهارم و پنجم نام عمومی کتاب‌های تاریخ باستان، شاهنامه بود که ظاهراً ترجمه‌ای از خوتای نامک پهلوی بوده است و این واژه بدین شکل در ساختار عروضی شاهنامه جای نمی‌گرفت، اما شکل دیگر آن – شهنامه – می‌توانست به کار رود، اما آن هم در شاهنامه نیامده است.

فردوسی در شاهنامه از کتاب خود گاهی با نام‌های نامه باستان، نامورنامه باستان، نامه نامور شهریار، نامه شهریار و نامه شهریاران یاد می‌کند، زیرا یکی از معانی نامه، کتاب بوده است. پس آنچه امروز به شاهنامه معروف است، بر نهاده فردوسی نیست.

But, only ۴۸۰۰۰ to ۵۲۰۰۰ verses have survived. Some editions contain more than ۵۵۰۰۰ verses, indicating that there are verses attached to them. The prosaic rhythm of the Shah-nameh is fa'ulan, fa'ulan, fa'ulan, fa'ul composed in the renowned style of the mathnavi in Persian poetry and it is very suitable for story telling. At the commencement of his tales, Firdausi states a summary of his views generally accompanied by evaluative judgements and in some cases by philosophical concepts as in the story of Rostam and Sohrab or Rostam and Isfandiyar. This tradition was common among the Greek tragedians like Sophocles and Euripides. After the prologue, Firdausi includes the main part of the story and through a unique style and language he concludes the story. The interesting point about Firdausi is that his presence is strongly felt through the story and there are times when he expresses sympathy with the heroes in a generally beautiful and artistic form. For instance, in the story of Rostam and Sohrab, which is one of the most perfect examples of tragedy in the world, Rostam after killing Sohrab finds out that the enemy champion, Sohrab, is his son. He says with a heart heavy with pain and sorrow:

What sign is left from Rostam?

Whom I hope shall never be among the cutthroats.

With a dagger, I tore apart the heart of my brave son.

Thus, Rostam will not live much longer.

اما آنچه امروزه در اغلب نسخه‌ها باقیمانده است، بین 48000 بیت تا 52000 بیت نوسان دارد. بعضی از نسخ افزون بر 55000 بیت دارند که نشان می‌دهد ابیات آنها الحاقی است. وزن عروضی شاهنامه فعولن فعولن فعولن فعولن است و در قالب معروف شعر فارسی - مثنوی - سروده شده که برای داستان‌سرایی بسیار مناسب است. شیوه‌ی داستان‌سرایی فردوسی این‌گونه است که ابتدا براعت استهلال گونه‌ای را در آغاز داستان می‌آورد که در واقع چکیده آرای فردوسی در داستان است که معمولاً با دیدگاه‌های ارزشی همراه است و گاهی در آن به فراخور موضوع، مفاهیم فلسفی و کلامی هم طرح می‌شود همانند آغاز داستان‌های «رستم و سهراب» و «رستم و اسفندیار». این رسم میان تراژدی‌نویسان یونان مانند سوفوکلس و اوریپید و بعد از آن هم رواج داشته است.

بعد از مقدمه، فردوسی به اصل داستان می‌پردازد و با زبان و سبک خاص خود داستان را به انتها می‌رساند. نکته جالب آنکه فردوسی در تمام لحظات داستان، حضوری برجسته دارد و گاهی هم‌دردی و هم‌نوایی خود را با قهرمانان داستان نشان می‌دهد، که عموماً هنری و زیباست. مثلاً در داستان «رستم و سهراب» که از نمونه‌های عالی تراژدی در جهان است، بعد از آنکه رستم، سهراب را به قتل می‌رساند و درمی‌یابد که قهرمان کشته شده، فرزندش است، با دلی پر از اندوه می‌گوید:

که اکنون چه داری ز رستم نشان؟ که کم باد نامش ز گردن‌کشان....

به دشنه جگرگاه پور دلیر دریدم که رستم مماناد دیر...

Prominent among the features of the Shah-nameh apart from its elevated style are honesty in recounting ancient narratives, describing natural landscapes, battle fields, champions, using advice, preaching and wisdom.

Albeit, the precision of Firdausi in the art of storytelling calls for an exhaustive study in due course.

افزون بر وجود سبک والا و عالی در شاهنامه، رعایت امانت‌داری در روایات کهن، وصف مناظر طبیعی، میدان‌های جنگ، پهلوانان، آوردن پند و موعظه و حکمت چشم‌گیر است. و البته دقت فردوسی در رعایت هنر داستان‌سرایی شاهنامه خود جای بحث مبسوط دارد.

The most distinctive stylistic elements in the Shah-nameh are abundant use of terms with special sounds like Z, J, K, G, and B, precision in selecting epic words and frequent usage of battle vocabulary and images and the rare usage of Arabic words. Epic description constitute the main components of similes and images in the Shah-nameh. Therefore, epic natural similes are among the most important characteristics of the Shah-nameh ۲۶۳. Beside, the Shah-nameh deals with mythology, anthropology, sociology, psychology, and history.

The importance of the Shah-nameh from the very days of its compilation to the present time, was evident not only in Iran, but in other countries as well. The first translation of the Shah-nameh was made by Al-Bundari of Isfahan in Arabic in ۶۲۰-۴/۱۲۰۵-۷. in ۹۱۶/۱۵۱۰, Ali Afandi translated it into Turkish verse. In Europe, Joule Mole translated it in French, Schack and Friedrich Rukert translated the Story of Rostam and Sohrab in German, Atkinson in English, Pizzi in Italian, and Jukovsky in Russian ۲۶۴.

مشخص‌ترین عناصر سبکی در شاهنامه، کاربرد فراوان واژگان با آواهای خاص مثل ز، ژ، ک، گ و ب، دقت در گزینش واژگان حماسی و بسامد فراوان حوزه جنگ در واژگان و تصاویر و اندکی واژگان عربی است. از سوی دیگر، محور مرکزی تشبیهات، تصاویر و تخیل موجود در شاهنامه توصیفات حماسی است، لذا تشبیهات طبیعی و حماسی از مهمترین خصایص شاهنامه است. علاوه بر این، مواردی چون اسطوره‌شناسی، مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و تاریخ را هم در شاهنامه فراوان می‌توان یافت.

اهمیت شاهنامه نه تنها در ایران بلکه از همان قرون نخست تنظیم آن، در ممالک دیگر شناخته شد. اولین ترجمه از شاهنامه به دست البنداری الاصفهانی به عربی بین سالهای 4 – 620 ق صورت گرفت، در 916 ق علی افندی آن را به ترکی منظوم ترجمه کرد. در اروپا هم ژول مول آن را به فرانسوی شاک، و فریدریش روکرت داستان رستم و سهراب را به آلمانی، اتکینسن به انگلیسی ترجمه کرده‌اند و افزون بر این پی‌زی آن را به ایتالیایی و ژوکوفسکی به روسی ترجمه کرده‌اند.

Fiction in Iran

Fiction has an old history in classical Persian literature. In Iran, there are descriptions of tales and anecdotes and apparently these tales and anecdotes have played the role of dramatic literature in the Persian literature. Since time immemorial, there has been a class of story-teller in Iran who would gather people around them in streets and markets and would tell them stories. They would generally narrate fictional and national tales. During this era, the period and duration of which is uncertain, the tales were narrated orally. During the post-Islamic era, these tales were gradually written and recorded. These writers were called Daftarnewisan. During the times of Firdausi, there are certain names of Khorassanian story-tellers, among them, Sarv Sistani, a native of Merv and Makh Pir Khorassan, whose names have been mentioned in the prologue to the Shah-nameh of Abu Mansuri.^{۳۹۴}

However, the Iranian and Indian rulers have story-teller in their courts and especially from the ۱۰th century onwards, there were persons called Daftarnewis who recorded tales. The traditional Iranian tales are of ۱۰ kinds:

- a. Amorous and Lyrical tales
- b. Gnostic and mystical tales
- c. Epic and heroic tales
- d. Religious tales
- e. Sarcatic tales
- f. Symbolic and philosophical tales
- g. Folk tales
- h. Realistic tales
- i. Maqama tales
- j. Allegorical tales

داستان در ایران

در ادبیات سنتی فارسی، ادبیات داستانی تاریخ بس کهنی دارد. در ایران از قصه‌ها و حکایت‌های سنتی سخن می‌گویند و ظاهراً همین قصه‌ها و حکایات، نقش ادب نمایشی را نیز در ادبیات فارسی ایفا کرده‌اند. از قدیم ایام طبقه‌ای به نام داستان‌گزاران در ایران بودند که در کوچه و بازار مردم را به دور خود جمع می‌کردند و برای آنان قصه می‌گفتند و عموماً داستان‌های افسانه‌ای و ملی را بیان می‌کردند. در این مرحله که زمان و مدت آن دقیقاً مشخص نیست، قصه‌ها به صورت شفاهی روایت می‌شد. این قصه‌ها اندک‌اندک بعد از اسلام در دوره اسلامی تحریر و ثبت شد که به نویسندگان آنها دفترنویس می‌گفتند. از راویان و داستان‌گزاران خراسان در زمان فردوسی، نام‌هایی بر جا مانده است که از آن جمله‌اند آزاد سرو سیستانی که در مرو اقامت داشت و ماخ پیر خراسان که در مقدمه شاهنامه ابومنصوری از آنان نام برده شده است. به هر روی، پادشاهان ایران و نیز هند در دربارهای خود کسانی را داشتند که راوی قصه بودند و به‌ویژه از قرن نهم به بعد کسانی بودند به نام دفترنویس که داستان‌ها را در دفتری می‌نوشتند. داستان‌های سنتی ایرانی ده نوع هستند.

1- داستان‌های عاشقانه و غنایی

2- داستان‌های عرفانی و صوفیانه

3- داستان‌های حماسی و پهلوانی

4- داستان‌های دینی و مذهبی

5- داستان‌های طنزآمیز

6- داستان‌های فلسفی و سمبلیک

7- داستان‌های عامیانه

8- داستان‌های واقع‌گرا

9- داستان‌های مقامه

10- داستان‌های تمثیلی

1. Love and Lyrical Tales

In these narratives, generally the existing sagas among the lovers are described. The main core of all these tales is the love and the relationship of the lover and the beloved. The backgrounds of these tales can be seen in the Shah-nameh of Firdausi in the love story of Rudabah and Zal and that of Tahmineh and Rustam. But here the main constituent is epic, not lyric. Examples of these tales are also to be found in Wais o-Ramin of Fakhr od-din Asad Gurgani; Laila WA Majnun and Khosrow wa Shirin of Nizami and likewise Yusuf wa Zulaikha. In view of the fact that the Nizami style in story-telling became a model for poets in the proceeding centuries, their works are also considered as amorous tales.

1- داستان‌های عاشقانه و غنایی

در این داستان‌ها معمولاً از روابط میان عاشقان سخن می‌رود. بن مایه اصلی همه این داستان‌ها، عشق و روابط میان عاشق و معشوق است، بدون هیچ‌گونه تأویلی، زمینه‌ی چنین قصه‌هایی را می‌توان در شاهنامه فردوسی در داستان عشق رودابه به زال و ته‌مین به رستم دید، ولی در آنجا عنصر غالب حماسه است نه غنا از نمونه‌های این قصه‌ها که نسبتاً بلند است، ویس و رامین از فخرالدین اسعد گرگانی، لیلی و مجنون، خسرو و شیرین از نظامی و همین‌گونه یوسف و زلیخاست. به دلیل آنکه سبک نظامی در داستان‌سرایی سرمشق شاعران بسیاری در قرون بعد قرار گرفت، آثار بر جای مانده از آنان نیز جزو داستان‌های عاشقانه محسوب می‌شود.

2. Sufi and Mystical Tales

These tales are generally derived from the Sufi and mystical annals which developed in the Persian literature from the ۱۲th century onwards. Sanayi in his Hadiqah, Attar in his Mantiq al-Tayr and Mawlana in his Mathnavi have largely drawn from these narratives. Despite the fact that these narratives are apparently akin to amorous and folk tales, in mystical context they are expressed in descriptive structure. For example, in the mathnavi of Rumi, the narrative of the slave girl and the likes are outwardly love stories, but each character and each existing element of the story is in the Gnostic and mystical roles.

2- داستان‌های عرفانی و صوفیانه

این داستان‌ها معمولاً برگرفته از پنداشت‌های عرفانی و صوفیانه است و از قرن ششم به بعد در ادب فارسی گسترش یافت. سنایی در حدیقه‌اش، عطار در منطق الطیر خود و مولانا در مثنوی از این داستان‌ها بسیار استفاده کرده‌اند. این داستان‌ها اگر چه در ظاهر شبیه داستان‌های عشقی یا عامیانه است ولی در متون عرفانی معمولاً در ساخت تأویلی مطرح می‌شوند. برای نمونه، در مثنوی مولوی داستان کنیزک و پادشاه به ظاهر داستانی عشقی است ولی هر یک از شخصیت‌های داستان در نقش عنصری عرفانی و صوفیانه ظاهر می‌شوند.

3. Epic and Heroic Tales

As is evident from the title, these tales record the saga and attitudes of the heroes. Generally, in these tales, the epic and heroic personalities and manners have been described and are inclusive of two genres viz. mythological and historical-religious. The mythological tales with the personalities of Rustam, Isfandiyar and Sohrab are to be found in the Shah-nameh of Firdausi and these tales seem to have been among the prevalent narratives in the Iranian society. The historical and religious narratives are those epics which came in vogue in Persian literature from the ۱۲th century onwards and which during the Safavid era achieved their climax. Tales of Iskandar, Samak 'Ayyar and Darab-nameh of Tarsusi fall into this category.

3- داستان‌های حماسی و پهلوانی

چنان‌که از عنوان پیداست، این داستان‌ها بیان حالات و رفتارهای پهلوانان است. در این داستان‌ها عموماً از رفتار و شخصیت‌های حماسی و پهلوانی استفاده می‌شود و شامل دو نوع اساطیری و تاریخی-مذهبی است. داستان‌های اساطیری که معمولاً با شخصیت‌هایی چون رستم، اسفندیار و سهراب همراه است، در قسمت اساطیری شاهنامه فردوسی آمده است و چنین برمی‌آید که از داستان‌های رایج در جامعه ایرانی بوده است. داستان‌های تاریخی و مذهبی، همان حماسه‌هایی هستند که از قرن ششم به بعد در ادب فارسی رواج یافتند و در دوره صفویه، شکل دینی آن به اوج خود می‌رسد. از این دسته می‌توان به داستان‌های اسکندر، سمک عیار و داراب‌نامه طرسوسی اشاره کرد.

4. Religious Tales

Generally, these tales are represented by religious and divine characters. These tales are to found in the context of religious epics and / or in individual works such as Sirah- e Hamzah and Abu Muslim-nameh.

4- داستان‌های دینی و مذهبی

قهرمانان این داستان‌ها معمولاً مردان دینی و الهی‌اند. این‌گونه داستان‌ها را باید در خلال حماسه دینی و مذهبی یا در آثار منفردی چون سیره حمزه و ابومسلم‌نامه جستجو کرد.

5. Sarcastic Tales

These tales which are generally short are of no importance in classical literature and are only to be found in the works of 'Obayd Zakani, Among the works of 'Obayed Zakani which contain sarcastic tales, Akhlaq al-Ishraq, and versified tale Mush o Gurbeh (The Cat and Mouse) can be mentioned, and also the tales of Mullah Nasr od-din in the persian literature fall into this category.

5- داستان‌های طنز آمیز

این داستان‌ها که معمولاً کوتاه و مختصرند، گستره چندان‌ی در ادب سنتی ندارند و فقط در آثار عبید زاکانی یافت می‌شوند. از آثار عبید که حاوی داستان‌های طنزآمیز است، می‌توان به اخلاق الاشراف، داستان منظوم موش و گربه اشاره کرد یا داستان‌هایی که درباره ملانصرالدین در ادبیات فارسی وجود دارد، از این دست به شمار می‌رود.

6. Symbolic and philosophical Tales

In these tales, the writer in view of his philosophical outlook creates such characters as to have symbolic aspects. In Persian literature, Avicenna is the pioneer in this field with his tale Hayye ibn Yaqzan. However, these tales culminate with Sheikh al-Ishraq and his Persian tales. 'Aql-e Surkh (The red intellect), Awaz-e Par-e Jibra'il (The Song of Gabriel's Feather), Ruzi ba Juma'at-sufiyan (A Day in the Company of the Sufis) and Ghurbat al-Gharbiyyeh are his most celebrated symbolic and philosophical tales. In this category, one can also mention Gubad-e Siyah (The Black Dome) in the Haft Paikar (seven beauties) of Nizami.

6- داستان‌های سمبلیک و فلسفی

در این داستان‌ها، نویسندگان با توجه به نگرش فلسفی خود، شخصیت‌هایی را خلق می‌کنند که جنبه سمبلیک یا رمزی دارند. در ادب فارسی ابن‌سینا با داستان «حی بن یقظان» پیشرو این کار است، اما اوج این داستان‌ها در شیخ اشراق و داستان‌های فارسی اوست؛ عقل سرخ، آواز پر جبرئیل، روزی با جماعت صوفیان و قصه غربه الغریبه از معروف‌ترین داستان‌های سمبلیک و فلسفی او هستند. از این دسته می‌توان از داستان گنبد سیاه در هفت پیکر نظامی نیز نام برد.

7. Folk Tales

Folk tales are an integral part of literature of every nation. These tales generally with an amusing role describe the thought structure of a society. Regretfully, no meritorious research has yet been undertaken in the Persian language and only the tales such as Jin wa pari, 'Ajayib al-Makhluqat, and /or the amusing tales such as the Sandbadnameh, the Hazar o Yek shab (one Thousand Nights and one), the Bakhtiyar-nameh and the Tuti-nameh can be mentioned.

7- داستان‌های عامیانه

داستان‌های فولکلوریک و عامیانه، بخش مهمی از ادبیات هر ملتی را تشکیل می‌دهد. این داستان‌ها که معمولاً نقش سرگرم‌کننده دارند، بیان‌کننده ساختارهای فکری اجتماع هستند. متأسفانه در زبان فارسی در این باره تحقیق کامل به عمل نیامده است و فقط می‌توان در این میان به انواع داستان‌های جن و پری، عجایب المخلوقات یا داستان‌های سرگرم‌کننده‌ای، چون سندبادنامه، هزار و یک شب، بختیارنامه و طوطی‌نامه اشاره کرد.

8. Realistic Tales

These Tales in fact deal with the real statement of the personalities of the tales. The oldest form of these tales is the work which the grandsons of Abu Saeed Abi al-Khair have written on his life. The Asrar al-Tawhid and the book Halat WA Sukhunan of Abu Saeed are among these works. And the anecdotes and tales which Attar has described in the Tadhkarat al-Awliya can also be included into this category.

8- داستان‌های واقع‌گرا

این داستان‌ها در حقیقت بیان واقعی از زندگی شخصیت‌های داستان است. از قدیمی‌ترین نمونه‌های آن می‌توان از آثار نوادگان ابوسعید ابی‌الخیر درباره زندگی او نام برد. اسرار التوحید و کتاب حالات و سخنان ابوسعید از جمله این آثارند. شاید بتوان حکایات و داستان‌هایی را که عطار در تذکره الاولیا آورده نیز در این دسته قرار داد.

9. Maqameh Tales

Magameh is a short form of narrative in which the story-teller describes the definition of the personality in different circumstances. The maqameh tales are the mental creatures of the story-teller which he intentionally creates for a given period. In the Persian language, the maqameh tales start with the Maqamat of Haidari (b. ۵۰۹/۱۱۶۳). The hero of the maqameh tale disappears from the stage at the end of the tale and leaves the story-teller in oblivion of his lot. Sa'di has benefited from maqameh tales and anecdotes in his Gulistan and has exhibited his mastery. The magamat of Sa'di, with the exception of a few, are distinguished by artistic brevity and shortness.

9- داستان‌های مقامه

مقامه، قصه کوتاهی است که در آن راوی معینی، شخصی را در حالات مختلف وصف می‌کند. داستان‌های مقامات، مخلوق ذهن نویسنده معینی است که آنها را در زمانی معلوم عمداً وضع کرده است. در زبان فارسی داستان‌های مقامه با مقامات حمیدی (م 559 ق) شروع می‌شود. قهرمان داستان مقامه در پایان داستان از صحنه ماجرا ناپدید می‌شود و راوی را از سرنوشت خود بی‌خبر می‌گذارد. سعدی هم در گلستان از حکایات و داستان‌های مقامه استفاده کرده و نشان داده است که از دیگران برتر است. مقامات سعدی، به جز معدودی از آنها، معمولاً از ایجاز هنری و اختصار برخوردار است.

10. Allegorical Tales

The allegorical tale is a tale or anecdote being described as an allegory. The allegorical anecdotes of the Persian literature are generally described in the tongue of beasts, which are in English called fables. Generally, in allegorical anecdotes an idea and ethical, social or religious outlook is described, which at the end the story-teller describes the same outlook in its real ethical or social form. In beast fables, the roles of human are played by those animals. The most outstanding example of these tales is the Kalila WA Dimna, which has been translated from primitive Indian tales. After the Kalila WA Dimna, the Marzban-nameh, and the Anwar Suhyli are other allegorical tales, of the Persian literature.

10- داستان‌های تمثیلی

داستان تمثیلی، داستان یا حکایتی است که به صورت مرز و تمثیل بیان می‌شود. حکایت‌های تمثیلی در ادبیات فارسی معمولاً از زبان جانوران بیان می‌شود. این‌گونه داستانها را در زبان انگلیسی افسانه می‌نامند. در حکایت‌های تمثیلی معمولاً یک ایده و نظریه اخلاقی، اجتماعی یا مذهبی توصیف می‌شود و در پایان، راوی داستان همان نظریه را در صورت اخلاقی یا اجتماعی آن بیان می‌کند. در افسانه‌های جانوران، حیوانات به جای انسانها نقش بازی می‌کنند.